



START

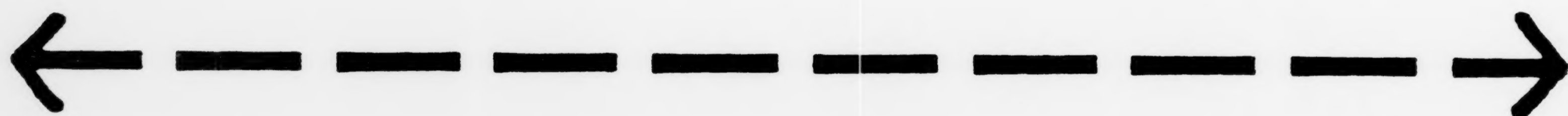


REEL 138



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 9:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may be illegible
due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

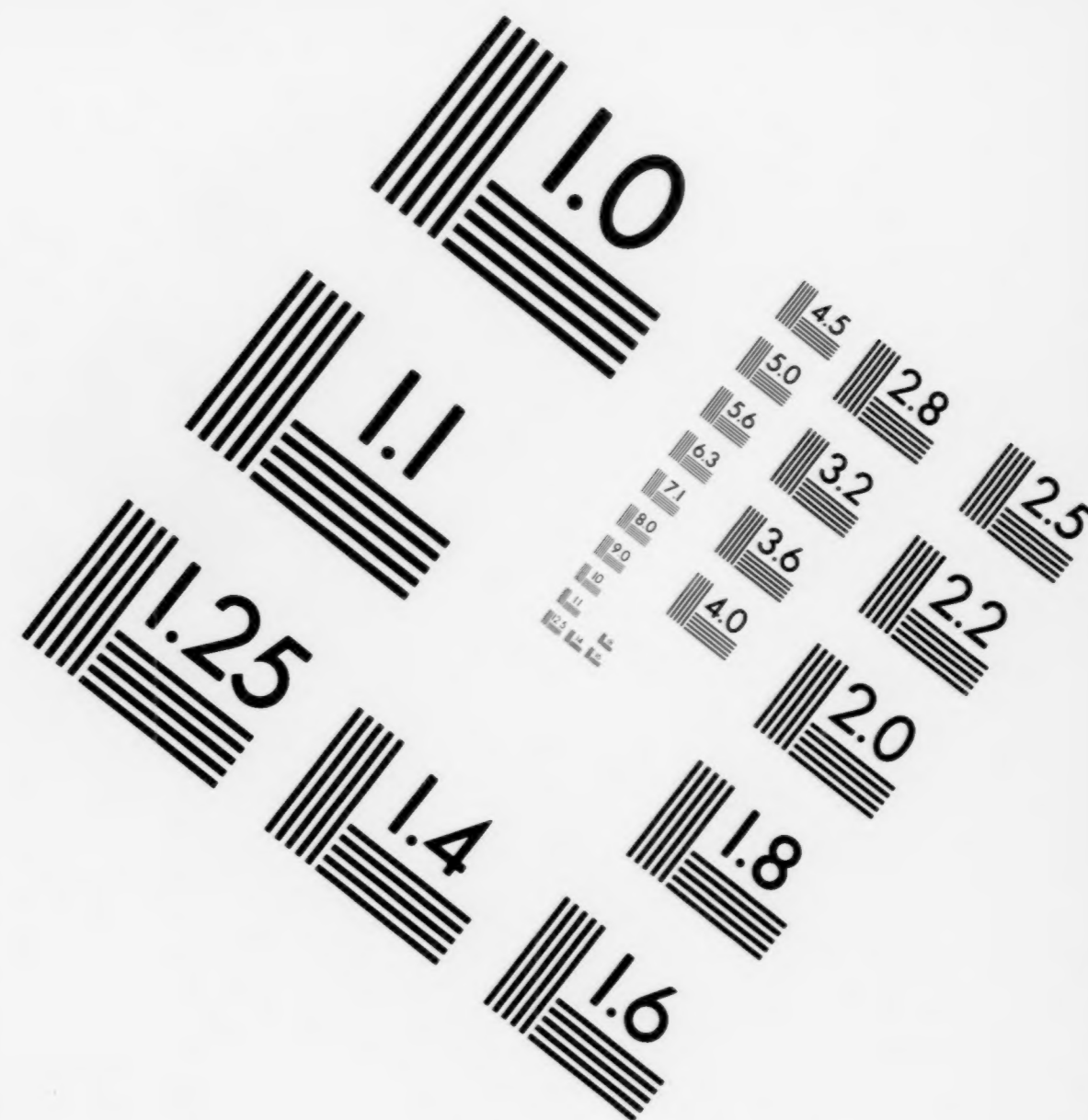
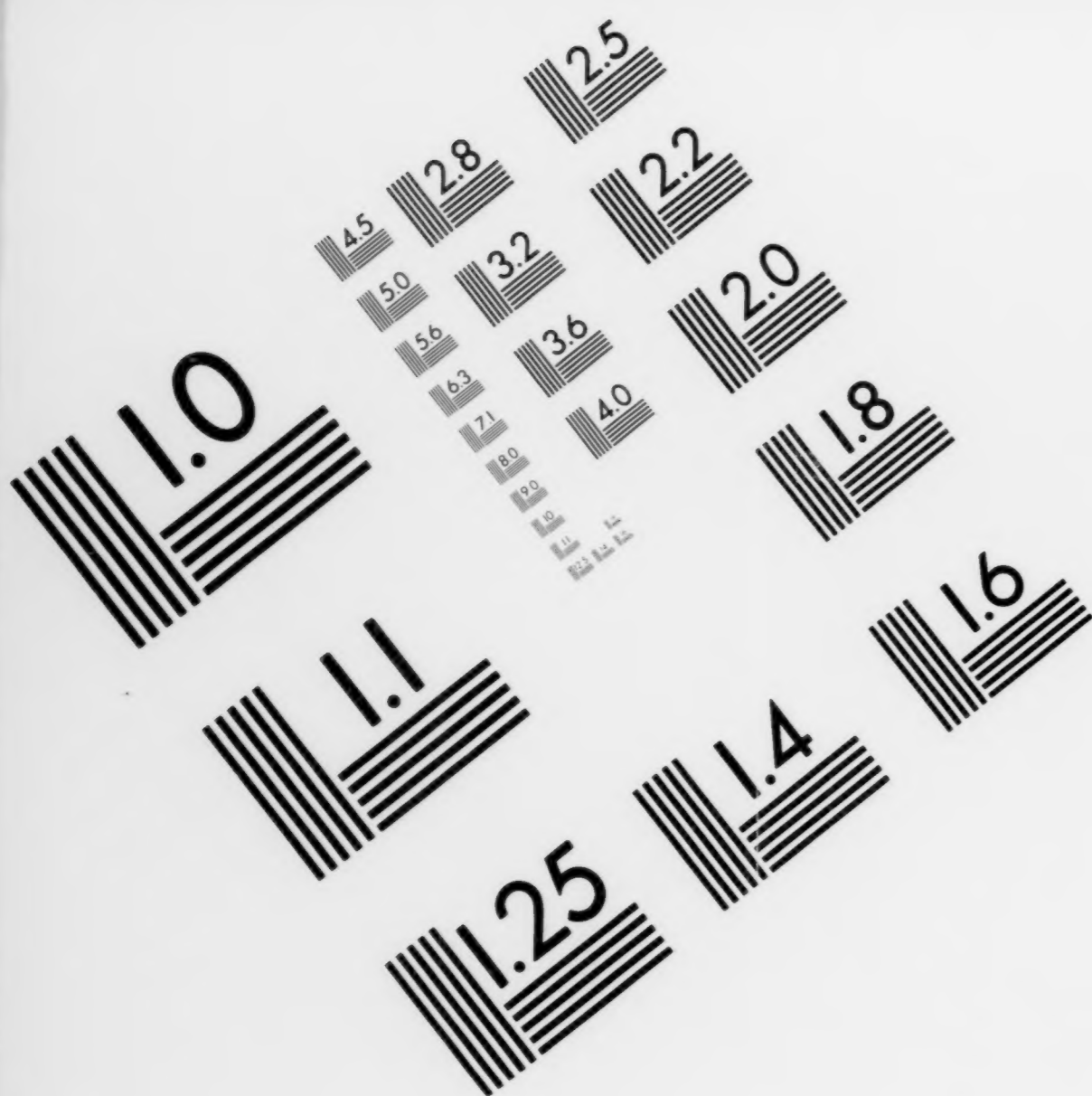


AIM

Association for Information and Image Management

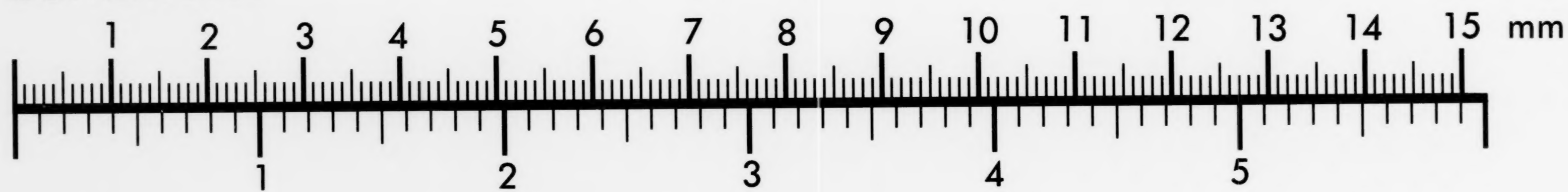
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

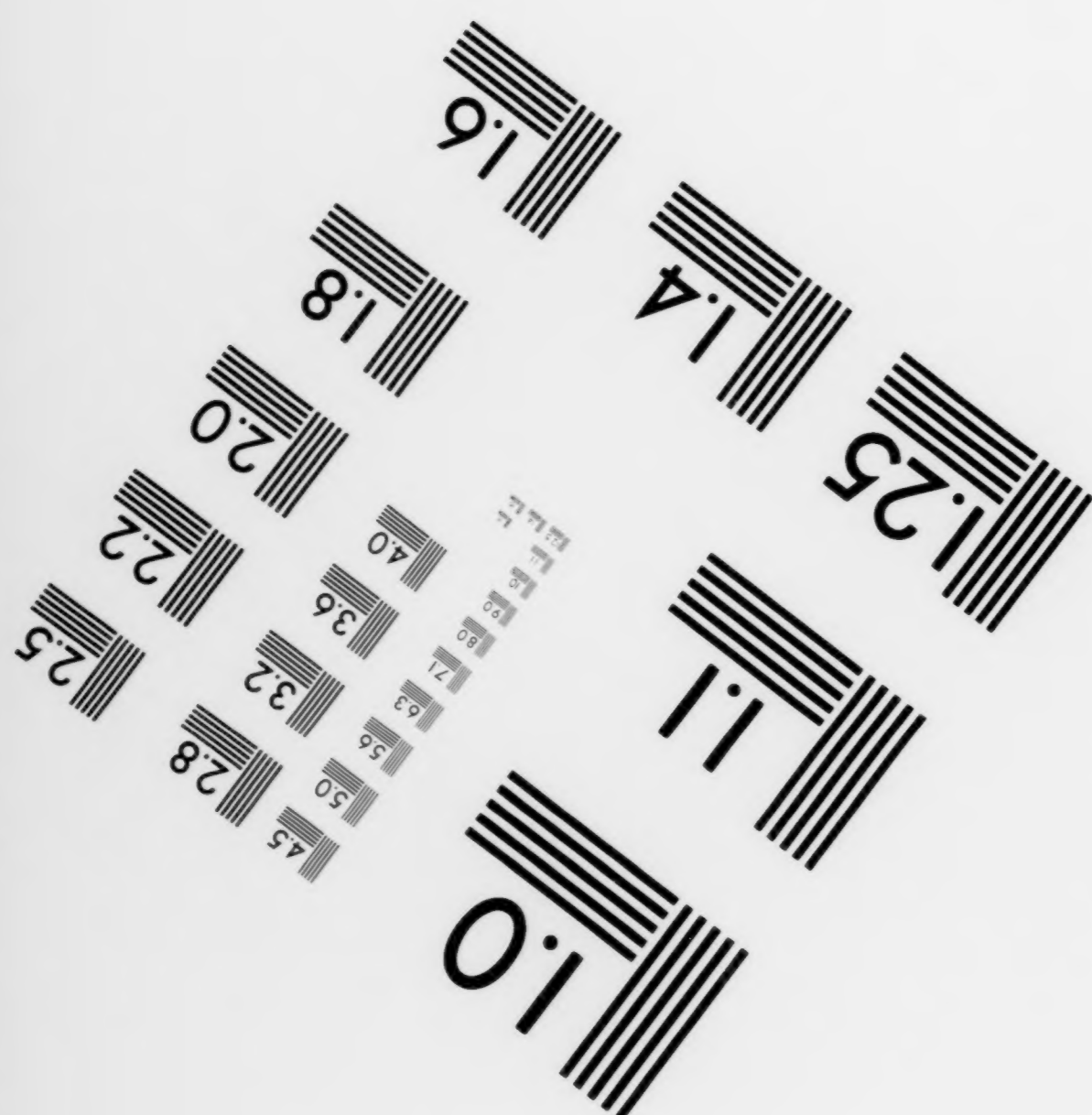
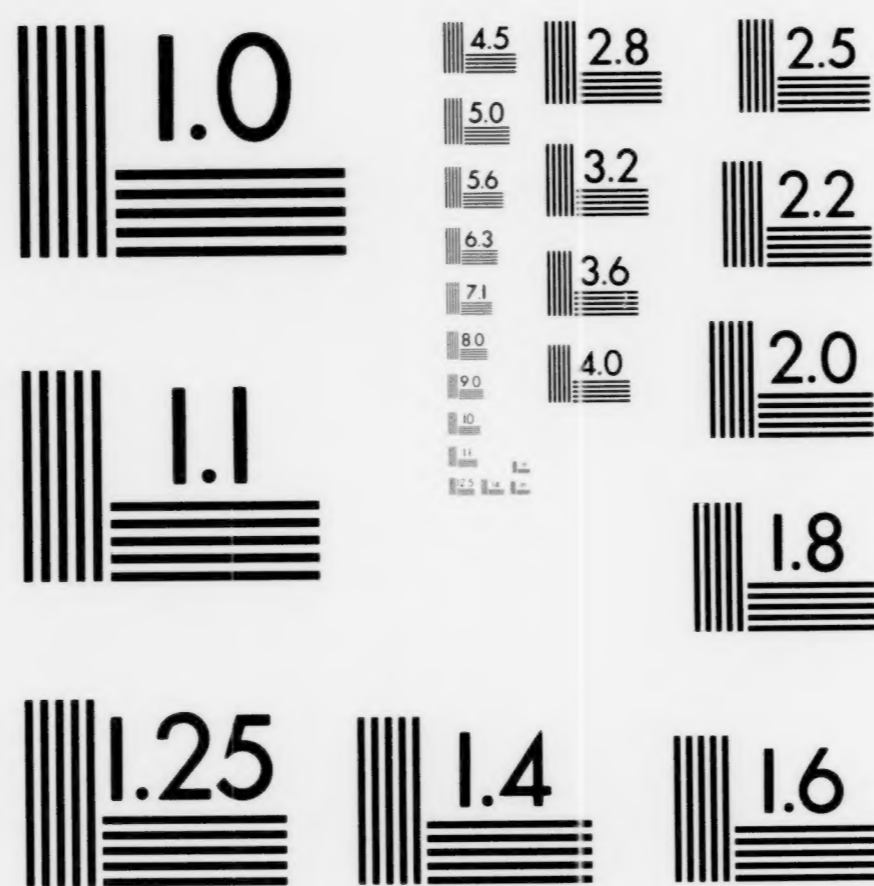


MS303-1980

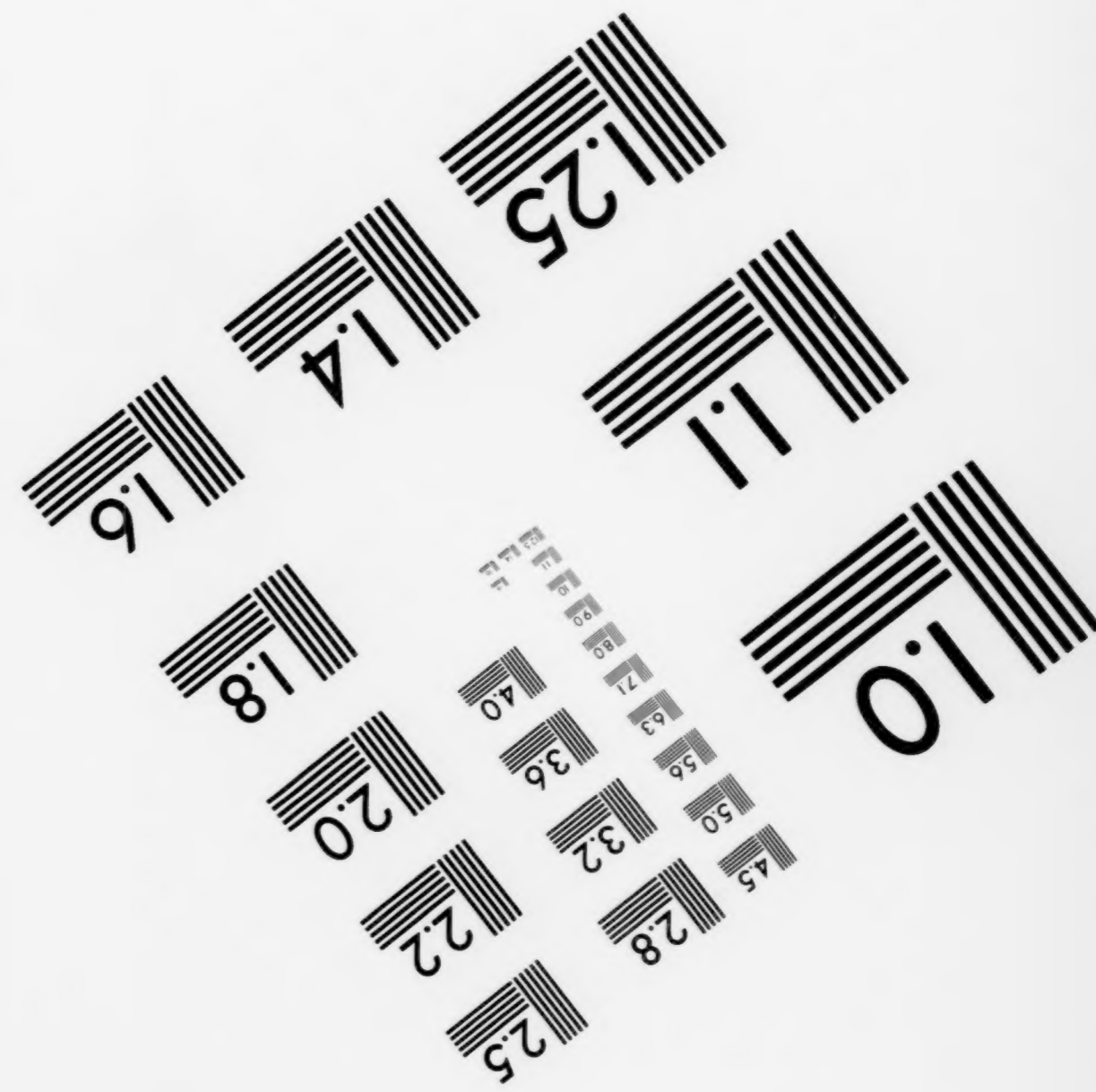
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 140

Author: Not given

Title: Risāla-yi Mukhtaṣar-i Jarrāḥī

**147 fols., 7 x 4 in.
(178 x 102 mm.)**

**Ms. not catalogued in Richter-Bernburg.
Description supplied by Dr. Hossein
Ziai, Department of Near Eastern
Languages and Cultures, UCLA (June
1990).**

Coll. 1117 MS 140

A 1361

Handwritten notes in Arabic script, including the name 'Musta' and 'Khan'.

Musta
Khan
O-schahi
Chini va
Tasvahi



Handwritten notes in Arabic script, possibly a date or reference.

Handwritten notes in Arabic script, possibly a title or subject.



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

سوء المزاج
كله خبز در ابداء
از جبهه خنجر اسیرن ایلیت
لغه
نغز روز امیت

روح لسه امون
حصه و سکه در اسیرن
سرخوف خنده اسیرن
طوالیج

بمجموع
عمر اکب مردان اسیرن
در مرداد اسیرن
عمر اکب مردان اسیرن

در دول در دهن افندی
بوسه الصدایت میکنه
محول خور خفه
سرا
روح دوره طرح مانیه

سفسلس

مرد در اسیرن
۵ کدم
محول برده
۳ قطره

نخبرانی

قلیل برالمع عاودنا
رعمران کبراء

خزنت

کدام مرد اسیرن
صده ۶
مردان اسیرن

الف هنر

بوسه الصدایت میکنه

سفسلس
مرد در اسیرن
۱۳ اسیرن
۱۴ اسیرن

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

سفسلس

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

سفسلس

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

غش

محول برده
محول برده
محول برده

محول برده
محول برده
محول برده

رسالة مختصره في

جرام و بظهور شهر و روزنامه (کلید و نام است و معنی ان عمل است) (عبارت است از خبر از علم طب با علم معالجات و در این جهت شرح از امراض ظاهره
 چیز از امراض در اعضا عارضه که گفته در ان اعضا ظاهره و اثر ان امراض ظاهره
 نامیده را و جهت آنست که این امراض بلطه علی و اقربیه مواضعه ظاهره
 علاج مرشح جرم مختصره مقدمه عبارت از جرم است که در ان طرز اجلان
 اعم مختصره معلقه تجزیه مصل شناخته می شود و این اعم از قبیل فصد و حجامت و
 کتیرن خمر و بعضی اعمه مقداره و دیگر شرح است که در اول مطور داریم
 (۱) فصد (۲) حجامت (۳) ادرسان (۴) معالجات
 ادویه موضعه عبارت از ام و قیر و طیاس و شمعات و اجنه
 و شمعات خردلیه و ذلاریجه و مکوبات و خوشتر (۵) اانه و شمشاد و کزک
 سایر اقسام رزق جسم البعد در جرم از این اعمه رزق با تحت طبعه (۶)
 در زمانه و استعمال در زمانه در عینه که وضع مفصل و کمر عظام در
 در زمانه و استعمال در زمانه در عینه که وضع مفصل و کمر عظام در

در زمانه استعمال
 در زمانه استعمال

سیدم ۱۰۰ ایت از رام
 سیدم یک کندم
 صد رام ۲۰

۱۰۰۰ رام در لهره ۱۲ پروتیم است
 هزار بیت از رام است
 ۲۰۰ رام
 یک و هم رام است در لهره و کندم باشد

اولان الکلیه

لبور اونی اولان الکلیه
 ۵۹۲ رام ۳۴-۳۳ رام ۱۸۸۸ رام ۲۹۶-۱ رام
 کزن (کنند) کالون
 ۸۶۴ رام ۵۴۳ رام ۵۷۸ رام

فلوئید انسی فلوئید لاکم
 ۳۹ رام ۲۱ رام ۵۴ رام ۵۹ رام

سوی خورق ۳
 ۱۲ رام ۴ رام
 مایه الکلیه ۶ درجه
 ۱۲ ۳ ۴

جلد بیمار صغیر
 شربت

ارواح

یاد در فصل سیم در بیان جماعت و تبه بدست
 فصلی در مضمون فصد عروق شریکه جواز شریک بولطه شرط بانسوط ولو شرط عبارتست
 از قطع اگر کویک سطح که مستوی نیست معمول میسرند یا بنویسند یا بنویسند و این شرط
 بک استیجاب است ضروری در صورتیکه بجای این شرطها شرط دیگر بکنند و این شرطها
 سطح که از پنج جمله تجاوز نکند جماعت فضا عبارتست از جبهه کویک قدر تعجب
 شکی که با از سطح ان والا شفا فضا چنانچه است از (ع ۲۵۱۰)
 شفاف از ان شفاف الفوق بولطه فاراد ان بیکطرف خارج شونده است
 از نواحی شریک که با عدل شرط نمایند خارج بیاید و بجز استیجاب اسباب جماعت
 در اول جمله باید خنق لایمیل در بعلاوه عروق شریکه جمله و این عمل با لایمیل به
 که در زیر و مختصر معمول میسرند و ان عبارتست از یک قسم جناب شریک است
 تخلفه مواز حریف ان بنویسند شریک با بر اندر در در یک نقطه صغر از جمله قرار میگیرد
 و بولطه متخلف شریک خلایق در ان جناب صورت مستقیم
 و الفوق در ان انجبا التصاق نام با جمله به اینها به و اجزای از جمله
 بولطه این عمل معاف از فشار هوا جوشه است به سبب میل اخلاط و موله قوز
 و منافع مرکب و سوزن میل در ان خنق در سلسله عروق شریکه جمله مستوی
 به اکثر فضا اسباب جماعت نکند و سطح از انلاکه والا شفاف است در نواحی
 عضو متشکل شده که منجمله جماعت نکند میگذارد و قرار اول فشار و لوله نواحی
 بیخبر بیرون آمدن جمله لا سواد خنق نمایند و عمل در ان
 جدر با کویک در در موضع شریک شریک

بر دانه خالی بنمایند و مکرر عمل بخند به بنمایند غالباً از ۵ تا ۱۰ تا ۲۰
 به کویک کویک و مقدار خنق از اطفال گرفته میجود از ۳ تا ۵ تا ۱۰ گرم است
 بنا بر حسب سن مریض و از جوانان از ۱۰ تا ۲۰ گرم و از کجاست بدون شرط است
 از اجزای خنق یا با کویک کینه فصل سیم در بیان و فضا علی
 همان اثر است که از شرط حاصل شریک بولطه اگر ان علق نیز میتوان حاصل
 نموده زو از جنسی رگ در حلقه دارد است و والا اندام
 طویل و باریک است که در طرف قدام قدر سطح و فو رفت است بدن این
 حیوان والا ۹۵ حلقه متساوی در تمام بدن دانه است بطرف از حیوان
 منتهی است به بدن ان که بنزدیم حجیم است و طرف در ان بترتبه طرف است
 در خنق در ان جمع شریک و موله مقعد در ان واقع است زو در جناب اغلب
 عقیده هم است بسیار کم و جماعت تمام اقسام ان بر خط و غیر سبب میباشند کبیر
 و سایر طبعه ان علق این است که در ان کویک با کویک بیوشاننده و میان
 ان قسم از ان بولطه دانه است که در ان کویک کویک است که کویک و زو والا
 در ان میگذارد به سر از ان تمام لایمیل در ان از جمله مضمون ان علق
 بان متصل بنمایند به سر از ان عمل در حالت کویک با کویک است نکند
 با دست دیگر کویک در سمت راست رفت و بجلا مکت بیرون کشند بقسمت
 از انکه مستقیماً بنمانند و الا جبهه ان کویک با کویک با کویک با کویک
 از انکه زو والا از پیش در طرف بدون آب
 در هر کویک در هر کویک با کویک با کویک

بکبره پخت از آن با ۳۲ گرم خون منگنه که بخله از سر علی در آن
 بسیم با جمل کنه بپزد بنانه زرد را با سبب است پس از افتادن زردی و بپزد آن
 آنرا با بیه بر بنم و قدر فنی با کوزه حبه زردی هم در آن بکند و فصل
 چهارم در داد و بده موضوعه مخصوصه هر معالجه در
 جمله استعمال دارند علاج موضع نامنه و امر به موضوعه مخصوص عبارتند از
 (۱) مرهم (۲) شمع (۳) احمد (۴) شمع فریبه (۵) شمع و لایحه
 یا مصرفه (۶) شمع اولاد و بیان مرهم مرهم است از بهر خواشا
 و قولم آن تقریباته تمام پخته است و کلیه مزاجیه و کربلوط حرارت حله
 اجزاء و کسب آن نرم و خوب شستن و مخصوصاً آنرا در قدمات استعمال دارند با بطور
 الشی در سطح حله آنرا معول دارند در وقتیکه دلاله مواد پخته و مقصود مجرب
 شدن شستن آن مولا است بواسطه حله به بن روغن اختلاف
 جریه با مرهم دارد و همین قدر قوام آنرا از مرهم کمزور قوی تر از آنست فیروطیان
 اغلب معطر و ملون بلوغا شسته ماده حافظه مشتمل مرهم عمویا پخته است
 و سایر احوالیه آن موافق شریعت مختلف پخته (نسخه عبارت است
 از شمع و یقین مواد داخل در کتب محرم کرب با به بشویند با شاره
 بوزن و صورت حوائطه آنها) اسفونات حیوانات قطعی است مرهم و
 آنها) و اغلب وضع استعمال آن احوالیه هم در نسخه مذکور شمع نسخه لایحه
 اسم خدا با به اینه انچه و بغیر از ضا و نده کفاده مننه است اسم خدا
 است (هوالت) مرهم (در کتب) اما انچه
 یعنی کبریه پس از آن جزو عمل و عمل

اصل و بنا بر آن است نوشته و بجه ماده معینه و موله مصلی که لازم است
 مرزبینه بلا فزه نشه لا بنوشن ماده حافظه ختم مرغابینه) ماده غیرا شاره با طه
 یا مشکه با ولطه) یعنی بولطه ماده بنا بر اصل کتب است بان با به
 منزوج با حل نخه سایر احوالیه لا خواه مقصود از بن عمل شکیل بخون آن احوالیه
 باشد بتقل معین مقصود از بن کم بخون حدث انتقاص اثر آنها با
 دوم و بیان شمععات

شمع در اثر است خارج مرهم و جبناک است و بولطه اثر مرهم
 شده و کثیر از حله از آن متصل نخه پخته و حبه بعضی از شمع از کرب
 اجسام رسیده و مزه حاصل شون با از سفر با موم با نفوس بنا بر بعض
 مطبوفات مرکب پخته به دن اذق و امتزاج با کسبه سحر و بعضی دیگر که
 بولطه است شمع جامه شستن موم لذت شمع مخصوصه حبه استعمال
 شمع با به آن میان آنکه با در آب کم نرم نموده و در روغن کت قطع
 یا به با تمام نرم شسته و بولطه حبه با ننه) (در کتب قرابادین احوالیه
 مرکب فنی که بعضی در کتب که در آن اسفونات معینه و ثابت شسته است
 نسخه مرهم و شمععات متعدده است اغلب نامنه ماده حافظه در ساختن
 مرهم و شمع با بظا بر میزند عمل از آنها موم روغن است مرکب است از
 در روغن لا اجسام سفر از کرب نامینه مرهم حال
 نامینه همان بوجه آورد و چندین نسخ

و یا خلیون مرکب نبره است اولاً و یا خلیون سه یا مرهم الیه و پیمت حاجی
ثانیاً و یا خلیون صغیر این قسم شمع ایزد کاهرا نشه او به چینه بکلیه مستعمل
دارند (مثلاً از آنها نوار شمع چینه بسیارند) هبتم در دنیا ضحاک
ضمیر و اعراض مستعمل در جبهه قولمان مانده فرام بریره غلیظ است و از آنرا وقت به
جات و از آنرا در مطبوعه در آب غلیظی در طبوبات نباتات با آب پیله با آب غلیظ
یا با از دوات نازده بسیارند و ضمیر با به کرم معول است و مخصوصاً کت قسم
از ضمیر است و آنرا ضمیر زمین نامند و آنرا از اردو در مطبوعه بسیارند مانند اردو بر
زک و در و جوی دارد و با طلا و در و کبیر نیز غلیظ است و صغیر با به و در و جوی
همه را بر اردو جبار برد جهادم در بیان اضمحلت خردی صغیر فردا
ضمیر است که جز عمادان آرد و فردا است و آنرا بجهت حرکت در سطح جبهه معمولاً در
ببین طریق و برین نامها بر آرد و فردا نازده در شهاب رخنه و آب نازده
در دوران ریزند و محفوظ نمانند پنجم در بیان مستعانت صحیح
حالات که چون آنرا در سطح جبهه استغفار نمانند باعث ترشح هیئت ملجوف
و بلطف آن ترشح جبهه برآمدند و دوران احداث طاوول و نقطه که کعبه کعبه
حصول این مقهور مستعانت دلاریجه با یافته دلاریجه بکار برنده و دلاریجه
مقر غیر ماله محرمه استند از قبل زلایح و زونیون در و غن رند
استغفار این مولد در و جبهه باعث جمانت بشود و احداث طاوول نمانند
و با هر گاه شمع دلاریجه را بمقدار زری در جبهه ارسا دارند و در
در سطح جبهه بکنند زاده عماد و عالمان مجذوب
مثلاً بلکه ممکن است احداث درم نمانند

در حالت متعاقب شش تا هفت ساعت مانند شمع بر و جبهه جسد انعام
و کفایت عملان کافیت و ما اغلب محض تفکیر و شست عمل شمع آنرا تا ۱۲
و ۲۴ ساعت هم متصل بکلیه کرده اند پس ازین زمان بایه شمع لا طویل از بجه
جدا نموده و بردارند و حترالیکان بشود و تقویه با به نکرود و مرهم کار جرات حاصله
مختلف بشود بجهت آنکه از آنرا شمع مقصود فرغی نیست و مقترنه است (نام شمع برنده
بأنکه برخلاف مقصود احداث جرات در بطول است و جرات اول با به در و جوی
فقد نقطه احداث بود فرغی نیست که جرات به جهت دفع المیت مجتمع بود و این
مقصود تمام بشود فقط لا برداره و در از آن قدر مرهم و روغن با و از این در و جوی
با رجه با کبیره کبیره بوضع ارسا دارند و نیز با جالت با به بشود تمام نقطه با به در و جوی
با این قسم که با مقراض حرمان و رطاول لا برنده با آنکه بشود رزق و کتب و این
در صورت است که بخوانند احداث حرکت بسیار شده و زری در طولانی نموده باشند
پس ازین روز اولاً با به نازده مرهم اندازند و ما ایام بعد با روغن مطهر
و با مقدار مختلفه مخلوط نموده باشند مرهم ساخته و ارسا دارند و این حالت
افزاید مفصلاً ازین احداث جرات عنبر حبت افراغ و امر بر است اگر
طوالا بغیر قرصه مضاعف برینانند و این قسم قرصه لا خارج فضول با و غ نامند که
نوعه مد و در مضوعه مخصوصاً در اطراف اعلا بازو در مکان که در مقابل
الاست نموده باشند یا در طرف انسران ۳ انگشت با
و تر عصبه مغزیه کثیر احداث باشند

اغلب با جلاش حرق و انحراف غایب با این قسم از ابتدا یک بار به جلاش حرق که سه میکا
 قطران باشد و با سایر مضر روغن داشته باشد در ثقبه مدور در وسط یک قطعه
 مدور شمع و با جلیون مرکب بگردد که از روغن شمع لا در در جلد نه زنده و تمام لا
 از این قطعه شمع و با جلیون که منقوب باشد بر شانه و روز دیگر آن موضع را با الملام
 با موم با سفوف که روغن را که کشیده باشد موم مراند از آنکه غایب ملبین مراند از آنکه بعضی
 ادوات پس از غوطه خنک ریشه جلاش با واسطه خنک و انگاه مراند و عمل خنک و انگاه
 روزی در غایب و مکیات حقیقیه مکیات حقیقیه استعمال است
 انهم قسم متفادنه الوعده و متفادنه العمق از انجا جله به و نیز انجا تحت ان
 و تبدیل ان انجا تحت ربه مکیات بر سه قسم لند () مکیات جلاش بر ()
 مکه که عبارت از موله محرقه و ضایحه و اموات بر اوج مضره بان نخیم انجا
 لا بجلطه خواص شیبافه منهام بنماینه () مکیات عالیه یا بالفعل زیاده
 این قسم مکیات فی الفقه انجا جمله سوزاننده سابق بر این جهت این قسم مکیات این
 لا در انشی شرح نموده و انچه در این ایام که خام و بلا فاصله با کلووان
 کوتر یا لا ممکن باشد با طرم کوطر است ستمبار و بجلطه انها میتوان این
 لا شرح نموده خبر میارند و در بیان خوبی خنک از آنکه ابر خارجیه بسیار
 فوی به است و جهت حصول ان بایه قطعه از جله موضع از بدن لا میان ابهام
 و سبابه رفته بخارج کشند و انرا که موم است سوزن خوشتر است از موم ان
 عبور دهنه و انجا است که از طرف سطح منته و طرفین ان برنده و در
 و این است از طرف اموات سولخ بنماینه و انچه
 نازک باقیه که انچه موم باشد با روغن اسید

انست از ثقبه عاده در جله بجلطه این سوزن حرکت در پس از آنکه فقیه در تحت حلیه داخل
 و یک آن از طرف دیگر خارج شده سوزن را از سران در آورده و در جلاش با شازی
 یا بنه اسید سلیس که پیشتر شانه و در ان بنمیزند تا زمانیکه جلاش بر م نشیند و
 اغلب ساعت نصف روز و لاف اتفاق افتد و یک در پس از کشیدن خوش
 درم بسیار شده به حاصل که بایه اسید صند بنه غایب به دن انکه بفتله دست زنده
 با جله پس از بر م شانه جلاش با به روزی قسمه از ثقبه که بایه داخل در سولخ شام
 و روغن اسید فنیک در این بنمیزد و ان قسمه که در زخم مانده است بیرون کشیده
 مقراض غایب و چرخ خامنه خوشتر لا بر و انده بایه یک از جله سوزن فقیه که نوازه است مقراض
 غایب و سرد بگردد که از رفته خارج غایب و جلاش با بنه فنیک اسید سلیس
 در بر شانه تقریبا تمام است به جله به مخصوصه لا و عنده بنویس با طریقه مستند
 مستعمل لجه روع و بر گرداننده امراض بجلطه خاصیت از جلاش که باعث استقامت
 فوات انقباضیه شعریه موضعیه یا عمومیه هر کدند یعنی باغش کمر از روی
 فوات شعریه و فوات عمومیه هر کدند از انجا حرکت در موم نوان نامیده در تمام
 امراض در موم که عبارتند از امراض ص و قوی بانان) بجلطه تجارب
 چند مشهور که در عرض علی لکرت زبده از انرازه حاصل شده است و بواسطه
 در این امراض هر چند که بایه بکار و انست فصل غم
 ان اقسام اقاله و حقن
 ان اسباب الله فلیک یا عنقه متعارفی

علاج
 امراض
 جلاش

الله باحقه نامنه و اینجای ذوق شد تا و لودن هم صعب و باعث مالت غشاء
 فظا معارکوه و غشاء فظا غشاء است که جدار و افی تمام الت و اعضا محو
 لامفوش بخم و دبلط لقب طبیعه بن با غایج مربوط است باشد و نیز مقدر
 از ن جند و شبها و جرب طبعیت باع و موله و افی در حقه باعث بروز آثار متفا
 و نه کوه حقه لکه فقط آب ظالم سرد با نرم غایبه حقه کرده نامنه و سا
 یراقم حقیق با سیم و اء که داخل در ترکیب آنها شده است یا با سیم خاصین
 عمل شان موم میگردند مثلا اول حقه مسکن بود و نام دار عیانت از آب
 با مطبخ ملین مرکب با تعین اینون و هم حقه مسکن حقه است که از دم کوه
 سنا ترکیب منند اما ارم و میتوان بان مسحق جلب اضافه نموده
 بنرم (دیگر که در آب داخل نموده باشند یا با صابون سفید متغایر نرم صابون
 در) بی تا چه گرم آب و امثال فالت سیم حقه منقده و انلا از
 آب گوشت زرده تخم مرغ با شراب زرده تخم و امثال آنها میمانند و نیز
 اعمای ذوق با عین بواسطه آبه زدن مالت بر سینه استعمال در مرض از بین
 خواه طبیع باشد خواه عرض حکمت استعمال بر امر فصل ششم در بیان تشریح
 ریقات تحت جلدی مقصود از این عمل دخول در محلول
 است در سنج زنی تحت جلد و الت این کار آبه زدن در وجه در است
 هر آن مانده سوزن است که از محور سوزن منقده باشند و طرفین
 آبه زدن را اغلب بکرم است که منقده است
 باین الت بایه جلد موضع از بی زدن با سوزن

از لحاظ ذوق سوزنی

و از ذوق تحت با بطوریکه اینجای الت لدر سنج تحت جلد فرو برند و بعد وقت
 بناید از تحت لفظ ان فرو برند مطلقا تمام اجزیه محلوله لا میتوان بین و
 سطح ذوق نخه و اغلب در تری تحت جلد محلولات ذیل را معول و
 دانست محلول حلفات یا با سولفات که لاج بر آنست یا الکترولیت
 همید و کلرات و کینین است و سنج این محلول از قرار ذیل است (۱) سو
 لفات و کینین در کلینین که با لایمت نرم منقده باشند حل کوه آب مقطر
 و هم کلک بمقدار کافی که بر آن افزوده باشند ذوق غایبه در محلول
 اسطات یا طر مبررات یا سولفات و مرفنی است همید و کلرات
 و مرفنی کلینین آب محلول لرم منقده در زیر یک تا سه دفعه در
 آنند تا وقتی ذوق غایبه در آید و در آنکه مالت است مقطر حل نموده
 روز یک دفعه در سنج و تا ۴ سنج ذوق غایبه فصل هفتم در بیان
 اقسام قطع و جنبه و در ضمیمه مختصر در بیان آبه زدن و بهیوش
 مخوف مرفنی قطع عیانت از تقم و تفرق صنعت اجزا از بین
 بواسطه الات قطاعه از قبیل بیضی و جان شیرینی و کار و
 مقارن امثال آنها بجهت عمل قطع اغلب الت قطاعه لا مثلا بیضی
 طریق دلت گرفتن ان مختلف و مقصود است و این
 قطاعه لا وضع ان نامنه و اقسام اول
 منقده و لاین تمام لا راجع به سنج مقطر
 بنجام

و لکن
 در حقیقت
 سبب

سبب

(وضع اول)

بیطور بیایمانه فکر کرده است که در دست گرفته و ابهام است در طرف محل
انصاف تیغه در دست آن قرار داده سبابه را در پشت تیغه آن که از رده وسط
لا در طرف راست باشد و تیغه وضع مخالفه و در اصبع دیگر است
حصول نقطه القاء در در بین مرئی قرار میبندد و در این حالت کنار
بیشتر بیطور و ذوات آن بطرف اسفل واقع است وضع دوم فوق
با وضع مذکور ندارد و بر آنکه طرف قطاع و ذوات آن سمت فوق واقع
وضع نیم ابهام است که است لا بطرف صیب محل انصاف تیغه در
الذات وضع ظاهری و در طرف راست سبابه را در پشت تیغه قرار میبندد
و نیز در حضور دست آن گرفته و متصل بکف دست نگاه میبندد در این
حالت نیز تیغه بطرف اسفل واقع است وضع چهارم بعینه
وضع سابق است و نیز تیغه بطرف فوق است وضع پنجم
بیطور بیایمانه مضراب گمانچه باید در دست گرفت بدین طریق که
ابهام و وسطی را در طرفین محل انصاف دست و تیغه تکیه داده و سبابه را
در طرف دست راست تیغه وضع میبندد و حضور در نقطه از دست که
مجاذبان واقع شده است قرار دهند و در این وضع نیز در این
متصل میماند در وضع نیم ابهام به ملتفت بود
دست گرفته بیطوری که کنار بر نه آن مولد
و در قطع با کار لازم است که همیشه

و اغلب در اعراض قطع مستقیم رخ برقرار رود و از آنجا است جهت میگردند بعضی از آن
قطع از خارج به داخل یعنی از جلوه شروع کرده و تا انصاف عمیق را میبرند و بعضی
دیگر از داخل خارج است یعنی از انصاف عمیق شروع کرده و تا جلوه را میبرند و نیز عمل
قطع لا بیطوری که سینه در صورتیکه بیک حرکت است قطاعه انجام رسد و
مرکز نامنه در صورتیکه بولطه جنبه حرکت قطع بر سطح مجر که قطع
مرکز مته اول عبارتند از قطعه تکیه با تکیه زلب باشد و آدسا
(و هلال و بیضی و ۵۰۰۰ و غیره و قشر بخا منتهی موضع لا بیطوری که
لازم است که جهت انصاف بیطرفین بکشته نادر وقت عمل بولطه است
قطاعه در آن جنبه حرکت تیغه و لازم است هر قدر ممکن است در
اعراض قطع و کف فتن امتداد قطع موازی با عروق و اعصاب عمل فرزند از
باشد که در آن محل مجر میبندد و در قطع از خارج به داخل لازم است که ابتدا ذوات بیطوری
لا تقریباً بطور بر جمله وارد آورند و پس از آن در جنبه قطع مستنداً است که موضع رفقی
تر و بیک نخه و در وقت ضم عمل آن را بیرون بکشند و در قطع از داخل خارج آن که در
افزای که بخوبی است قطع نمایند فرود میزند در وقت افراجه متعادل اول ذوات است
بکشد از انصاف تیغه بر حسب آنکه در جنبه قطع از باشد است شروع نموده و تا
آنکه عکس از ذوات است است تیغه و عمل قطع لا بولطه است
در عمل قطع سینه فتن معمول دارند موسوم به باد شیار
از فرود رده و بیطوری که در تمام طول شیار

نصرت از
انصاف تیغه
۲۴ کاف
متر فصل ۲۱
۲۴
عالمه رفیق
۲۱
از طرفین
از طرفین
از طرفین

ان جوانب و انرا بوضع در سطح امده و شمار و نحو بران باشد منفع لزوم
 قطع نماینده بزرگ است عبارت از این است در جدار خود طبع با عارض
 به بن بعث بولطه است تا فخر مخصوص افراج رطوبت مجتمعه در آن احد است
 نمایند و این عمل لا ینولان بوساطت بطور بانثر و آلت در مویم به تیره کار
 بسیار معمول است بجز در آلت ستره کار عبارت از سبب باریت است
 و شکل فولاد است در وقت بسیار حدان شکل مخروطی مثلث القاعه
 شیشه است و طرف دیگر آن در دست محکم نموده و این سبب از انبویه فنی
 آزاد و محافظ شده است بطوریکه وقت آن از انبویه خارج است در وقت استعمال
 تره کار از انرا بسته با مده و سیم بر سینه و دست از انرا در دست بر نه بوضع که است
 و سطحی و بنصر و خضر انرا بکف دست است متصل و محکم نگاه داشته باشند و بهایم
 له بر و در قاعه انبویه محض شایان قرار میبندند و سبابه را باز نموده و سر انرا
 در نقطه از انبویه که بان نقطه آلت بایه فرود و وضع بنمایند و با دست
 جله موضع لاکشیده و با فاش از وسطی انرا بر و در رطوبت مجتمعه ثابت
 و بر حرکت نگاه میدارند و بایه تره کار را با کله قوت و سرعت تا نقطه بولطه
 سبابه معین شده است داخل نمایند و بزود در پس از انرا و حال ان بایه سبابه
 و ابهام دست چپ انبویه انرا رفته و سبب از میان ان بدون کشیدند
 پس از افراج سبب از انبویه فولان نموده و خارج بشود و
 انبویه انرا با ابهام و سبابه دست راست
 بر و در جله عمل انبویه گذاشته و انبویه را

دو تبان نجیه

اجزا منفصله لینه بن لاجینه و واسطه پهلان ملتئم نموده و این واسطه عبارت است از
 نوار پشم و سر بنین و شمع و کله نوز و نجیه جهت التیام با فاصده جلاکات عظیمه
 جدید بکنین و واسطه است التیام جراحتی که هنوز متقیق نشده باشد التیام
 اول نامنه و التیام نامر ملتئم نموده جراحت است که سطح ان را برشته باشند
 قبل از عمل نجیه لازمست که جراحات لا از لحظه جراحت و اجسام خارجه که ممکن است
 مانع التیام گشته باشند و لضعف نموده و بجهت این کار بایه جراحت با سبب و آلت
 اسپیکت باشد رزق نموده و بگونه آب ۱۰۰ اسپیکت ۳ جزء
 و اغلب از نجیه نموده جراحت در سطح دامنه انرا مرده زنده و انرا در صورتی که است
 جراحت و الا جراحت لب باشد و بتوان انما لا با هم و سخت و خون درون
 کار معمول میدارند مختلف است گاه مستقیم و گاه منحنی لکن بعضی قواعده مشترک است
 در تمام اقسام مختلفه نجیه بایه جراحات شخه و مادر زایل مطور داریم
 اول سبب ان بان نجیه بنمایند بنایه زاید کشیده و سخت نموده
 نج کش انرا منضوط نمایند زیرا که پس از عمل نجیه ممکن است درم
 و به نیز سبب بایه سبب است مانع ان نموده و در
 ان را زاید فرود برداریم در اعماق جراحت
 ان موضع جهت اجتماع خرد و بوم بافت

(انبویه است)
 (نقطه است)
 (جایکی است)
 (جایکی است)

سپس فاحشه این بخنده بنابه زهر باشد محض آنکه در آن جملات از میان آنها باز شود چهارم صفت
این نفاط بخنده و گن را در جملات بنابه به وقت کم از ۳ الی ۴ میا مگر باشد و این
در صورت است که سخن از زهر باشد (در هر امر جنبه بن قسم جنبه معمول است
و در قسم ان شایع تر است در روزی که اول جنبه منفصل این قسم جنبه لا
با سوزنهای منحنی دارند و بنه را سوزن مستقیم در این نوع جنبه بکار برده سوزن
منحرفه در آن نیز و شبیه سوزن نیزه است رسیما اسپه فیکت دار با منقوش
فلتر کشنده و با بنس لب است با فوقانی جراحت که جریب موقع زنده و از لب
مگر بر دانه بن نجار بر سره میکند و پس از آن با انگشتان دست را سبب غلب
با بنس مرام با بنس حلقه دار سوزن لا گرفته و از خارج به داخل فرو بینداید
از آن سوزن لا گرفته و از لب دیگر جراحت از داخل فرو نموده و از خارج بیرون
مرا آورده و پس از آن لازم باشد جنبه دیگر نیز بنده و همین قسم تا هر قدر لازم باشد
پس از آن که تمام رسیما عبور نموده شاکه یا معین جراحت لب است که هم
نزدیک نخمه و از آنجا که نگاه میباید در همانم جراح هر طرف هر رسیما
لا گرفته و آنها را با سطره بیضی مضاعف محکم مرغانه بطوریکه
که در لب جراحت واقع نشود و هم صلی در لب جراحت بنجا افتد
انها را با فاصله یک تا دو سانتیمتر فاصله و پس از آن
موم زده اسپه فیکت دار بنجا افتد محکم کشند
بنجا افتد بنس شکل صوم بچینه بطوریکه

جراحت واقع شود پس از سه یا چهار روز با کحل اصباح بنجا افتد بیرون کشند
و اگر غلب رسیما موم زده را با جراحی میکند از زهر باشد و پس از آن یک قطعه
و یا خیسون یا امثال آن بر وجه جراحت وضع نمایند تا وقتیکه جراحت بنجا افتد
و بجا آید که خانه اولی در بیان گویند آنرا جنبه آنرا
بگویند از آورده آنرا معفو که و این مرض مبهل که که بجزو الی جنبه
و غیره جراحت است از بیرون آوردن چند دانه آبه کاو در موضع آبه که
بسیارند بجهت کوبیدن آبه و آس آبه که مستعمل دارند در عبارت از با معص
و بویله کوبیدن آن آبه سرد دیگر مبتدا با آبه سرد شوند و آن باغ لا از نقطه
دانه در پستان کا و ظاهر شود اخذ مرغانه نیز رطوبت چون در موضع زنده آن
داخل کوبیده شود باعث ظهور نقطه زهر در آن موضع که در شبیه نفاط
حاصل در پستان کا و بجهت کوبیدن آبه در صورت امکان باید همیشه آبه
کاو معمول داشت و اگر در صورت نداشتن آبه کاو مینویسند آبه
در اطفال کوبیده کوبیدن آبه حاصل شده الباقی بجهت اخذ کوبیده این
ماده نشسته متعارف است مخصوص موم به بنس آبه کوبیده است غلب
جهت کوبیدن آبه جزو فوقانی و وحش بازو را اختیار نمایند جراح سطح
منه منازعه را با دست چپ گرفته و جمله موضع را بخوبی منضم نماید
و موضع افق در زیر ریش و داخل نخمه و امدت
از این جراحت لا از طرف طول جراحت
یک بار و در سه یا چهار موضع هر روز

آب لایم که در اول جماعات حاصله احتیاج به بیخ بیخ شمع یا استخوان و
اشنای آنها نیست و فقط جماعات لامر که از آنجا که خفته خفتن شوند و باید از
تلاقی آب شیرین با آب خشن منع نمایند چهار یا پنج روز پس از کوبیدن آینه شاه
که در موضع تکرار حادث گردد به بنه بیخ تا چهار روز بر آید و متعفن فرود
و در همین زمان خارش شده و در حلاله که و اشفاق و برآمده که زیر بغل
و جوارض ضعیف و قلت میل و غلبت با طعمه حاصل گردد و باید از خوردن آینه و
استفکات امر از غایبه و لازم است که همیشه تکرار حاصله لا ضعیف
و پاکیزه داشت از روز یازدهم بیعه تکمیل منقطع شده و از مرکز رو
بجهد شروع بختک شدن مرغایه و لازم است تا زمان سقوط خفتن
ریشه نظافت و پاکیزه که تکرار منصرف شود خامه آینه در طرف
بسیار موی که در آن بجهت اجزا اغلب اعمال به لازم است با کل
فوم مرصی لا مع علیه بهوش غایبه اغما عبارت است از تعطیل عومر
یا موضع در حقیقت به بواسطه استخوانی که باعث اغما و بیخوش
مرگ نه احسان و جمع حاصل بواسطه اعمال بی طرف و معدوم بنمایند
در این ایام جهت حصول اغما عومر همیشه مکرر موعودانه و در جهت
اغما و عضواطرا لا استعمال میکنند بواسطه آنکه تکرار و بعضی مقود
از سه و دارند و در کترینش در ۱۴۰۰ فواصدها
لا متکلف ساخت بجهت بهوش بخودن با به
بکفرزم لا بریزند بر مریض نگاه داشت

علا حال بخالات کلوزم استنای شما در بعضی اغما مرصی و طایفه قاعا باید
احتمالاً مریض داشت و عمل اغما در زمان مریضی و قبل از انعام و بهوش آینه
و پنج وقت بنام اغما در استخوانی مریضی که در مریضی بسیار مریض و اطفاله
احتقان دم در ریه مریض حیطه ری تنفسی اجزای و اعینه ایدر بعضی اغما
القیه شده بواسطه اجزای ریویه مریضی مریضی در حیطه ری تنفسی
لنوعه مریضی و تا انعام متناجست اجزای تعطیل مریضی اغما
کافی است در حین بهوش بخون باید متوجه بعضی اغما لا ضعیف
و متعفن بطوریکه است با زارانه و علائم رده تا این گونه التیج
بسیار مریضی برنه و مخصوصاً تنفسی مضطرب بسیار برنه و ممکن است حالات
احتیاطی بجهت مریضی محتاج به تکرار المریضی اجزای تنفسی
اجزای تنفسی مضطرب عمل کلوزم آینه المریضی است در مدت آن که مریضی
شده و مالزانه مسترد و ظاهر کرده و بی ازین حالت نمر است و در
در متعفن مریضی به شرفه و کمون و عدم مریضی در بهوش بخون مریضی
امر بعضی اغما به متعفن لازم است مریضی لا این حالت در آورده
تا از تمامینه در صورت تانیه تعطیل حواس حیوانی روح
ببرخلاف جهت ریغ مریضی در اذت
کفنی

فصل هفتم در اقسام نوار و نحوه استعمال آنها

نوار عصبانی از استعمال جراح است و نوار و دستهای جزو آلات دندانپزشکی است که در استعمال
در تعیین اقسام نوار که در معالجه در استعمال که در وضع عظام در ریه و ریه و ریه و ریه
بسیار و نوار احصی نیز داخل در آنهاست و نیز از نوار ششبه مشتمل است اغلب آلات
از قبل منقوشند و امثال آن کلینک و آریه در جراحت نوار است و نوار
با نوار نوار منقوش و نوار است و طول آن نیز و نوار کم عرض است طرفین نوار
جوران نامند و اگر طرفین نوار فقط یک طرف از طرف طولش قافله و
منقوش شده باشد از هر یک از آن نوار را صغیر از نوار راس نوار نامند
راس با عمارت راس و نوار و عظام نوار در بین و منتها آن واقع است بدنه نوار
نوار نامند که در بدن نوار است ثقب اول نوار منقوش نامند هرگاه عظام
قطعه نوار بر طرف نوار از طرف نوار یک ماه نخورند اول نوار یک نوار
نامند و در این صورت منتها الیه از آن نوار در وقت نوار چیدن است
در استعمال نوار واقع و بمنزله مجرب است طرف تمام آن نامند و نوار
هرگاه نوار از طرف نوار بر طرف نوار نوار است و استخوان حاصل که
اول نوار و نوار نامند چنان نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
چنانچه در وقت نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
از نوار با اقسام و سبابه است و نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
بدنه نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار

فصل هفتم در اقسام نوار و نحوه استعمال آنها
نوار عصبانی از استعمال جراح است و نوار و دستهای جزو آلات دندانپزشکی است که در استعمال
در تعیین اقسام نوار که در معالجه در استعمال که در وضع عظام در ریه و ریه و ریه و ریه
بسیار و نوار احصی نیز داخل در آنهاست و نیز از نوار ششبه مشتمل است اغلب آلات
از قبل منقوشند و امثال آن کلینک و آریه در جراحت نوار است و نوار
با نوار نوار منقوش و نوار است و طول آن نیز و نوار کم عرض است طرفین نوار
جوران نامند و اگر طرفین نوار فقط یک طرف از طرف طولش قافله و
منقوش شده باشد از هر یک از آن نوار را صغیر از نوار راس نوار نامند
راس با عمارت راس و نوار و عظام نوار در بین و منتها آن واقع است بدنه نوار
نوار نامند که در بدن نوار است ثقب اول نوار منقوش نامند هرگاه عظام
قطعه نوار بر طرف نوار از طرف نوار یک ماه نخورند اول نوار یک نوار
نامند و در این صورت منتها الیه از آن نوار در وقت نوار چیدن است
در استعمال نوار واقع و بمنزله مجرب است طرف تمام آن نامند و نوار
هرگاه نوار از طرف نوار بر طرف نوار نوار است و استخوان حاصل که
اول نوار و نوار نامند چنان نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار

و در مکان باید که نوار در نوار در نوار در نوار در نوار در نوار در نوار در نوار در نوار
خرف مستعمل در جراحت از طرف لطیف نوار در قدر استعمال نامند نوار نوار
و نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
چنانچه نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
بر حسب موقع و اجزای نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
و سینه و غیره نامند نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
در اطراف آنها احدک بر نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
باشند در صنعت جراح در معالجه رض و کله و جراحت و کسر عظام
و اولام ظاهر نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
محل نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار
و الکلیه الا حویه قابل الالحاد نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار نوار

و عمل ممتد غایب بطوریکه تمام اجزای آن بر درخت مصیفاً چیده و
افزودار و بواسطه سجات باره در حکم غایب

بانه از تیره که بحفظ نگاهدار خرق و امثال آن بر درخت علیل مستعمل دارند
بانه از بسطی با بانه از همت الخرق نامند و بانه از هم بابیه است یعنی نامند بانه
رملت انشد مستعمل است در نزدیک کوهن و حی سزنگاه استثنی سطح منحل
و بانه از معرفت انشد اجزای آن در مقصود عم التیام و التیام انما است کالت
التیام و مفارقت نگاه مراد بانه از دافع بانه از مین که در کوه در قعر
جرام است مجتمع که مژه فشرده و خارج مرغایه و بانه از ضاعطی است
و باعث انقطاع نزول آسم میگردد و بدین طریق در بر وقت نخرق فشار
وارد لاورد و بانه از موجب حدوث فشار در اطراف عضوی مبتلا بنزف
التم که بعضی بانه از بجهت نگاه دار بعضی اعضا بکار روند بطوریکه
انرا معلق و بالا نگاهداری و مانع کوه متعدد و کشتی که بواسطه
وزن آن اعضا حاصل شود تمام بانه از را علاقه و تشبیه ازین قبل
لذ سابق بر این بانه از را بصورت شکل و خرقین انما اسامی از تیره و اول
بجهت لیکن اقسام مختلفه بانه از را مشهوره بواسطه منفه میند
مکن است منحصر بحکم قسمی که اول بانه از مستدر دوم
بانه از لوی بالبدایه اسم بانه از است در قمر مانده این تیره
صح چهارم بانه از عقد العبدل باره بجهت اول
بجهت تجدید باقی نفع بانه از در در عضوی بانه از
به این طریق و باین جهت سرآزاد و اول

دو بیان الایجابیه ثابته مستدام

در این ایام این قسم باندا را لا یمیز از کج با طریقت بسیارند
طریق و از بار و حکم و از ساز و انمال از غبار کج مترب نمایند باندا
حصر از تمام سایر باندا را ثابت و در ترشک مشغول و در صورتیکه
فرب اینج انرا از عضله بیوشانند میتوان نامند متبر عضله منظماً
بیک حالت حکم نگاه دارند و اغلب اتفاق افتد در این
بستن و استعلاج کسر عظام بواسطه اولام حاصله و در عضله با این
باندا را حصیه برداشته عوض نمایند این قسم باندا را در جمیع
مفاصل نیز معمول میدارند و در این قسم باندا را میتوان از
نخ و فرق نخوت در باد باردی و نیز بعضی آلات دیگر مستعمل
موسوم به باندا را محمده یا معلقه ملا و در صورتیکه عظم فنی مسور
شده باشد باندا را محمده معمول دارند و بجهت این کار باندا را داخل
اند که از طرفها و از طرف دیگر پایه را کشتن بر با جسم و زین
متصل و محکم شده اند احدی متعدد و اکثر بنیامینه
دوم دو چیز که همای مفاصل را هندی آنها

بچه که مفاصل را هندی از آنست که عارضه بر باطن
که مفضلاً عبارتند از کربن غشاء که متحرک

لیکن مفضلاً و در این صفتها و ادوات را در اینها متحرک و منزلقند و با عشاء
کشد که در آنکه و کسب آنرا اینج از کج که بدن اینده کسب مفصله از برابر حرکت
نمونه و تقارن و تقابل طبیعتاً اینها بر طرف کرده خبره و نقطه زمین فردن و
از مکانی و بعضی حرکت بدن اراده ممکن است بسبب جهت بجهت که مفاصل
گردند بجهت کربن آنست که فقط افق عارضه باطانت و کربن مفضلاً
و مرکز است در صورتیکه مفاصل باشد با ترشح دم در داخل و خارج مفصل
و در بعضی اوقات مرفق یا یا شده اوطار مجاوره مفصل گردید و از خلاف
متحرک و مفاصل که در این حالت ممکن است اتفاق افتد در باطانت
انته ببلطه کشیده که مفاصل باهه شوند از عضله بان متصلند جدا و مفصل
و قسم از عظام را با خود بیادند و اغلب در جمیع مفاصل با طبقات اصلیه
خف بطور و ضوع عارضه بر مفاصل قرار دارند و عبارتند از مفاصل
ساق و قدم و راس و زانو و مفاصل اینها اصابع و عظام طرف
علامات تنج و برآمدگی غیر و در بعضی اوقات حرکات
در مفاصل نمایان گشته که هر یک از اینها ظاهر شده و از
در بعضی اصاصی وجه نمایه مفصل متحد است که حرکت
حالت طبیعتاً است و با چرخ با کله و دم

مریضی که پیش نایب نبیند و کثرت حرکت بر طرف رگها و نیز در موضع اذیف بر
 جبهه که با اذطار جایگاه و وجود در مفاصل و در الزان بجلط حرکت دادن مریض
 حاصل کرد و در مفاصل و مفصل اذیف به رباط مختلفه حرکت کند و کثرت
 رباط مفصله حاصل نموده اند اصحابی وجع که بعضی از آنها وجع کبک
 در مریضی بحالت اغشاء در آیه علاءه بران ممکن است پیچیدگی مفصل
 منشی و باعث حدوث در مریضی که مفصله کف است مخصوص بجلط
 ششمانه و وقت در موضع اذیف و نیز سبب و مهیة اذیف است تعیین نماید
 و باین اجناس مریضی هیچ وقت پیچیدگی مفاصل را با کسر وضع عظام
 تمایز علاج جمده پیچیدگی مفصل کلبه با به انلاسانی
 و بیخبر نگاه داشته و مریضی امر بر اذیف و وضعی سرد یا فرفه
 لاکه با خلط از اذیف و تعیین از رنگا مبدول نموده باشند بوضع
 ارگها دارند و تخمض سبب وجع در طالات ضربه باید بواسطه
 و ساطع جریه ساکنه ثابت مبادرت بعد حرکت و کثرت و کثرت مریض
 مریض و اینجالات نایب مدت متباین در موضع ایمانه کلبه است
 تا ۱۵ روز همبناست این کار کاواست و در صورتیکه در مفصل
 بیخبر است اصحابی بوجع و کثرت موضع کرده
 و آنه زواری نایب و عضله باید به پیچیدگی
 و است در پیچیدگی کلبه است

و از زبلکه باعث لنگ کف و مایعات و رطوبت منشی و جنود کف من و اوطار با وضع
 طبعی و جمع نموده علاءه بر اینها باعث تقویت اجزا است و جنود مفاصل کف کف
 و لک باید ابتدا موضع لا بار و عن زمین با بلام حرم نموده و در وقت در رگها
 قرار داده و در امتداد اوطار و رباطات فشار داده و در همان حین منترق نماید
 و عمل نایب ساعت مستدام داشته و در شبانه روز یک دفعه عمل لک محرز دارند
 سبب مخرج مفاصل
 لغریف خلع عبارتست از انتقال طایفه ای از اجزای قطعیه استخوان
 بطور سطح مفصله آنها بتمامه یا جزئی از تقارن و تناسب طبعی و بیفتنه
 و سبب این با صدمه خارجی است و این صورت از خلع الشفاء یا جزئی است
 و باین حالت بجلط اذیف مریضی بعضی از اجزا مفصله عارضی کف و در این
 صورت از خلع فوجیه نامیده خلع نام زینه و صورتیکه متناسب و تقارن
 عظام اذیف بقایم خورده باشد و خلع لا ناقص کف و صورتیکه کثرت فزونی
 بحالت اصغر فوجیه است خلعها اتفاقیه سقوط در زمین فزونی و امثال آن
 و باعث زنده است یا جنین رباط از رباطات مفصل اذیف کف
 زنده و سطح مفصله منتقل و جایگاه بقیمید اعلا مفصل منقطع و متعطل کف
 است اولاً خلع بیط انکه از وضع بیط حاصل کرد
 در این رباطات باید قطع استخوان و باید در
 رباط وضع کف مفضا و ترشح خون در

و نیز در جوف مفصل و بالا فرجه اختلاف متفاوته در اجزای لیس مجاوره حاصل شود
 وضع استخوان منقطع حسب امتداد و نه عمل نقطه باعث کینگی رباطات
 رود و بسیار مختلف که خلق با سطح با از صدمه یا فشار بلا فاصله باعث
 بغیر مکان سطح مفصل که بطلان استخوان دیگر متصل است حاصل کرده
 و با از زمین فرود و سقوط در انهای یک از عظام بطور و وزن استخوانی
 که از یک طرف استخوان دیگر متصل است با خود یاد رود و نیز با سطح
 مفصل استخوان تا نامنقل و جایگاه
 عبارتند از تغییر شکل مفصل و نیز از با اعضا هم طرف دیگر بین لیس
 معلوم شود نسبت طبیعی زوایه مفصل بر طرف استخوان و وضع غیر طبیعی اختیار
 نموده و نیز شامل شود طالع عضو باوق در صورتیکه اول با زوج خود
 بوضع و نیز وارد مینماید یعنی غیر خود و نیز وضع و امتداد طبیعی آن عضو که فرود
 و حرکات طبیعی منتفی گشته اند و نیز وضع شده برین بکار طالع است
 و سکون عضو مختلف باشد و لکن از فرجه مرده که بعضی اوقات در طبع
 مفاصل ظاهر میگردد حاصل گشته و اغلب سبب صورت آنها ضغطه موضع است
 بالا فرجه خون در جین و مریضی که بهیوش نموده باشند موضع لا فرجه و در
 و میند صورت استخوان صورت شکستن موجب طمر این استخوان
 تشخیص مفروق با به غیر اقباط استخوان

با ضغطه نیز و با با چیدگر مفاصل شسته نموده در این آفت افروزه و مجبور بجلط
 فشار بر و عرفی باوق حاصل گشته بسیار شده و حرکات هر قدر موجب باشند باز منتفی
 نشدند و نیز نباید خلق را با کسر شده بود زیرا که هر قدر کسر نزدیک مفصل است
 حاصل گشته باز با قدر بالا و با کسر با این مفاصل مخلوطه بود از این موضع حرکات
 غیر طبیعی استخوان و عرضی اصوات گشته و در صورتیکه تبخیر و بر آمدن بسیار است
 موجب باشد بجلط امکت طبعه مفصل و حرکت غیر طبیعی فرجه ملکی استخوان
 به تشخیص مفروق با به علاج عموم خلق با جرمه مفروضه بجلط
 رد او به استخوان و عظام منتقله با به حرکات استخوان و در عمل رد او به حرکات
 لا با به ملاحظه نموده ۱ مژده ۲ مدخالت ۳ جاانه افتن
 یا خفتن متد این عمل عبارت از نسبت در عرضی خلق
 اصوات کشتن غایب و فرات کاف باشد سطح مفصل جایگاه
 از مکانها موقفا ممکن شده است خارج گشته بقصر اصوات استخوان
 بحواله کار سابقا الالات اجوات میریه مفصله معروف (مرده المده)
 تشخیص معمول میباشند و با در برابر جدید استخوان
 که موقع منسوخ رود و اغلب معاونین جرم
 لکن با حوله که چندین مرتبه از او

تا که باشند بازاری در هر جزو الفل عضو حکم خود معادین سر بر آنند و از آنرا
 و باقی است می کنند تا عضو مبتلا در آن و در بعضی وقت بواسطه
 لذت با حوله حکم دیگر و بجز اعلا عضو با بعضی اوقات بدور نشود بدن
 حکم شده اند احوال که مخالف با بدن یعنی بوضع بدن در مقابل
 عمل متناوب در دو طرف و مفاد است غایب جنب تمام این لوازم میباشد و مرتب
 رویه جراح در جانب و حشر عضو متعلق قرار گیرد و مواضبت در عمل خود حرکات
 معادین را بجز متعلق موافق فاعل میل داده و عمل را بجز میدان پس از عمل
 و جنب نشانی از عمل متد و مخالف جهت رسد و کسوف مفصله در یک امتداد واقع
 شوند آنها را با یکدیگر جهت گیری و منطبق نموده و نسبت طبیعی آن سطح
 را مفرغ غایب یعنی عمل تطبیق را بجز میدان پس از عمل باید بواسطه قرار
 بجز اجزاء مفصل لازم است نگاه داشت و لازم نیست معادین در عمل
 متد و متد مخالف فوق زیاده غایب بالا فرود بعضی مواضع است
 ملاحظه آنها در عمل و اول لازم است تا در زبل مطهر میدان پس از
 قبل از جانده متعلق خلق نام لازم است مذکور عظام طرفین را جهت
 اجزاء عمل میدان کنند ۲ در عمل متد باید عضوله بوضع قرار
 با شانه شوند در آن ایام که بواسطه استخوان
 عضلات بجز شش استخوان و شش استخوان

و اگر باید بقدر کفرم استخوانی که در بعضی بجا بیست و نه استخوان مفصله
 فلبس ازین بر فایده است ۳ خلق مزین و کندن که بواسطه افعال فغیه
 بنایه با پیشه زینکه اغلب عضو متعلق در دست زان بر آن کشته شده بعضی
 حرکات طبیعی مفید است تا نه محض و اصرار در استخوان این عین خط است عمل
 در صورت دوم شده و در بعضی متعلق حادث شده باشد باید از این نخ بجز
 مغز است در استخوان و با جامد است که شرط غایب است باید که در از روز
 است بعد از عمل در بعضی حرکات در بعضی احوال غایب و با باید عمل
 را بجز و استخوان بجهت تمام جرم حرکات طبیعی لازم است مفصله و استخوان
 و استخوانها با نظرات است که با ملایم با فلبس یا در کوه را رسد و ازین
 بجهت خود متعلق عضلات باید اگر چه در استخوان

خلق جرحی استخوان

و چند مفصله متعلق است تا استخوان در این نیز این است که در
 استخوان ۲ استخوان تمام رباطات و این استخوان
 استخوان بکلی مانع جانده است مفصله است
 خلق مفصل عارضی اجزاء استخوان استخوان

بسیار غیر باشد چنانچه ممکن است در وقت بعینش آید و آورده موضع آید
 نشود و باعث حدوث انور هم است موقوفه و متعده و کما فی الله انراست
 غیر در نوج حاصل کرده و اعصاب نیز ممکن است با او از موضع خود کنده شود
 و ممکن است مفصل شود و تمام عروق را قطع مسوده از ان از موضع خود خارج
 و نمایان شده باشد در این حالت هم در وقت انهم شده به روز و در وقت
 و هم بر آنمانند شده باشد ممکن است در مفصل حادث شود و نیز در وقت
 حاصل کرده ممکن است در اثر مجامده خود منفرد آید و بعد از ان
 حلت باشد مانع از اجابت کوه در ان وقت مفصل نمایان شده و غوطه در
 در ریم است و حدوث کند در صورتیکه خلع مفصل معارف با اجابت
 باشد بسیار محتمل است و در خلع بیط نیز ممکن است کثیر از روز
 و بسیار اتفاق افتد و در خلع و بیط نیز با هم یا سایر آفات حادث
 کوه جو مفصل شامد کوه جو مفصل عبارت است از نقصان یا فقدان
 نام حرکات ان بالافه بعضی خلع است که عظام ممکن است
 با افات عضویه و غیر از قبیل حس البول در خلع مفصل فخذ و اسراف
 در خلع و فرائد و اسراف عضله و اسراف در خلع مفصل عضله و غیره
 مرکب شند **علاج** در هر یک از این افات
 است با خلع مرکب شند با به معالجه مخصوص هر یک
 با به بیینه معالجه رضی و کله رال جبر و التام

فرق معنی که در اء بار در رسد و نشود و موضع لا بانرا ضاعط صرحت و در شرح خون
 منافی با اعم و دو فایق رو او به ندارد و ما فقط باید در این صورت از اعم فقه لا
 باطل است و کما فی الله در شرح و انراست هرگاه که یک مفصل با رابطات تمام است
 شده باشد عمل بسیار صعب است و باید در عمل مکرر نه یکبار جهت از عمل داشته و
 پس از جابجایی مفصل افند تا آنکه بالذات جریته ثابت نگاشته که عظم
 در خارج مفصل شند که با از ترکیب خلع است و کما فی الله در صحت است که
 اغلب خلع مفصل به دن علاج مانده است و با باید در این صورت پس از بهر
 ممکن در بعضی موارد و با هر یک از مفصل جانانه زنده در صورتیکه در وقت
 که در وقت مفصل شکر باشد منافات با اولایم نکاهد بعضی البت جریته ثابت
 ندارد هرگاه بر اعم و بعضی خلع مفصل مرکب شند به دن انکه مفصل ظاهر نمایان
 کوه با به مفصل جانانه افزه و جراحه البت و از حدوث در مفصل احیاط
 نکاهد است و در صورتیکه خلع با نمایان شدن مفصل همراه باشد پس از جاب
 انداختن با به اجریه ضد عفونی با نج و امثال ان بوضع ارسد و انراست و خلع
 مخصوصه که از سر تا دم عبارت است از خلع با آنتیه
 اول خلع قلت الفل با مفصل بین الفک و الصدغ () سبب ممکن
 است با خلع با بقطه و ضربت و یا از صدمه در چین کشیدن
 خلع حادث گردد و اغلب این افات در جهتین

رود و هر (یعنی شکل وضع در خلع جنین که نما و صغیرین هم باشد
 عضلات صغیر منمد و سخت برآمدن زائده اکلینتک اسفل ابل بقدم
 رود و یکمین جهت است در قدم چرخ سماع و در فرس و کوه افتد
 علامت دمان زبده بازمانده و در قوس ضرس در قدم در رازم و
 در خلف هم فشرده رانده مرکبات بسیار محدود و موضع شونده بزاق
 به و ن اراده بران نخود و تلفظ مردف مختل رود لکن آفت فقط
 در یک طرف صورت شده باشد در قدم اذن که در شامه شود و پان
 بجهت مخالف خلع میل نموده و کشیده شود در جهت سالم که طلب بیابن ا
 و چنگ شده و کوه کوه و در فرس بر خلاف در طرف با و ف که نه هم از عضله
 موضع منمد و انبساط تختان در مجاز ضوالت فو تان واقع شوند و
 در این حالت دمان کمتر از قسم اول شده اند و بران بزاق نیز
 موجب تقطیع اصوات ناقص و مرکبات صعبت و متعبدند
 و این قسم خلع لا بنایه بالقوة یعنی انشاء عصب صورت شده
 علاج مریض بر وضع و آرا گرفته و معادن جرم اول
 نگاه مراد جرم باره نرمه در هر جهات تمام مجید و در دمان
 مریض داخل غایت بقسمتیکه بتوان سطح داخل ان
 اضراس طوائف مریض قرار دهم و اما بر
 و آرا داده اند با کله است حکام فک لامر

فکله با این آورده و کلف میل میبندد و با کله احیاط و چاکا با به عمل
 مجر داشت و مبادا انگشتان طیب معضی کوه پس با زار عرض لا محاله
 و فرق بارده است در ان و نام روزی پس از آن کفایت میکند در بعضی
 از اغذیه جامه که محتاج به وضع باشد اجتناب نماید
 خلع فقرات عنق علامت پس از آن که از حرکت
 دفعه شایع با صدمه خارج میل بقدم و صورت سرخ و برافروخته و
 چشمها برجسته و دمان بازمانده و نبض صغیر و مرکبات منفرد کوه
 با به حدس زود مفصل بین الاطلس و اللی متخلع است است و لکن
 خلع عارضی با فقرات عنق کوه علامت پس از آن که در
 چنگ شده و صورت بظرف مخالف خلع بطور میل نموده و برافروخته
 است از آن پس وضع برافروخته و برآمده که غیر طبیعی در خلف عنق
 و تغییر شکل سطح قد امرسون عنق و اغلب استواء در حین الخلع
 مفصل و با کله پس از نزع واقعه شامه کوه
 در ان است معالجات بر فرق با به نفع و در مفصل
 است نسیم خلع عظم در حین نزع

المتفاق منه علامات در موضع احساس بوجوه که بخلط فشار و
 حرکت منفردانه یا به غیر شکل مشهور که در عبادت از الحنا ستن
 فشار و برآمدن زوایه شکر در وضع اول و غضا اینها فرود و سایر اختلاص
 برآمدن مشهور در روده و در غرض عظمی نیز به غیر شکل حادث شود و جزو اعلا این
 فرود فرود و جزو اقل برآمدن که در وضع غیر از حالت طبیعی و از طول
 ان کاسته شود و در بعضی سر خنده بقدام غم نایب
 در هنگام مده با به عامل تنوره به نزل بخلف بجه در همان حین بابت است
 بجانه و با دست دیگر بفضص عانه فشار وارد آورد پس ازین موافق با
 جزو اعلا قطع مفلح عظمی و در فوق تحت فشار و در مده بالاضرفه
 برود قطع مفلح عظمی و در فوق منتظاً وضع نموده و انرا با تشفی به نه منجید
(۶) خلع عظم تر قوه و این در قسمت اول خلع تنهاس
 ان سابقه وان با در قدم با در خلف با در فوق است و در طرف
 و سران با مفصل بین لافرم والد تر قوه و این در خلع با فوق تر قوه تحت
 تر قوه بالحق منفی الغراب است و این در قسم آفرین بسیار نادرند
خلع انحرافی علامات در موضع ما عوف
 احساس و جع کشنده و برآمدن عظیم منکر در قدم عظمی و
 و فرود فرود در تحت این برآمدن که در حالت

و داخل میل نموده و بر شمش که در شانه زاید نزدیک بعضی قسمی شام کات و در
 و بازنگارنده خلع انحرافی علامات شانه
 بقدام و داخل میل نموده و بر شمش که در عظم تر قوه بطور ایل تحت و داخل خلع
 میل نموده شانه نزدیک تحت وسط که در اسفند در ایل میان با و شانه
 مرگات شانه متعسر که در عسر النفس و عسر البصع رود و در **خلع**
انحرافی علامتا سر تر قوه متعسر احدی در صبه در
 تحت و در غیر و فرود فرود با در فوق این حادث کرد شانه نازل شد
 و بجانب قدام کشیده که در نزدیک تحت وسط که **خلع**
 در خلع انحرافی با به شانه للخلع برده و با الشدان احدی فشاری
 در عظم تر قوه نموده و انرا بجانب و فوق و خلف برده و در خلع انحرافی زانو
 برود متنوعه به ن تکیه داده و شانه لا با و دست رفته بجانب و خلف برده
 لک خلع در طرف فوق باشد از طرف علیل بقدام و داخل و فوق میل
 میده مده در خلع انحرافی شانه للخلع و فوق و خلف برده و بلا
 ناصلا برود عظم تر قوه احدی فشاری نموده و همین صبه استقام عمل
 لازم از انرا نکات در بخش **خلع**
انحرافی علامتا در حین

حدوث خلج احسانه پاره شدن موضع حاصل که بر این برآمده که سخت
 و مدور متفاوت الظهور در جزاء اعلا شانه و زود رفتن با گنابا سا
 در وقت این برآمده که شانه همی لرزیده در وقت و در قدام با
 در خلف زائده افرم واقع شود باز در طول بدن او بزبان که علاج
 باز و لا مرفع نموده از طرف خارج و یک مکتوب بر نه و در همان جین
 تر و لا بواسطه فشار بلا واسطه با این آورده خلج حشر تحت
 لرزیده و تحت منقار الغریب لعمریه هم مشاهده شد است
 (۵) خلج شانه خلج شانه ممکن است بیک از این
 قسم ذیل اتفاق افتد (۱) خلج منقار الغریب نام یا خلج قدسی
 (۲) تحت منقار الغریب غیر نام (۳) خلج تحت فقره یا بطرف اقل
 (۴) خلج من معار الغریب یا خلج قدام و منقانی (۵) خلج تحت
 افرم یا تحت کمر و یا خلج اول خلج منقار الغریب
 نام یا قدس علامتا برآمده که طبع شانه مخصوصاً در طرف خلف
 هموار که و برآمده که افرم در خارج واقع و برآمده که در راس عظم
 عضد در کدوال زیر بغل قدس این مافیل و منقار که در راس شانه
 شد و این از بدن خارج شود و چون باز در کدوال
 میل نماید و ساعد برود باز و منعطف شود

علیه که مکتوب بر سید و شوار و در کدوال و طبع منقار و در راس شانه
 خلج تحت منقار الغریب ناقص علامت
 ان بعضه علامت مذکوره در قسم فوق است و در کدوال با بان و اسکالند علاج
 چندین فاعله جهت عمل روان قسم معمول است جمله حصول تدبیه با نوار جزع
 کسب از منقار حکم به منبته نا اینه ساعد برود باز و ستوانه منعطف که در با
 باره حکمی از راس باز و در موضع عبور داده و چندین معادن از راس باشد
 عمل مخالف محرز که در جهت تطبیق بعضی با به جرم در طرف حشر عضد
 قرار گرفته که در کدوال بطرف راس عظم منقار و دست و یک در کدوال
 مریض وضع نماید پس از آن که شانه کفایت رسیده راس عضد بطرف
 خفت و خارج برده و جهت حرکت در راس عضد منقار با به با ملایمت آویز
 لا با این آورده با اینکه عمل منقار لا به نیز طریق جزا دارند در دست و کدوال
 ابط قرار داده و در وقت که منقار برود افرم وضع نماید موافق قول بعد آیت
 و منقار مال که این قسم با به عمل نموده باز و لا مرفع نموده و مدتی کف در راس
 که طبع شانه بواسطه معادن یا کف دست خوب با با باشد یا حاصل نماید
 که متصل بجدار صدر باشد با به جهت حرکت فوسا و وقت
 ساعه جرم در زیر بغل مریض قرار میدهد

و خلع بطله رکنه و با جلاط فاعله موصوم بفاعله و ستم کنج ترا حدت نخچه و نیز
 فکوا ایست عمل و حرکت در از خارج بدخل در باز و احداث نخچه در بدن و اطراف
 عضله خلف و خارج حرکت نخچه و جوف نفقه میلنا به حرکت در ملائم احداث
 نخچه و باز در ۵ باره بدن نزدیک مغزین و با ید مدت ۵ روز باز در
 بدون حرکت نکاهدشت (۳) **خلع تحت نفقه و خلع**
 بطرف تحت علامات عبارتند از برآمدن طبیعی
 شانه امول عضله و اما متمده برآمده کربان زائده اخرم کوهال تحت نفقه
 راس عضله در رابط و با فاعله نیز جمله واقع کوه دست طویل و ارتفاع جدار
 قدم زیر برین بیشتر کوه و این از بدن زید و رافده حرکات منفرد و ادر
 قدر ممکن و بسیار موجهند نظریه کت بین باعث وجع شانه
 رود علاج ان بعینه علاج خلع تحت منقار الفربست (۴)

خلعهای مفصل آرنج

خندم در رنج مفصل حاصل کوه نه بازده قسم لذ نام با ناقصه با خلف با قدم
 مصروف با کس مرفق یا بدون ان و نیز طرف داخل با فایح و با فقط طایف
 خلع یا چندین قسم معا حادث کوه (۱) **خلع نام و عظم ساعد**
 بجانب خلف بسیار اکثر الوضع است علامتا برآمدن کربان نمایان
 مرفق در خلف در مرفق و برآمدن مهره عظم عضله واقع کوه از مرفق
 حشر ارنج برآمدن کزنده اعظام کوه در جنب حرکت در از دست
 قدام دست نیز بر ایشان حرکت نخچه و اما کوه راس عضله
 از طرف النقطه اف ایخ برآمده کوه از طول دست کاسه و ساعده قدر
 و از سمت دست حرکت در رنج و بجانب
 علامت بنمانه حرکات منتفخ با بسیار موجهند

و خلع بطله رکنه و با جلاط فاعله موصوم بفاعله و ستم کنج ترا حدت نخچه و نیز
 فکوا ایست عمل و حرکت در از خارج بدخل در باز و احداث نخچه در بدن و اطراف
 عضله خلف و خارج حرکت نخچه و جوف نفقه میلنا به حرکت در ملائم احداث
 نخچه و باز در ۵ باره بدن نزدیک مغزین و با ید مدت ۵ روز باز در
 بدون حرکت نکاهدشت (۳) **خلع تحت نفقه و خلع**
 بطرف تحت علامات عبارتند از برآمدن طبیعی
 شانه امول عضله و اما متمده برآمده کربان زائده اخرم کوهال تحت نفقه
 راس عضله در رابط و با فاعله نیز جمله واقع کوه دست طویل و ارتفاع جدار
 قدم زیر برین بیشتر کوه و این از بدن زید و رافده حرکات منفرد و ادر
 قدر ممکن و بسیار موجهند نظریه کت بین باعث وجع شانه
 رود علاج ان بعینه علاج خلع تحت منقار الفربست (۴)
 خلع منقار الفربست یا خلع یا بنقدم و فوق علامات برآمدن عظیم در کوهال
 تحت نفقه بطله راس عضله و منقار است مشهور در دست کوه ارنج
 نزدیک نیز و با خلف است حرکات ممنوع و بعضی اوقات صوت شویبه
 مستمع کوه علاج عمل در از جانب تحت مجر دارند ابداً با مل
 و بعد بطرف افقی در همان دم احداث فشار در راس عضله نمایان
 با مژد زان یا ساعد حرکت رفت و آمد بعضی و
 خلع خلف با تحت اخرم با تحت حرکت علامت

۲ خلع ناقص بطرف خلف و خارج علامات ان بعینا علامات قسم
 مذکور و ما کتر نمایان و واضحند و لعلات مخصوصه ان عبارت لغز برآمدگی
 مرفق در روی سطح که بطور وضع در تحت برآمدگی که قدم نقره است و نیز
 برآمدگی ناقص را از زنده ای بجانب خلف حاصل کرد علاج وقت خلع در
 منعطف باغ منعطف باه امدت متوجه و بالمشان برود مرفق اصلا
 فشار نمایند با الله ساعد بر بازو منعطف نموده و با پشت دست اصلا
 فشار مرفق مرفق نموده و حرکت در فشار معین عمل نمایند بن طریق طرح
 ساعد دست خمیده و در حال انعطاف آن رخ قرار دهد و پس از تمام عمل باید با
 فشار بجز با هر چه عضو از ۸ تا ۱۵ روز نگاه داشت (۳) خلع نام
 بطرف خارج نادر الوقوع است علامت بغیر شکل در این خلع عبارتست
 از دیو قطر عرض موضع برآمدگی که عظم ساعد در سطح و شش بازو و زورفته
 اگر بسیار غایب از سطح ان و بجای مرفق سطح با زورفته که مشاهده شود
 دست کوتاه و ساعد بحالت حرکت در باطل و چنین مشهور میشود و برود
 محور خمی منقوشه است علاج با دست عظم عصبه زورفته و با
 دست برود مرفق فشار داده انرا بته لب طرف داخل و بعد بجهت مرفق
 پس از آن عمل مده و مدت مخالف مجرب باشد و با زورفته
 مرفق (۴) خلع ناقص بطرف خارج
 قطر عرض موضع طویل و برجسته که زائده منقوشه

اگر در تحت این برجسته مشاهده کرد در اس زنده ای بل خارج و مرفق زاید
 بطرف خارج بود علاج ساعد منبسط نموده طرف بغض انرا
 بخارج هر داده و بطرف داخل برسد ۵ خلع ناقص بطرف داخل
 علامات برجسته زائده فوق مهر و در خارج و زورفته که در تحت ان
 مشاهده شود را از زنده ای در وسط آرنج و قدر بطرف قدم جلوه نماید
 ساعد قدر منقبض و بحالت حرکت در باطل است و ساعد ناقص
 منبسط کرد علاج عمل مثلا در ساعد مجرب میباشد و در انکشان
 در دست خنده در حال انعطاف بازو در سطح درم انداخته و با مدها بهام
 سطح عظام را به داخل و خارج فشار دهد (۵) خلع بطرف خلف
 داخل علامتا مهر و عضله برجسته بخارج و زورفته در تحت
 ان و برجسته در طرف خلف و لطره را از زنده ای مشاهده کرد مرفق کت
 تا و ساندتر طرف داخل بالا رفته است دست کوتاه ساعد منقبض
 و بحالت حرکت در بخارج است علاج رول و در خلف مرفق
 و از زنده ای و انکشان در دست و موضع انعطاف بازو در سطح
 با و با هم برود مرفق کت داده و انرا بطرف خارج و قدم
 ساعد مده در ح ساندتر (۷) خلع قدیمی
 خلع خلف زنده ای فل با انقاره علامتا

از دیار قطره صغیر یعنی از طرف قدم خلف و جریب کبک عظم عظم در فرو راسی آری و جریب
مرفق در خلف مشاهد شود و طرف ساعد کتف مشهور انقباض و انقباض ساعد
حالی و حرکات در بدخل و خارج ممکن است علاج عمل مده
مخصوصاً در طرف انحراف که حالت حرکت در خارج حرکت با به پیش مشاهد است
در محل انقباض است در هم غمزه و کشیدگی لایه در مرفق تکیه داده و آنرا
بقدم و خلف پیش برینند ۹ خلع با تمام و غیر تمام زنده اعلا بطرف قدم
علامات جریب زنده را می اعلا در محل انقباض است که بولطه حرکت
تغیر نماید مشاهده شود که در مرفق ساعد منقبض و سر در حالت حرکت در مرفق
علاج ساعد که بحالت حرکت در خارج اوله و با بستن مفاصل از تمام مفاصل
بر راسی زنده اعلا منقلع دارد آورنده و باید تا سه هفته ساعد با بنداز
مناسب بنمونه عطف نگاه داشت (۱۰) خلع با تمام و ناقص زنده اعلا
بطرف خلف علامات تغییر شکل در طرف خلف و خارج مشاهده
گردد و زود رفتگی در محل انقباض است در فوق مهر و عضله راس
مشاهد شود ساعد بحالت حرکت در بدخل و حرکت در خارج تقریباً محال
علاج با به عمل مده مخالفه در بازو و مده در ساعد مجرب است
و ان متحرک بحالت حرکت در خارج مده آری لا با تمام حرکت در خارج
بر زنده اعلا از فوق تحت و از خلف بقدم نشانی
بازو حرکت و بازو را در مرفق رقیق موضع در مرفق
اعلا بطرف خارج علامات

در طرف صغیر آری و زود رفتگی با بین این جریب و مرفق مشاهده شود مده منقبض
و بحالت حرکت در بدخل است و حرکت در خارج تقریباً مستحيل است
علاج عمل مده در ساعد منقبض بر آید فائده با به مجرب است زنده اعلا
با ابهام بطرف داخل برینه فصل هفتم در خلع ها معصم
یا بطرف قدم با بسند خلف لند علامتا خلع خلف عبارتند از جریب که کافی
در سطح خلف ساعد محدب و مقابل طرف اول عظام رخ است و در قدم جریب
در اسما مختفی زنده مشاهده که در ساعد در انما اصبع و سطح کتف است منقبض
و فائده حرکت عضو قلیل و مده شمع لند علامتا خلع قدم عبارتند
از جریب در قدم و زود رفتگی که در مرفق شکل و در خلف و زود رفتگی
و در مرفق انقباض با قوت است علاج مده مخالفه
در ساعد و مده معصم و عمل مده در عظام کتف مجرب دارند به مرفق که معصم با تمام
رفتنه و با ابهام فشار آورده و در سطح لا جان تحت و طرف مخالف خلع پیش
برینه خلعها مفصل بین مرفق و اسلا ابهام و صدای
این خلعها با مرفق با اوضاع خلف با مده اند خلع خلف کتف الوضوع اثر و علامتا
ان عبارتند از بر تکیه که در سطح کتف در مرفق جریب که راسی اولین عظم
در سطح کتف در مرفق است بر آید که بولطه فاعله اولین
مشاهد شود که ابهام و مده اولین سلامان بطرف

خلف کشنده است و کاه تقریباً مواز با عظم راس و کاه تقریباً عمود بر آنست
 و سلام و خم بجالت انقباض است علاج رو این وضع اغلب بسیار مشکل است
 یا ببلطه عمل متعجب میسوزد و عمل متعالفی که در معصم احدث نمایند با به
 ایستاده یا پارچه یا نوار پشمی و یا این عضو شکست را رفته و کشند و چونکه
 سطح مفصیله جایز است نه ایستاده بجالت انعطاف در آورند یا اندک
 با فوٹ سلام بر طرف قدم منقوط خود در حالتیکه اندک با تمام است
 رفته اند ایستاده بر سطح مفصیله تکیه نموده خلع غیر نام و الا همین علامت
 است و با به رفته ضعیف و خلع را قهراً بسیار نادر الوقوع لذخلع های
 مفصل سلامت یا در خلف یا در قدم رو و مهنه در طالت اول در سطح است
 دست بر صیقل که ببلطه را سلام منقطع حاصل شده است تمام کوه و
 فو رفته که در تحت آن و در سطح کف دست فو رفته که مقابل بر صیقل
 سطح است دست و صیقل که مقابل با فو رفته که در همان سطح است
 است تمام کوه در خلع قدم فو رفته که مقابل به بر صیقل سلامی
 منقطع است در سطح است و بر صیقل که مقابل به سلام غیر منقطع است تمام
 کوه و در سطح کف دست عکس این تغییرات شکل مشهور کوه علاج و
 دیگر لا کشنده و بر سلام منقطع و نادر آورند **فصل**
 فنی در خلع با روکت اول خلع فاصره و در که با خلع فاصره
 بطرف فوق و خارج علامات را شرح نمود

عظم در قدم واقع شده و در شکست لگن کوه را نمایان و بر جبهه که را نشسته در محل است دست
 دیگر در خارج در شکست کوه که در فو رفته و بجالت شکست در این جایزه علاج مریضی که
 بطرف سالم خوابنده و فته منقطع لا بوضع عمود بر لگن فاصره باشد در آورند و ساق با
 بر روی لگن منقبض نمایند و باقی از احدث متعالف در آن شکست لگن منقطع لا بسته
 و نوار دیگر در عمل متباین است در فوق زانو به سینه نه و از همین عمل شکست را با علامت
 از طرف فوق عظم فو رفته وضع مذکور در آمده است شرح در این نوع خلع فاصره
 یا خلع بطرف فوق و داخل علامت را شرح در همان بسیار فاصره عانه
 جایز عظم عانه است و احدث بر جبهه که در شکست لگن نمایند و در برنج فو رفته که
 نمایان کوه طرفه عظیم منقطع و بقیه برده شده است طول فو رفته که
 منقبض شده است و عضو بوضع شکست در طرف خارج در آمده است علاج
 مریضی که بپشت خوابنده و ساق لا باز نموده و متعالف از جهت طول فو رفته بن
 و عمل متعالف در عضو خانی ساق با و این خارج باید بر داشت تمام خلع و در که با طرف
 شکست و خارج و خلف علامات را شرح در محادات بسیار نادر و شکست
 در فوق بر آمدن است واقع است طرفه خند عظیم در قدم است و بر صیقل
 فو رفته بر بر آمدن است تمام کوه و فو رفته که
 فو رفته که در شکست است در همین انقباض عضو
 در شکست فاصره بر کشنده است

علاج مانند فرجه است چهارم خلع و گرانه با خلع در عقبه بیخی
 و با خلع بطرف خلف داخل علامات را شرح نمود بتامره در عقبه بیخی
 واقع است برین سطح در چین این با این آمد و در فرجه از فوق تا لان
 مشاهده شود عضله مقدار ۳ تا ۴ متر طولی تر است از عرض و در وسط
 در بر این حال و با شیبه و قبضه عضله ممکن است علاج در وضع تاقی
 لان لا بافت بخارج مرفوع میزند و در چین جهت احداث متدانه که در وسط
 چین با دست بر در اسفند قرار دهنده و علاج خلع نام همان علاج مذکور
 در فرجه است با ضایعه مذکور با عمل قرار باید چر داشت و در فرجه
 فوقانی و اسفلانی مستقیم میزند و در اسفلانی وضع کرده باشد
 که مانند حلقه شده و جراح از این بیرون میخواند افزوده و اخذ می نماید
 و هم خلع عظم رصفه
 ممکن است اولاً بطرف خارج باشد علامت فوقانی در موضع
 رصفه مشاهده شود عظم رصفه بطرف خارج رفته و در تحت آن بر صفت رباط
 رصفه از جهت تحت بغرق و از داخل خارج مشاهده شود و ساق بحالت طبی
 یا قبضه است ثانیاً بطرف داخل علامات شکل زانی زیر تغییر
 یافته برآمده که در جهت داخل و فوقانی که در جهت خارج مشاهده
 علاج ساق لا بیضی خود و این را در بر می نمودند و در طایفه
 اولاً رصفه را بقدام و داخل برده و در طایفه

داخل بخارج بر نه و بعد از این جهت استخوانی یازدهم خلعها
 و صکره می خلع این عظم عبارتند از اولاً خلع بطرف خلف علامت
 برجسته مهره فتنه بقدام و بر وجه مهره و صکره خلفه افقی
 واقع است در وضع سطح مقابل این رویت است ساق کلاه یا عبات
 این بناط با وضع علاج عمل مدلا در ساق و مده مخالفه در لکن و
 احداث قرار در جهت مخالف در سطح مفصله عظم قند و در جهت بر تاقیه
 ناما خلع قدام علامت رصفه بوضع افق واقع و در فوق زانی فرجه
 که ناودان شکل که تغییرش در تحت است مشاهده شود و ساق هم قشر شده
 ثالثاً خلع بطرف داخل علامت برجسته عظم قند بخارج و برین صفت
 بری به داخل رصفه تا بل طرف راست لایه خلع بطرف خارج علامت
 این خلع عکس علامت خلع سابق است علاج این خلعها لایه
 جاز میانه از نه در احداث مدور یا غایبه و در همان حین اجزاء منقطع
 لطف مخالف بر نه و برین است در این مواقع جهت ساق
 نیز از این جهت استخوانی دوازدهم خلعها یا با خلعها
 نصبه کبری و صغری

این خلع که در لایق و در میان هر حرکت در همین جهت با به نزد و در
 و ترکیبات آنرا تعیین کنه بنا به انزال با التماس مفصل مشتمل بر این خلع او
 لا یعنی است جهت داخل باشد علامات در طرف داخل رجب است
 عظم و بطل طه فوژت از رجب است و دیگر از بزرگ عظم که حاصل شده است
 مشابه که کف با حرکت در روبرو که با نه کنایه انسان روزه حرکت و کنار
 ان حالت فوق است تا با خلع طرف خارج علامات در کنار
 و در مفصل رجب است مشابه که با از حرکت و در روبرو بطل
 عظم که حاصل شده است کف با حرکت در روبرو با نه کنایه انسان
 روزه حرکت و کنار انسان حالت فوق تا با خلع طرف خارج علامات
 بر جنبه که در رقبه و زو زو با بسیار غایب در طرف نشا
 شش طه است با قدم کوتاه و با شش طویل رود این قسم خلع اغلب
 مرتب از حرکت است لا با خلع طرف قدم علامات
 فندان و سطح بر جنبه که با شش مشابه که در کنار و طرف با شش
 برده شده و کاهراسی بنام در با شش که همان بزرگ است
 سطح است با طویل رود بندرت قسم دیگر از خلع در این موضع مشابه
 شش خلع طرف فوق است و با بطل طه حرکت در خلع در
 رود علاج مده مخالف در فزاد افل ساق

مدله در قدم مجر و از نه و طوح مفصله در جهت مخالف یکدیگر بلند و
 اغلب جهت و ام و استحکام روزه از حسی استحال مکنش نزد خلع
 عظام مسخ یا خلع که و فوژت علامات
 در سطح است با رجب عظم که با شش مشابه که در رقبه و زو زو با بسیار
 در اف با طه فوژت اغلب علامات همراه با این خلع مرتب شده و حرکت
 ریشه و افراد ناله در جنبه ان رجب است حاصل که خلع علاج رجب
 خلع بسیار کف است و با با به حرکت که شایه عمل در رجب شش به نظر
 که ضغطه و فشار شش به شش که بعد در جهت مخالف خلع دهند و با
 پس از زانامه و عدم فائده عمل با به فقط در دفع ورم که شده و
 پس از آن عظم که بعد در قطع و با با ان خود روزه با نه و در صورت نشا
 صت ان با مرگات معالجات ضد عفونی به بکار برند چهارم
 خلع عظام مشتمل بر قدم علامات بر جنبه
 مندر در سطح است با و برامه که او با عضلات با طه و ضعیف
 اصابع قدم طرف فوق مشابه که و قدم کوتاه رود علاج
 خلع مشتمل است و با با به حرکت که شایه عمل در رجب که به به
 مخالف در فزاد افل ساق با و عمل مده در انتها

تمام احوال نمایند و بافتار بسیار قوی و صفت عظام بر حسب متعلقه لطیف
 مخالف یکدیگر برین
دو کس عظام
 لغزین لغزین در اتصال عظام کسر نامند و کسر عظام بر وزن است کسرت
 و کسر هر چیز عظم بواسطه نرم شدن با دلاطه طوری است که سبب نرم شدن است
 و سبب نرم شدن است بواسطه کم شدن سبب وزن بدن منکر که در این
 کسر کسرت نامند و سایر اقسام کسر که بواسطه صدمه خارج حاصل گشته که هر کس
 نامند و این باب خارج با فقط باعث حدوث شکافه در عظم شوند باین
 جدا شدن جزئی از عظم و یا موجب تفرق در اجزای عظم که قدام از آن
 در همان موضع صدمه است این حالات در همه و یا در موضع مختلف
 البته از آن در حالت اول کسر بلا دلاطه و در حالت ثابت با دلاطه
 یا جمع نامند که هر عظم در یک افق و گاه بطور مایل مسود گشته و کسر
 تمام کوبیده در صورتیکه در تمام سطح عظم حدوث شکافه باشد یعنی در تمام قطر
 عرض آن بطریق منقسم به و یا چندین جزو شده باشد و بند کسر تمام باقی
 است یعنی فقط در جزئی از قطر عرض عظم حاصل شده است کسر که کوبیده
 در صورتیکه بافت دیگر مصاحب نباشد و مرکب نامند در صورتیکه عظام
 بر کسر عظم آفت مختلفه باشد در اجزای مجاوره و مرتبطه
 و چون علت نیز مقتضی معالجه علییه است

بر حسب

و القطعا نامند و در صورتیکه استخوان چندین جزء منقسم شده باشد و بافتار رفیع
 مجاوره ام کوبیده و در عرض شکافه باشد و این قطعات عظم مسود را کسر العظم
 نامند و کسر اجزای منفصله عظام طالی از طرف طالی تغییر مکان و منته با بعضی
 بر بعضی دیگر واقع و یا احوال زاویه نمایند و یا با دلاطه سبب حرکت در
 تغییر مکان و یا در جابجائی و کسرت عظام قصار و وسطی مادر تمام عظام
 که هر جزئی از آن تغییر مکان دهد و بافتار صعبه آن داخل در سنج است غیر رودند
 علامت عمومی کسر بسیط عبارتند از ترشح خون با مصهبت و با
 عدم مصهبت که در غنچه مرده و تغییر شکل اجزای او و گاه با برآمدن کوبیده
 عظم و وجع حاصل بواسطه فشار بر موضع و مخصوصا گاه از علالت عظام
 صوت مخصوص است که از موضع استماع شود که عبارتند از صوت معسر
 بواسطه اضططع کاس اجزای مسوده حاصل شود و در صورتیکه عضو واقف است
 و منته و وجه این اضططع کاسی ممکن است بواسطه استماع معلوم گردد و با
 اغلب از صرلن بجز این استنجی فغان داد جراح بپیر با حرکت اجزای او
 که از فته و بوضع حرکت و منته که قطعات مسوده عظم مضطک کرده
 اجزای کسرت عظام عبارتند از قابلیت حرکت غیر طبیعی عضو
 است مسوده وجع و عدم امکان حرکت فرت از عضو

که عظم مسکوره مقدر در آنت و نیز در کاس غیر طبیعی عضو نسبت صدمه وارده
با آفت حادثه عبارتند از علائق و نیز در کاس غیر طبیعی عضو نسبت صدمه وارده
اگر از وضع بی عظم مسکوره در وضعی که سطح عضو مجموع و ترکیبات و ریه
عبارتند از علائق با طولی که عظم و تمام کسب سبب با استنک
که عظم را از این علائق عمومی ظاهر کند که تشخیص مفروق
که عظم طویل یافت و دیگر مراض و التواء وضع مشابه است در مراض
اولا سلامتی استخوان محل مجدی شبیه از غنایله ارد و علامت
مخصوصه وضع اینست که مراض افضل از متعطل که در وقت
ابناء شک با به مراض به پیش کشد و عضو موقوف با بودت حرکت
دهند قابلیت مراض غیر طبیعی علامت مخصوصه که است و نیز در این
وقت صورت اصطفا مخصوص با مال است حرکت کردنی
علایق عمومی که عظم کسب که با انتقال عظم منکته هر
شد باشد با به بطلت فشار در عظم قصار و مدد و عظام طحال
عمل نموده در حالت افر عمل مده با به در وقت منکته عظم جرم داشت
و در صورت عدم امکان در جز از عضو با و قطع منکته است
و با به جهت کشش در امتداد محور عظم حرکت که مد مخالف
بنفسه و نیز محتاج الیه است با بدای اطراف معادن

جفتک و تطبیق با به با فشار است حاصل و بلا تا مل با به بطلت نکاهه
و تا سر اطراف عظام منکته عضو با انداز بر بنده و کفرم در این اعمال
ز به مفیده و استعمال است الا انکه و الحقیقه در اغلب حالات جمله استن که عظم مفیده
است الا استنکته و ثابت است مخصوصا با انداز از احوال و منبره بید و امثال آنها
و فقط کسرت است که محتاج مدد است و جرح عظم در کمتر از ۱۲ تا ۱۸
روز شروع بالبتام مراضه لنم است الا مراضه مراضه منکته بکار
برند و این مدت با قله اند و مراضه اطینان از حالت افر ماضه با به است
الکاهه که هر چند به نوبت و به سرازین زمان کفایت میکند که آن حافظ
بجالت مخصوص با تواند که حالت و مراضه ظاهر کرد و لازمست مراضه امر به است
نوعه و بردن انداز حصر در این نماینده و با به ناوقتیه اشبه مولد کالاهه سخت
و حکم که قطع منکته حالت مراضه سابق است و با چهار پنج روز
پس از اندک و مراضه مراضه و در حق مراضه با به لحوظ داشت و با
مراضه بجز از حالت ضرورت منکته با به بشر مراضه و در صورت استن
مراضه با به مراضه مراضه مراضه مراضه مراضه مراضه مراضه مراضه مراضه
و با به در نقاط که آن حافظه به آنها ساسیه و مضطک
قسم در زیر بن مراضه قطعی مراضه وضع نموده و بطلت ماضه

باطنهاست پیش از حدوث بیست فراموشی کسر برکت و در لفظ کسر
 ممکن است بافت کسرت و در همان حین حدوث کسر و یاد حکام
 استعلاج آن حدوث شد و این افات باعث رذائل و فقدان المعرفة و
 اقدام به جالی است چه به فحش و شتم و کسب کسب عبا رنه از رضی
 و نزول الم جراثیم و جراثیم اسلیمه و جراثیم حاصله از قطع
 عظم معالجات نیز کسب است معین و کمال است بعذر در این باب به اینه
 عظمی و بعد از آن باقیه بکار برود و در صورت وجوه کمال است اعظمی
 که باعث حمل صوت محض است بی صوت حاصله از حرکت دادن
 کسرت عظمی بشوند و غیر موجب ظهور برآمدگیها غیر منتظره در محل
 حرکت علاج بعینه همان نه البریند کوره است و هر کس که
 است باعث حدوث فلج و یا محدود در حال موضع مکتور و سی
 ازین مورث ظهور فلج و یا شکر و نیز عظام او فیه ممکن است
 منور شده با درمل عمیق و با درمل حرکت ضرر حاصل زود
 و نیز ممکن است ورم مفصل و تفتع و غانفرا یا دست و پد و این غل
 بایه تا ابر معوی ارفع شود و الا لازم باشد تا ابر صند عظمی را
 چون از راس شروع نموده بقدم منتظر شد این کسرت را زایل ممکن است
 عارض زود کسرت علامت این کسرت
 و در آن مختلف زود علاج با به علاج موضع با

علامات بحر زود کسرت از علامات انطفئات و فیلج و ای
 بیسمان بدون عظم ظاهر زود با به از خارج زل و یخ از ریه و از زود
 ظل مسدودت و الا شربت با لبح صفت و امثال آنها لبح زود کسرت
 زود سیر از کسرت این عظم و حرکت عظمی عضلات و تشنج و کما
 ظاهر زود و احاطه بوجه کسرت العظمی و نیز کسرت معالجات کسرت
 شد که پس از آن زود رفتن با وضع مشهور است و علامات حفره متتابعه
 از قبل فیلج ظاهر با به بعمل طره با بسوی اقدام نموده جهت این کار رسی
 مرضی و در مکان حکم بر روی ریه از زینت وضع غایبه و در موضع او
 قطع صلبه با نقل آ اعدا کنند بوضع حله و صریح موضع برید
 شده بعد از آن از عظم را می جدا نمایند بهما بر عصبانیت که در ریه و اطلیل
 طرفین الا موضع وضع غایبه و جهت این عمل با دست است اعدا
 حرکت ریه از لاس کسرت غایبه در این باب به حرکت بطرف
 و سیر ازین بعد حرکت ریه و هنده تا آنکه اطلیل طرفین را به جهت عصب
 باز کنند و بعد تا قریب مرکز طرفین را بیرون کشند و عمل حرکت را جهت
 ریه را با طبقة فایر عظم ممتد غایبه و لربا کمال لا لیبیت و اضا
 جنبه زود دفعه الی بیرون آورده و لا حفره موضع را بنمایند تا آنکه
 اضع عظم بماند و وصول با طبقة از ریه و مور بسیار
 در آن وقت با به طرفین را بیرون کشند و پنج

مبدلا در عقبه از فرو بردن و بان و حراست آن لایه کردن و میتوان بهین
 طرفه مذکوره در جنبه موضع عمل طرفه ایست و اگر دانه و کلا لازم است با جا
 فواید عقل اطراف استخوانی است و در وقت شکست کعبه پس از آن با قلم و بال
 پس مخفی با حوت و ذرات عظمی از موضع خارج نمایند تا آنکه نام العظیظ
 نزدیک پس از آن بهما برآید که نزدیک است و یک لوله دره نازوران وضع کعبه
 و نه ابریه عظمی به یکبار بر نه (۲) کسرت کفل علاات فقطن طراز
 و قابلیت حرکت غیر طبیعی و استرقاء شفته سفلا و سیلان بزات علاات
 کسرت که در اندام عظمی کف الفل حادث شده باشد و در کسر عرق این عظم
 فرود رفته و در مقام اجرا ساعد و عدم قابلیت حرکت مفرقت کف
 حادث که علاج قطعه مکسورالیه با به لولطه ناز به هر جسم
 بودن حرکت نمایند و اغذیه و امته برضی پایه ایغ و غیر محتاج بموضع به
 (۳) عظم قصب علاات یعنی همان علاات عموده کسرت عظام و علاج
 نیز علاج عظم (۴) کسرت فوقه اولاً ممکن است آنها و حراست این
 عظم مندر که در علاات همان کسرت عظام است تا بنا که قطعه و ط این
 عظم مرطبات آن عبارتند از نزول برآمده کشته و تان این بعظم قصب و
 فرود رفته که قطعه و حراست عظم و برآمده که قطعه آن عظم و قرار رفتن آن
 بر فوق قطعه مذکوره را پس درین موضع بجانب مجموع هم کرده و
 این کسر بسیار صعب است و بدین قسم با به علاج خوف که جراح

ابطا برین وضع نمایند و قطعه مندر عظم لا بطرف خلف و خارج و خوف بر نه
 و آنچه در یقین است درین و نزدیک نمایند و این طریق قسمت مندر عظم
 عضلا حرکت نوزمانا و همه در همان حین که از معادن جراح شانه
 در بعضی لایحه خلف جبهه الاث زاید بر سایر کتب نگاهداشتن این
 کسر استعمال نمایند و با بجهت ابریه و غیره باشند و کسرت که با بانه
 از حراست مخصوص کسرت در کسر عظمی میان مرکب عظمی که به بندند یا در صورت تلبه
 مرضی مرفقه اماله باشد فقط تشیفة متعارف از اسرارند
ده کسرت اصلاع علامتا در حده اصاسی بوجعی کسرت
 بولطه فشار و حرکات تشیفة با به تلبه با این کسر اغلب
 مصاحب بافتن الدم است و پس از آن صفای با ذات الجنب و الیه
 است علاج پایه بکجا موضع لا با حرکت نگاه داشته و با
 ندرت به نه و سایر ته ابریه جبار بر نه (۵) کسرت عظم کف
 علاات اصاسی بوجعی رود که لولطه حرکات با از دست
 با به علاج با به باندر عظمی لایحه جبهه (۶) کسرت
 عا و ضد بر فقرات عنق و ظهر علاات اعضا که در
 منع اوده از نخاع واقع لکن فایز رفته مثلا ممکن است به نیز در
 زمانه مستقیم لایحه است و همه تشیفة جرح و بطن
منفق و برآمده کسرت

علاج مریضی که در بر افراستار خوابید و سر او را بپایین آورده و باید بیضی
 باشد از میزان با مویسومنه که از مفسول است ترتیب داده باشند بیکرک نماینده علاو
 بر این ندبیر معالجه مریض که عرقا با به بکار داشت (۸) کسر عصب
 ممکن است و لا که کسر در طرف اعلا این عظم حادث شود و این بر حسب قسم
 (۱) کسرت در داخل مفاصل با عنتی کسر عصب علامات
 بقیر شکل موضع مکرر واضح است که هر جزء و هر عصبه و لایحه سطح
 و هموار رود و ساعد منعطف بر روی بازو و بازو متصل بصد بر باقی مانده
 ۲ کسرت خارج مفاصل با عنتی کسر عصب علامات
 برآمدن قطعات منکسر در صورتیکه از مکان خود منتقل شده باشند و این
 که غیر منتظم قطع شده اند و در کمال ابط مشاهده شود تا بنا کسرت
 عصب علامات بازو متصل به بدن مانده و اعمال عضو متعطل شود
 علاج عظام منقلبه بجان خود برده پس از آن در کمال ابط
 بیکرک نماینده نموده باشند با ناز حساس میگردند و بر روی بازو
 متصل بحد صدر با به ارسالی و در لازم و لایق نموده
 باشد از زل و رلهس (۳) کسر طرف تحتانی یا فوق مریض
 علامات عبارتند از زایل شدن قطر قدام خلفا و
 مرفق و در فوق این برآمدن و زور فیه که هر دو در محل
 بر حسب آنکه احوال و حیثیت و عضو بابت هم منقبض

۴ کسر مریض عصب علامات این زاویه بر مریض و اغلب اوقات قطع و کسرت
 عظم منکسر در طرف فوق و خلف محسوسه علاج این قسم کسر با عظام
 منقلبه بجلط غم غمغمن بازو بجان طبعی رود و در این با ناز حساسی کند
 بدون اینکه دست از وضع خود بپوشد خویشی خارج نمایند پس در تمام اقسام
 کسر عظم عصبه به الاث جسیه و امثال آن در اطفال صغیره تا ۴ سالگی
 از ۳ تا ۴ مفسد و در جوانان ۵ تا ۶ مفسد بر داشتند و پس از آن با مقتضای
 عادت حرکت نمایند تا سعا در باب کسر عظام کسرت
 علامات عضو بابت حرکت در باطل بنمایند ۲ کسر فوق
 علامات عبارتند از برآمدن هر دو بجلط مرفق از مکان خود بیرون آ
 مد و زور فیه در تحت آن مشاهده شود عضو بابت نیم انقباض یافته (۳)
 کسرتها تحتانی و سفل علامتا نعطرتان با مرفق
 علاج با عظام منقلبه بجان اصغر خود و در طلبتکه عضو بیضی
 انعطاف است با ناز حساسی نمایند اگرهای عظم خند
 اگر اندامان علامتا زانو و قدم بوضع حرکت در خارج مانده و
 در مرفق و قدم ران مشاهده شود و از طول عضو بقدر در داشتن
 حکم و لایق است در زیر بدن در محل اوقف وضع کند
 علامت مرفق کند اصابت زاویه خود که از او قطع

و بعضا در وقت تشنج کمر قصه منفر صعبت علاج تمام الاث مرتبه
لازم نيست و اغلب بانه از جبر تفانيت مرکنه و لکه کمر کرب با مرکت باشه بانه
از جبر تشنج بجار مرکت مسپه دم کمر عظم عقب اتيوع کمر
حاصل ميشود بولطه کنه قهر با اضداد علامت بعينه همان علامت
عمومست علاج با به قصد بانه ضنق اوله کنند بعينه قهر تفانيت
مرکنه و فشار وار و بياورنه با مداره رسما که از تمام اطراف ارسا غايه
۱۴ کمر اصابع قدم علامت همان علامت عمومست علاج بعينه با علاج عمومست

مسئله مختصری دو باب جراحی نظامی
افان جرحه با ضرب و فطره

دقیقه بدن ان ثابت مناسرت خود از اجسام خارجی مثلا بولطه فشار
دفع و دفع وغیره در این صورت اینج البسبب حصول آفات جرحه منقاد
السهل ملته و ما در این فصل گفتند خلام خود از ضرب و ضغوطه و جراحت عموم
جراحت السله اکثر اجرام نظامی بسبب
فطره اوله دو باب ضرب و ضغوطه
ان از انضاع نسوج زنده که حاصل ميشود بولطه فشار

عظم فخذ حامله است ۲ کمر عرق ان بر روم اوله کمر عرق جوف
مفصل و روم کمر عرق خارج مفصل علامت عضو قصير و کالبت مرکت
در بخارج با بانه و ام من بصوت را با بياورنه در این حالت انفلت کل
علاج این روم کمر با به عمد لا بولطه معاودنی که با بک دست با بانه
دست در تشنج ارسا در روم کمر عرق جوف و است و مده مخالفه در لکن
خاصه و الاث عمد و الهمه و کخته بند استعمال غايه و بزر با بانه
با روم کمر با بانه تشنج مده و زرقار واد و نیز با به بولطه از زیر ارسا
مستحکم نگاه دارند ۳ کمر اهر با فخذ علامت عبارت
است از کس طبع زانو و عظم رصفه میان همه و مختفی همه علاج
مانند کمر سابق ۱۱ در کمر عظم رصفه علامت عبارتند از
تغیر عرض رصفه بولطه انقباض زهره کپوشه و بولطه ابراه نقصان
میباشد در کمر عرض و کمر اعدم مرکت قطعات کسوره که
نگاه داشته شده اند بولطه رباطات در کمر عظم علاج
کمر عرض صعب است و با به تشنج که ارسا قطعاً مشع با بک
غايه کخته نگاه داشتن قطعه کسوره و بعد از ان الاث صعب است
۱۲ در کسرها و عظم ساق که فیما شایع است با بانه
مفتره با فطره منفر علامت بعينه علامت

فوق و سخن به دون اینکه نتیجی از آن تفرق اتصال جلبر
از بلای ضرب و ضغوط چهار درجه است درجه اول با رة شدن جبار صغیر و
ترشح خون که کسب خون مرده است بیست و درجه دوم که کسب خون جبار بسیار حجم
و با رة شدن سوخ و حصول یک اجتماع خون که اول حدیث خون است بنا مند
درجه ششم فرزند عیبی انساج و با رة شدن نسج زینبور تحت جلبر واقع
این عضلات که میتوانه منتهی شود به غانقر یا درجه چهارم اضمحلال و کوبید
ک انساج که بهر ما عیب غانقر یا بیست و علامت اول عضلات
درجه اول عبارتند از وجع و غلبه که خون مرده که کسب خون مرده
در انساج مجاوره و بعضی اوقات در موضع جلبر چند آن ضمیمه است
خون مرده که در یک زمانه و الا رنگت بسیار بسیار است (وزانند
از بلای الغدیم این قسم ضرب و ضغوط لازمست تغییر نه است و با در خون
مرده که رنگت آن مشروط است قبل از سه یا چهار هفته معدوم میشود
و بهر ما استعمال او به بابی در منجز تحلیل میشود تا سه علامت
درجه ششم حجم کذب و مور تغییر میلینه از حجم یک فنون و حجم یک
سینه و بعضی اوقات حاصل میشود یک صوت که پنداسین خون
شبه است بصورتی حاصل میشود از فشار که انگشتان
بر روی یک مشت برف وان حدیث منجز میشود

و فیکه اجتماع خون زیاد باشد کذب خون است بهر جذب میشود بعضی
اوقات نوزاد خون جبار با وج و جلبر و نوزاد متبج میشود و پس از آن یک و مبدل
مسی یک اسه که کم کسوف میکنند جلبر و بعضی اوقات در بعضی متلاسم
بنا به جرم شود (۳ خون با و بهمانه در حدیث و رنگت تغییر نه بر سینه است
با اینکه با رنگت کسوف و مبدل میشود به و نوزاد پاکایع (رسم) و در یک ماه
(فهرت) و که میتوانه مدتر به دون فر با و طمانه و بیاید مستحیل میشود
نالت علامت درجه ششم افرائیکه ضرب و ضغوط بر آنها وارد آمده است بر
رنگت سرد و در صورت بعضی اوقات بندید حیات به بجان آنند حرارت
عین ممکنه و بعضی اوقات در فرغ معلول و در بعضی در هر دو همراه میلینه
با فلغون بنا و صوره و ام جینی غانقر یا با و همراه میلینه با رفع جزء
معلول و قید جلبر متلاسم یک ضرب و ضغوط نه بهر لافظت میلینه اول
پلا سینه کبنا خشک شده و بزود ظاهر میازد اشکها را که شامل است کسوف
کسوف چهارم لا و این حالت مشابه میشود و قسمت از جلبر که شست فشار
است این یک صفی است و صم ضاغط و چون این خشک است
کسوف رفته اش مثل رفته غانقر است لایعاً علامت
از آن انساج بقیمه که فرغ حیات بر طرف میشود

انکه غایب باشد و در وقتیکه تمام اجزاء معلوم است تشخیص بسیار سهل و آسان
 است و لاجرم آنکه در وقتیکه در موضع است با هر یک علاج از فرجه و حفظ
 جناسی که با آنکه کفایت میکند در آن و در آنکه معلوم است که در وقتیکه
 از اینها در حالیکه با مقدار زیاد و در وقتیکه در وقتیکه با مقدار کم
 علت غایب در درجه حرم طرفه معالجه نیست و در وقتیکه در وقتیکه
 جذب خون شود و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 بر وجه دوم و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 و بعد از آن معالجه میکند با مشتمل است و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 نیست که در بر این یک قطع شده تقریباً در آن در وقتیکه در وقتیکه
 و اگر چه در درجه بزرگ باشد در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 چهارم در آن در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 لغوی است تفاوتی حاصل در اجزاء رفته که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 که بطوریکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 ممکن است موجب حدوث جراحت شود در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 در نقطه ازین اشغالی که بر مفاصل است و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 چونکه سطح جسم خارج و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 اسباب مزبور است و بنا بر این جراحت بلطه است

بیشتر حادث گشته و اجزا در وقتیکه در سطح است که در وقتیکه در وقتیکه
 گفته اند که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 است و اینها موجب حصول جراحت شوند و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 مختلف شوند و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 بر وجه یکم و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 رفته چهارم جراحت ازین در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 است و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 عبارتند از وجع و نزول ادرم و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 و غیره و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 سبب اختراق فرود عروق شریکه و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 آورده و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 متعارف و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 نیز اتفاق می افتد سبب تفاوتی که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 عضلات نیز سبب است که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 معنی حصول جراحت عظیم است و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

بفتح اخنا واصل کرده که در مملکت است هرگاه که بهما حاصل شود و غیره باشد اغلب درون
 تقیه ملت که بعضی به نیتین الیام بلافاصله علاج شود و اگر که بهما حاصل است جدا بماند قبل
 از التیام بقیه زود میوه و یک طبقه و آنها را حیح در سطح آن ظاهر شده و غشاء دانند و آن
 حاصل مرغایه که زود بایل التیام است و بواسطه این خاصیت اطراف جراحت را
 لاینقطع بجا می کشند و نزدیک کرده و بعضی جراحت را رفته رفته کم مرغایه
 (نوعی بیج التیام) را بر یکدیگر جراحی می کند بواسطه استی قضا عه حاصل
 بیشتر عبارت است از جراحی که بواسطه تبغها سران حاصل میشود که طرف تیزان
 با در سطح اعصاب بین خلیه و در همان حین از او منضغط مرغایه این
 قسم جراحت اغلب طریقه و صنعت ظاهر آنها است که شفتین آنها
 خفیف و کم منقطع و بواسطه زوایا حاکم بهم متصل شده و این قسم جراحت
 کثیر الوقوع است و اغلب صلبه و بیج زنبور و کرم و بیج لیس و بیج غلاف
 لیس عضلات و غیره عضلات و اعصاب بواسطه این قسم جراحت منقطع
 میگردد بریه که با تکه قلیل الوسوله و بزود در متجدد نمودن لیس
 آن برافته باشند اکثر است خفیف و فقط موضعی و با بریه که با تکه
 در عمل شریک آنها هستند که اغلب باعث حدوث اثر محرم و محدود
 میشود عبارت است از آنرا منع از حاکم و در جراحت عمده
 باشد ظهور زخم بسیار شده به تراست بنض محتمه و کام
 تنفس بسیار بریح جلد بسیار گرم و اغلب زعفران

پوشیده و زبان با پاره بپوشد و بعضی زنگ خولب شکل و منقطع در وسط و
 اغلب بخیلاب و بعضی قسم هذیان ظاهر گردد و این جرم در غده است
 ۲ جراحات حاصله از اسلحه زنگ نیز آلات نافه محتمل است و اگر زنگ
 بسیار حاد زنگ کم باز بپوشد باشد با آن ام نافه هم قطع باشد
 در حالت اول فقط یک جراحت انشعاب در اجزای رفته حاصل گردد و در
 صورت ثانیه جراحت انشعاب و بریه بگردد و ضمیرا حاصل گردند و در حالت
 ثالث جراحت و اگر صفت بریه ترا و انشعاب است که جراحت تحت
 جلد حاصله از بعضی اعمال بهر متعلق باین قسم جراحت است و حج
 خفیف و مران خون تلبلی با یکجا حاصل گردد و اجزای منقسمه بنفستند
 شده و بلافاصله ملتئم گردند این عبارت بودند از علل آن و آثار جراحت
 انشعاب بسط و بعضی آثار مذکور است که از اعمال بهر جهت
 از قبیل زود بردن سوزن در جلد و اعمال با طرد کار صواب در عمل قبل
 الماء یا در عمل قبل استفا ذوق با استفا صده یا در نقاشی
 طر که مشاهده میگردند و با هرگاه که اسلحه نافه کند باشد از آن
 حاصله قسم مذکور منقسم و بسط میشوند نفوذ آن آلات
 شکل است و بهر جهت قبل از آن که داخل اسلحه گردند
 کارند این قسم جراحت با وجود اینکه کمتر منتهی به تقیه

مشونه اغلب جلاطین البیام علاج مشونه و طاعت شامه کفوف و علاات
و عوارض بسیار عکس در مریه این جراحت در آنکس با بافت
درست با حدت شوند و در تمام این مواضع وجع عموماً بسیار شده و در
مخرج مخاطی که از آنجا بیرون می آید در جراحات این فضا شکر کفوف
دیگه شدن آن کمتر باشد علاات و عوارض در مریه شده تر می گویند
و در از جراحت عمیق شروع نموده و با جراحت مجاوره کشیده شود حله و نیز و نمده
و اوطاع زبانه به بند و بطور متعارف این علاات و عوارض منتهی به
دوم جراحات مضربه این جراحت منضم مضوی دارند و عموماً
بجلاطین اجسام و زبانه که طرد برین مشغول حاصل می گنج حله و افز
رخوة مرضونی شده و اغلب این جراحت دندان دندان و در آنها روایت
و موی جمع از غیر منظمه و لب این قسم جراحت به بخشین البیام
معالجه کفوف و این جراحت بیشتر از سایر جراحت محل آفات ثانویه
مشونه و حدوث فلغونی بسیار ازین جراحت کبر الاتفاق است
جراحات از کندن این جراحت مخصوصاً در اطراف
شش و اغلب جلاطین فوئیه حاصل کفوف که اکثر اوقات بی فاعله
و غیر منظم است علاوه بر این جراحت دم در این جراحت کمتر ماضی
و اغلب اتفاق افتد که کندن یک از اطراف
الدم نکرده بحدت آنکه طبقه داخل و سطح شش منتهی است
و طبقه خارجی کشیده و طولانی تر می باشد

کوفه و در دانه عروق منقبض شده و از لایه و در میان پنجم جراحی
مستحبه این جراحت جلاطین حیوانی است از قبل طرد افرو و عقب
و اکثر آنها حاصل می شود و سبب و سبب است از قبیل آنکه سبب است از
و سبب است و غیر حاصل می شود و با نفوذ سم جلاطین است قطعاً و ثابته
در انساج حاصل می شود مانند لیسیم دار و جراحات حاصله در جراحی
کردن ترکیبات این جراحت باعث عوارض عوارض موضعی
یا عوارض عمومی شده و باید به عوارض خاصه جنب بود منضمه
داخله در جراحت جلاطین فشار و این جراحت و قلب و مریه مانع از
بسته با جلاطین با در کشی در در جراحت با این رابطه داخل این مضمون
حاصل نماییه و علا بر وجه ازین در مشغول علاج سایر جراحت است
مشتمل جراحات اسلحه آتشی که در وقت مخصوص در زمان
قدمتة للعرفه جراحات فاذن کمانه در زبانه بعضی
جراحات حثه حقیفانه که نقطه بزوات حقیفانه شده مشونه و مال
انکه بعضی دیگر حتماً مملک و فانی و ثقته المعرفه بر حسب محل و سبب
و مدت و باطن و ترکیب جراحت متفاد مشونه
عموم جراحات جلاطین مجزیه نتایج عده از البیام

فاصله شامه شده است لهذا بایه وارک بر آن که است که در هر جراحتی که
مخصوصیت دیگر در طرز علاج آن نیست ابتدا اقدام باین نوع علاج نماید
و نیز بایه تعریب التیام بلا فاصله منحصر در صورتیکه فرشته تمامه جدا شده باشد
مشروط بر آنکه آن جزو بسیار صغیر باشد مانند سر انگشتان و فرغ از
گوش و نیز امثال آنها و در صورتیکه جراحت بسط باشد علاج موضعی
فقط عبارت از نزدیک کردن لب جراحت و استدار
الاقرف و تعاریف آنها و وسایط هر چه این الحاشی مستعملند چهارند
(۱) وضع عضو خروج (۲) شمع اجسبان با کله بون و امثال
انها (۳) قرار بر متقی کشته و سرفین (۴) نخیه و قبل از
تعفی جراحت بایه هم که آنرا با اسپیکه فارینم رام شستنی
یا میوان جراحت بایه همین محلول بمالند جنبین دفعه بایه زد
زود بایه از اول اجسام خاربه و دم مایع یا جامه جوف جراحت را
بالکوت و لاکون بمقدار زایه خارج شود بایه جرای آنرا بجلط
ندایر در درم نظام مندرج در این نوع نخیه و علاج
جراحات مرکب با جراحات عظیمه متقی است
بر این نه ابر متعدد نکات بر رنده مواعدا مخصوص است
این جراحات و کسر استخوان عظام و دماغ عظیم
حاصل از قطع یک اطراف و امثال آنهاست

بسیار سابقه از زبان اطراف با در این عمر (۱۸۶۷) مستخرج
هر جراحت مشهور فاعله مخصوص است بر اجزای داشت مثل جراحت
بینه و در این بطریق و بعضی بطریق بچیدن و بستن عضو
و بعضی دیگر باز نکامه استانی آن در هر بطریق بایه نیز بعضی بسیار بند
نه بایه جرات جراحت بجا برینند و امثال آنها و عده تا محصور روغن با و هم
استعماری می نمایند و در این عصر فقط طرز علاج جراحت خنجره بیت
فانون کلینت که عبارت از بند بر ضعه عفونت که دکتر لیسرا انگلیس
مختر آن شده و با بعضی نوعیات و تقسیمات مخصوصاً در مملکت المان
در این از منافع با آن داده اند و با همین فندر دکتر لیسرا انکار جا
و دانا و الایست که این طرز علاج جراحت با اموضه و دنیا
ند بایه ضد عفونت در نه بر ضعه عفونی منبر بر آنست
که از هر قسم فساد و بخریب و از هر نوع استعمال تعقیب که ممکن است در
شعاف این جراحت حاصل شود اطراف غایبه هرگاه بول بایه
یا سایر اجسام شبیه بانی مالاد در اطراف و با آن باز بر نیند در صورت
تیکه کتون بطر عمود و قائم باشد یا بزرگ باشد فاعله غنیه باشد فاعله
که در باب جزیه در این صریح است حاصل فاعله در شبیه اول
و در فقط کافر است همه جزیه بول در فاعله و منبت
کون کج بول به دن تغییر اجنه جفا با اولیایان

و در این امر حالت شکست صحت او اکثرین آن بدون صعوبت در شیشه و لعل
بیشتر عبارتند از غبار و ابرار نباتیه یا حیوانیه با چشم فقط غیر مژگن
در این موارد بروفق قوه شغل در شیشه که نداشت مرافقه و حال آنکه
از کف شیشه زدن که مژگاننده داخل شوند و مواد در تمام طبقات خود را
مقدار کثیر از این مواد متخیل و فاسد کننده مضره را بشود تجربه و استعمال بعضی
نیز در بر شیشه خون از بدن بولطه می آید و خود حاصل نرسیده بلکه بولطه

می آید فاسد است و محض در آن آمده
بسیار برای بولطه طریق لیسطه می توان از خطر عمل تعفن در شیشه اجتناب
اجتناب کنه و تمام خطر و آثار و مریه بولطه آن بر طرف گفتی و همین
جهد است که باین فاعله مرتوان از زورم و تعفن مریضخانه و شامی
بر و غیره و در این ایام عصبانیه و زلزله و غیره در جهت و چون تلخ
است این مواد متعفن تمام شده از قبیل الیاء جراحت و دستها جراحت
و اسفند و سطح بدن مریض لصبق کعبه و جراحت و اصل شیشه
لذا لازم است که این اشیاء را نیز نهمه و قبل از عمل اشیاء را از مواد
معفن مخصوص ساخت و از این فتره که از اثرش ممکن است که بعضی
زیر در خطر افتد طریق اجرای جراحت شیشه

ضد عفونی با به فتره زلاله ماده و مهارافت (۱) آب
اسید فنیک داره در ۱۰۰ و این محلول جهت آلودگی
و معادین قبل از عمل و جراحت بند دستها و حفظ
بشونده و جهت شستنی موضع عمل و ابرار بجا و

علاوه بر آن زرد و قیفه قبل نیز در همین عمل الیاء جراحت لادان مکنند
و نیز این محلول مستعمل است جهت شستن اینها قبل از امتحان و نیز
در سرخ کردن است مژگنه جهت ابرار عمل اسره در اعمال مریضه اگر دست
در جراحت که زیر عمل کف است و این واسطه و خشک کننده است میتوان
در این حال با و از این اسید فنیک را در رفع غش و پیش از شستن

مخوشنده و از این ۹ اسید فنیک (۱) ۲ جنه بطور
محلول اثر در ۱۰ درصد اسید فنیک روغن اسید فنیک ۵ درصد
و این روغن جهت مریضه قبل از امتحان و آینه تجاری

و دست و انگشتان مستعمل است اسید لیسیک بلورده ۵
گرم آب مقطر صد گرم که از آب جبار آب اسید فنیک دار مریضه جهت
مرطوب کردن ابرار جراحت بند استعمال کنند در صورتیکه
بخوانند آنها را پیش از آن شعاع فریب وضع نگاهدارند و باید قبل
از بکار بودن این محلول شیشه از لانتگان دهند زیرا که

۵ جزء اسید لیسیک در ۱۰۰ جزء آب حل نمیشود بلکه ۵۰
آب روانه انداخته اند الیاء مژگنه جهت عمل اسره (۱)

و معادین که عبارت است از فتره زرد که از آن زرد که از جنس
در این واسطه فنیک داره در صد آنده و صد
و از جهت پوشش بدن جراحت استعمال نمایند

والمغلب كغدهم بخان كافالست) نوارضه عفون نوز وضع
مخضوضه ساخنه شنه انك بجلر عمل جراحت بنه بابه حينه فطو لوزلا
شش هفت دفعه تا نهم و بزركه دستر اورد در اسه فنتك دار
فوجبه پس از ن بيرون آورده با فوٹ فسا در هنده نماز هراته
آب ان خارج شود و در روكت عاميه وضع فابيه و اين لوز
لاله جرح رفته نامند و روان حينه ورقه نوارضك وضع كنند پس
از ن با ناز مبنه نوارضه عفون لوز با سوليم و به فوم مسازنه
رشته معانز كه انزل با معاء كرسفند بوضع مخصوص مسازنه كه بان شرايين
لا با كمال طميدان مستحكما مبنه و نيز در نجبه بخون جراحت
مستعمل است به دن انك با عت حدود حضور جسم بسيار
عزيب در بدن كرده زير كه رشته معانز بيران با جراحت
محكم شنه و بفا رفته رفته جزو انساج مجاوره شنه با انها متخمت ميگردد
و به ن سبب ميتوان رشته را معانز له بجاكت خوف و انذار نه
زير كه اين رشته را به تحليل رفته و كه اخذشان مراقتن
لبنه اسه فنتك دار ۴ تا ۱۰ درصد كه جهت جراحت بسيله
كاف است كه با دقت شكافها و زوايا جراحت بنه لوز بان
بر مسكنه و هوانسوانه جراحت بر سه و اجزاء و مواد
هوا در آن نفوذ نسوانه شود اسفنجها را ك در اسه

باشند جمله فنتك را سر يك كوش كه از كا و جوبطلسه نما ۱۲ شنه
مرطوب و بفتك و نوز را مختلفه ساخته باشنه جمله ريم كشيده جراحت
مستعمل ابريشم ضد عفون مثل روضه بولر نجيب جلد را به
رشتهها ابريشم ضد عفون بجا ر داشته و در جراحت عفيفه رشتهها
رود در بابه نجيب نخود و ديگر محتاج بر بدن و در آوردن نباشد و در محل
نشر بابه فنتك را ريم كوش استعمال نموده و چون ريشم جراحت به حد
شده از دلا تمام جراحت بنه نفوذ نموده و ظاهر كرده بابه تمام جراحت له
برداشته و جلد به نخود و بندرت بابه روز و دفعه جلد به نخود و اغلب
يك جراحت بنه شكافيد و حينه روز بعد ميتوان حينه روز و است
بجراحت نوز مله در صورتيكه شانه شنه و تهر مهند در جراحت عارض
شود بعين در صورتيكه جراحت تراشك منقطع شده باشه در اين وقت
با به انلا معالجه نموده و بنه اتفاق افتد به بسيله اسه فنتك حالت
مسموم ظاهر كند و اين حالت از زنگ لوز ميتوان ملتفت شده به نبر
ز يمين بوش و نيز بسيله حدتها كه بسيار منقبض ميشود و كاهق و زول
سند و مر كات غير طبيعيه شنه و اخلا جبهه رود و همين قسم
جراحت مسمومه بابه جراحت بنه روضه عفون مستعمل داشته بعد از
در امثال انها اغلب نيش انها در جراحت مانده مورث

ظلمی فلعونیا بله با به انرا بیرون آورند و سر ازین جراحت بنه ضربه
عضو تر کجا بر نه و همین طور علاج در کز نه بن مار و عطر جی رتیل نیز
معمولست و پس از نزع افتر که عوارض و علامات عمومی متجان ظاهر نشوند
و با سه ساعت بعد از حدوث این جراحت با به انبیاب انرا در هر
انده بیرون آورند پس از نزع وضع جراحت بنه بهیلازمه برود ان نماینده
و نیز در ان جراحت انابت باج باب السبه فیک و اوه در صده و علاما
تبدیه پس از نزع این حیوانا حاصل شود عبادت انرا از اجسام تنگ
سینه و عسر النفس و صنف و حدوث انغم و تلویح و قو و کثرت اخراج بلرز و
اجتناب و تعطل بولنه و نیز در این حالات از داخل نیز اغلب انابت
باج استعمال میکنند که هر ساعت قطره بلبه بیشتر باب مجرب نماینده
و علامات و عوارض پس از زنه بن مار بر سه ار و سایر حیات سینه
حاصل شود بسیار به ترند با به موضع لا بکنه و حرکات قلبی قانر
و جراحت بنه ضربه عضو نیز مجرب نمایند فطره و ابغه
و با جراحت اسلحه آلتی و جرحی نظاتی

اجسام فاجیه از اسلحه آلتی موجب حدوث جراحت ضربه و ضغوطه
میکردند و با بیطلاند یا مصاب با بقاء و وجهه جسم
در انجا اشتعال باروت موجب سوخته که
اشغالیه می به ان بسبب حصول تفاوت انصد

منج و اینها این و قطعات حدیه غیر منظم شکل و خرد و شکله و نیزه که
ممکن است بجلطه فوٹ با روت بیرون حرورن و بر لکنه میخوان با عت
رضیه و در تبه میگردند و نظریاً بین این اجسام در جراحت پیمانته کلونیا سر
و آمیز و سنگا که اسوانه مخروطی در شکل است با عت حدوث جراحت ضربه
میکردند که بسیار متفاوت و تغییر پذیرند در صورتیکه کلونیه از نزدیک انده
شده باشد ثقبه مد نظر ان اوج از مخرج آنته و بالعکس از فاصله بعینه
کلونیه دست اسلحه فوجی باشد و بعلاوه از ان عبور کند اغلب تعیین نموده
و مخرج ان مساویست در استخوان مدخل اوج از مخرج و با مخرج غیر منظم
الشکل نیز از مدخل است کلونیا در انجا احداث مجریا معبر او دانسته
شکل پیمانته و اغلب در اسلحه و عظام حرکت پیمانته و در جوف
عظم ممتد میخورد و باعث کسر سبیط با کسر خواله قطعات عظام
میکردند کلونیه مدور گاه کاه کاه در در عظام رسیده مطیع نشوند
و کلونیا اسوانه مخروطی اغلب در جوف عظم شکل اریح و در نیزه
کلونیا مدور در خود نشوند در صورتیکه با انجا وارد آید باعث
رض و ضغوطه عمیق و کسر عظام و انحراف عروق و امشاء عکس
منه عارض گردد که عبارتند از رعوت و اضطراب در صورتیکه در جرح
و بطن حاصل شود صورت پر بزرگ و بر درت جله و اطراف

واضلاح واعطاء غش عارض و حال آنکه نه دماغ مجروح و نرف الدم و عملت
که تا عمق معین در انساج فرود و با از انساج خارج گردد و چون براندم
عظم طویل وارد آید معنی است احدی شقاق که حکا در آن نمایه
فصل پنجم در بیان علاج حاصله از اسله آلتی
و جراحی نظای
قبل از شروع بچنگت باید تمهید بسیار و آلات لازم را آماده و مهیا ساخت و تکلیف
هر بار از از و از ذیل است که در کوبه بار خود داشته باشد و شمال مثلث
و لوله نزار بسته عفن نزار بسته بار شده است که در آن است که هزار قلم
از حفره کمر بر بغی خانه عمل و نفا بر لبید منزه الصایب آوده به هر کور و
و لوازم طبیب اجناس فوق و تحت عرق شراب بود نام کل فرم
صوب نرگت آب و زردک مثل طلسم مشع رو و نجیب تخ ابریشم
عفن کار و قرقره کمانه کمانه است که به کج بسیار هم
بر وقت علاج ضد عفن معمول بنه الیه السیت باید نسبت
نرف الدم بر حسب محل و عمق هرگاه جریان کم و زیاده باشد به خون ایه اول
نرف الدم اصحا و حقیق نامنه و نیز معنی است پس از بستن جراحت
بروز نمایه در آن صورت انرا عرض و تا نوز نامنه هرگاه نشود جریان
خون از عروق شریکه باشد ملاحظه شود که ترشح و برکنه در تمام
سطح جراحت فرود و وزنگ آن امر بسیار قشنگ و فعال

جریان آن بلا مانع و نخورد خفته می شود و هرگاه جریان دم از آورده و مجرای آن
باشد مشابه شود خون با فعل آن کم یا زیاده باشد به و در امر خارج میشود
و رنگ آن بسیار زرد و جریان آن در زمان بسیار قلیل هرگاه ترشح دم
از زبان و بجهت از زیاده باشد ملاحظه میشود با جهته که جریان نخه و
ضربان آن زبان شان با ضربان قلب مقدمات و هرگاه دانه
شریان قد منضوط شده باشد در انصوت ضربان منظم از آن
مشابه که در شبانه به وقت نبض و رنگ غنچه و اغلب اوقات
نرف الدم بجلطه تلاقه و پیچیده که در قشر افامه و در مجرای و بیک
سخن و نازک شود و بر این طریقی است و باید ارسا شده است
عفن بر در آن نقطه به خون از آن جریان بنمایه و نوار از نقطه
و نرف الدم حاصله از شریان و آورده لها بجلطه فشار باد است و ارسا
ضد عفن و شریان بنه و نوار بار الاستی که منجمله اوجه فایضه
از قبیل زاج کفیه و جبراز و پر کلوروفور در نرف الدم شریان
رنگه این جراحت و قلب حاصل نمایند اباب که مشغول و نرف
الدم و در بر وجهه باشد جمله که بجلطه فشار شده است علاج در بیان
مصول فشار بنین فشاره انگشتان ابهام که سطح کف انرا بر وقت
در آن عرق مجروح با شریان وارد منهد بقسمیده حور انگشت مجروح
باشد

و این در صورتی که شریان سطحی باشد و این ان و سطح تحت استخوان است
 طبقه نعل انضامی متر از اجزا لتین فاصه باشد و در لیت ابهام بتوان
 ابهام با سایر اصابع و بکلا وضع موضعی با طریقی مستقیم عمل الاجرامه باشد
 و اینه بایه علامت فشار در منتهی شریانها احدی متشابه غایبه که بر کار
 با انگشتان دست دیدار چون موضع فشار است غایبه اصابع نهضت
 شرف نشود و فشار مستدام دارند به دن اینکه کم در بازگشته و لا انگشتان
 خسته و خسته شوند بایه انگشتان دست دیگر معین نموده بر انگشتان

که مفتر است حسیم در بیان پنج مسئله

در صورتیکه جلاط عظم جراث فشار و وضع ناپسندیده نوزاد هم کافی
 نباشد بایه منسوب بر و ساید ضاغطه بر ثقیلا از قبل کار و در شریان بند و
 نوار با لایطی پنج دسته لا از قدیم معمول میباشند که در در عضو مجروح
 رسیان محکم باطنایه لا محکم به پیچیده و اینه بایه در در معبر شریانها
 که میخلند فشار دارد آورده لغیر ضعیفتر که بنشیند بالشتک است وضع
 نموده و در نقطه مقابل آن بقدر دیگر که از در وقت شام فراموش با مفوا و
 برکت در وقتها منسوب است و در دهند بایه آنکه فرقه صغیر با قطع
 چه بر با بر میباشند وضع غایبه در رسیان سطحی است و در شریانها
 عضو به پیچیده بر ضعیف که از رو لغیر عبور کنند و انوار که از

و لیل حکم مینند و در طرف محور عرض مابین آن در رسیان فله حجت و اطن غایبه
 و انلا یک طرف میل داده و برکت در انلا و رسیه منه و جلاطه این عمل بسیار خفید
 شده و عضوی منضوط فشرده میشود و در لان دم ان منقطع میگردد و جری فشار
 مجد کفایت رسیده بایه ان خوب لا جلاطه رسیان دیگر ثابت و استوار

غایبه بعضی رسیان بتوان و ستوان و نوار و تسمه استغنی و جهاد
 در بیان مشی بیان چند معمولترین شریان بنده منسوب به موسیقی
 است در موسیقا بر در ان نصف نخوصه و انلا لغیر داده و ان مرکب است
 از و بالشتک و فوفاغ انلا ابناه در در و معبر شریان وضع بنمایند
 و بالشتک تخانیله در نقطه مقابل آن بر و عضوی قرار میهند و این خوب
 لشتک جلاطه قطعه نوار هم از رسیه هم مربوط شده که عام در در رفتن است
 داغره تا فرستند و دهند (شریان بنده شریان مخصوصه)

اول شریان تحت البطر سوم عضف سیم زنه اعلی چهارم
 زنه انفل پنجم قنتر ششم خنک کبه هفتم قد و قصبه بزرگ هشتم
 خلیق قصبه بزرگ نهم قصبه صغیر دهم شریان قدم یازدهم
 شریان تحت البطر عبارت است از بزرگترین واقع است مابین تحت ترقه
 و شریان عضف این شریان مکنه در شرف از شرفی تا مخاز و ترخند
 مکنه در جزو فوفاغ ان مکنه میشود بطور انحناء از فوق و سطح طرف
 در ان شریان عضف در انجا جلاطه عضف تحت کف جدا شده است

در صورتیکه شریان سطحی باشد و این ان و سطح تحت استخوان است طبقه نعل انضامی متر از اجزا لتین فاصه باشد و در لیت ابهام بتوان ابهام با سایر اصابع و بکلا وضع موضعی با طریقی مستقیم عمل الاجرامه باشد و اینه بایه علامت فشار در منتهی شریانها احدی متشابه غایبه که بر کار با انگشتان دست دیدار چون موضع فشار است غایبه اصابع نهضت شرف نشود و فشار مستدام دارند به دن اینکه کم در بازگشته و لا انگشتان خسته و خسته شوند بایه انگشتان دست دیگر معین نموده بر انگشتان که مفتر است حسیم در بیان پنج مسئله در صورتیکه جلاط عظم جراث فشار و وضع ناپسندیده نوزاد هم کافی نباشد بایه منسوب بر و ساید ضاغطه بر ثقیلا از قبل کار و در شریان بند و نوار با لایطی پنج دسته لا از قدیم معمول میباشند که در در عضو مجروح رسیان محکم باطنایه لا محکم به پیچیده و اینه بایه در در معبر شریانها که میخلند فشار دارد آورده لغیر ضعیفتر که بنشیند بالشتک است وضع نموده و در نقطه مقابل آن بقدر دیگر که از در وقت شام فراموش با مفوا و برکت در وقتها منسوب است و در دهند بایه آنکه فرقه صغیر با قطع چه بر با بر میباشند وضع غایبه در رسیان سطحی است و در شریانها عضو به پیچیده بر ضعیف که از رو لغیر عبور کنند و انوار که از

چشم از معده و شریان بنه صفت سه نرف الدم شریان عظیمه قارهای
الاصطیح لذ چون جنبه بن مرتبه انمالا به و عضون به بینه جنان فشار داده
و انرا منضوط نماید در یک قطره خون و به نشو و با به هم نشو که این
مطلب بود چون شریان فشار بخوانند و در آنند با به بمیان قلب
و بر امت فشار داد اشخاص که عارض از علم طب لغت شکل است
معبر شریان لا به نامیده اولاً هرگاه یک از کلمات اعانه مجروح شده
باشد و سبب از رصتی در طرفین عنق واقع لذ ابته در خلف
راسی مقصود عضله و جلده سی لزن در خلف کنار شریان عضله
از لبت اذن شروع نموده و بجانب طرف صدر ملتصق میگردد و جان
زیر در خطر است و با به بدون نامل در قلیل مدت نرف الدم لامه و
نحوه و جهت این کار با به انگشتان حرکت از دست که در طرفین
این عضله قرار داده و سر مجروح را بسینه رفته و شریان را لبطرف
سئون فقار بجهت فشار دهند و با به طبیب لائل عمل لیکانورال
در شریان مجروح وارد نمایند شریان سطحی صغیر در فاصله بین
مفصل فک صغیر و مجرای خارج سامعه واقع لذ و در انصداع انها
با به این موضع فشار داد تا لنگا شریان فک اسفل
که شعبه بان شریان داخل فک است جهت فشار ان بهتر است که در
خطوط طریقه فشار دهند چهار دم شریان کت نرفق
که سر از آن در فوق ضلع اول در میان عضلات

هر رز در اینجا عبور نموده و از خلف عضله جلده عنق و کت نرفق
عبور نموده تا مجاز کنار نرفق میرسد و در اینجا موس میگردد به پنجم با هم
ابطر که از کنار قدم نرفق ممتد شده و کتار کتار از عضله عظیمه
تا بجل العطاف باز و بعین بنا بر آن عضله فر راس ممتد میگردد و در اینجا
به و شعبه منشعب میگردد با شریان زنده اعلا و دیگر شریان زنده اسفل
هفتم شریان زنده اعلا که از محل العطاف باز و تا براهه سه شریان
کشد که ششم شریان زنده اسفل که ابته لبطرف تحت و داخل
ما بین دو عضله منقبضه اصابع ممتد شده و تا مجاز کنار و حشر عضله
زنده اسفل کشیده شده و در اینجا فوسر رسم نموده و عموداً تا بعضی نازل
میرود سر حمله نرفق الدم حاصل در شریان عظیمه اطراف عالی به بران است
که بعد از تقصیر شریان در کوردال ابط با در سطح اسر بازو فشار داد
اوردن حمله نرفق الدم اطراف ساقه در وسط ساقه لان با قدر با این
تراز المنضع و نیز در تحت آن شریان با به فشار وارد آورده زیرا که نهم
شریان مختصر که همان شعبه شریان و حشر خامه است که از فوسر مختصراً
ممتد شده و تا تحت حلقه عضله سیمین میفرماید که در اینجا اولاد هم
شریان تحت کتار که نامنه که تا تحت عضله سوسر نازل میشود و در اینجا
و شریان منشعب میگردد با شریان قدم مقصود که در دیگر
تصغیر یا قدم شریان قدم مقصود که در دیگر

در محل انشعاب قدام تحت رگبه واقع است و از الجنا باط
 حلقه رخ نموده است و در الجنا اثر شریان قدامی نامیده و از ششم
 شریان قصبین پس از آنکه در محله شش به رگبه منقسم میگردد اول
 شریان قصبه صغیر در امتداد کنار الشریه قصبه صغیر عمده است که عضله
 عظم ایهام آنرا مسور نموده است و منافذات در هر شش سه و در الجنا
 شریان قدام و خلف قصبه صغیر ازین منشعب میگردد دوم شریان خلف
 قصبه بزرگ در ریه امین و طبقه عضلات خلفیه تارک شده و در
 مغزک انزود در میان او و عضلات قاصیه عامه و قاصیه صغیره
 هر زده و داخل است به عظم العبر رسیده و در الجنا شریان داخل و خارج
 کف یا بزرگ منشعب میگردد در شش اول و دوم در هر شش
 دو باب بستنی شش امین اگر ارتباط عروق منوعه باقی باشد
 با بهنج معوی لا عرضاً به تحت آن برده و با مده میل کوزن بابت میل
 منخرع عمل جبر روانه و هرگاه شریان مجاور با دریه عظمه کبش و جراثمت
 ام زهر باشد میل اطیل را داخل در وسط شریان و دریه بنامینه
 پس از اتمام عمل موضع لا با پارها ضد عفونی بیوشاننده و در بعضی
 ها الا به ۳ روز به وزن حرکت در ستر است که کند مخرج
 طریقه عمل آن کلینه درین عمل انتخاب بنمایند کوال
 ابط لا در حالتی مرضی لا به پشت خوابانیده و باز در از شش

در نخچه و اما ک حرکت و ریختن خارج بنمایند و تعیین مکنه نقطه
 نشانه لا در حالتیکه جبهه بنمایند اعصاب عضله و ضربات شریان
 لا در محل اتصال شش خارج ابط با شش و اطمان پس از آن احد ش
 قطع بانده ۸ تا ۱۰ سانتیمتر در در کنار و افخ منقار الغراب است و عضله
 بنمایند بعد از آن جبهه و پنج زنبور و غلاف عضله با اعانت میل شیار
 دار منفرقه و در بنمایند الوقت باز و لا انه کسبت کف اول
 بکنه و زدن اجزاء پس از آن با اعانت نکات میل غصبت و کف جبهه
 و دریه ابط را در بنمایند پس از آن غلاف زنبور شریان را باز است
 میل باره مکنه نا انکه شریان نمودار شش پس از آنکه شریان را از
 آورده خود جدا نموده میل شیار دار را از خلف بقدم عبور میدهد
 بر او رکوع و دریه ابط را بالا فرود عمل لیجا اول را انجام میدهد
 تا نیاید و بیان بستنی شریان عضله
 در شش قوتان بازو شش شریان عضله در سمت فوق واقع است
 در شش کنار و افخ عضله منقار الغراب است و عضله و از شش
 در زیر کنار و افخ عضله خولامین و طرف خلف جزو قوتان
 در شش است با عضله سه ریش و جزو قوتان شریان با عضله

فدام عضه در ثلث فوق از این شریان و اعضاء در طرف داخل عصب و سطحی
 و در وسط بازو این عصب و عصبه پنجمه از قدام شریان عصبه ششمه که کنار دافا
 او مجاور شریان محلی العطف بازو) غالباً در وره که همراهه با شریان
 عضه سبب کفک عین نخود شریان نخود) طریقه عمل برابرید از
 نقطه نشانه با انگشتان میس میکنند کنار دافا عضه در لاسین لاسی
 ازین باندازه ۷۰ سانیمتر احدی شفاغ پنجمه در حالتیکه متفرق
 پنجمه جلده و شیخ زنبور را بالا فرقه مشافهه علاف عضله پنجمه با عانت میل
 شیار در انوقت مشاهده پنجمه عصب و طرفه شریان عضه در خلف
 او واقع است سر ازین ساعده برود بازو و منعطف پنجمه و با
 عانت زکت میل عصب و شریان و آورده لایینه پنجمه سر ازین
 رشته نخوی لا از وقت شریان عبور میهنه و با عانت ان شریان که
 مرینه دم دو بیابتن همین شریان دو محل

انعطاف بازو

نقطه نشانه درین موضع کنار دافا و عرض عضه در لاسین است
 که در کنار او باندازه ۵ سانیمتر کفک احدی پنجمه که شال
 نباشه مگر جلده که در تحت ان درین مکان مشاهده میشود
 وره و سطحی سابق که شخص معاون اولاً سجت داخل مایل
 نخود پس ازین با عانت انبر لفاغه ابونور سلا متفرق

بعد ازین احدی ثقبه عانت بیبر پنجمه در حالتیکه سطحی بکار آید
 و بهر حال میل شیار اولاً شفاغه در انوقت با انگشت جستی شریان که در خارج
 ریح عصب و سطحی است پنجمه و شریان که در وره مجاور نخود و نخود پس ازین
 میل از داخل مجاری عبور میهنه و بالقره عمل بستن لایینه مبه مهنه
 هم دو باب بستن شریان و بند اعلی طریقه بستن

ان دو فوق ساعده

نقاط نشانه ادعبار است از خطر شروع میکنند از وسط انعطاف بازو
 و ششیم ثقبه شریان و ششیم ثقبه شریان از مفصل آرنج با به احدی
 فطرح غایبه که بطول ۷ سانیمتر باشد و علاوه شال یک جلده شیخ
 زنبور پس ازین لفاغه عرضی با عانت میل شیار دار شفاغه و شریان
 از وره مجاور پنجمه انوقت رشته نخوی که بیطرف میل سوزن از
 خارج به داخل عبور میهنه و عمل لایینه تمام میسرانده (۲) طریقی

بستن ان دو جزو محتاجی نقاط نشانه بعینه سابق
 یک انگشت بالا مفصل ریح باندازه ۵ سانیمتر احدی شفاغه
 پنجمه انوقت جلده و شیخ زنبور را به وسط قطع مکنند و عمل سابقه
 میسرانده (۳) دو باب بستن شریان نزد اعلا
 بستن ان دو فوق ساعده - نقاط نشانه او

عبارت است از خطر که شروع حرکت از وسط انعطاف باز و منتهی به اربع حشا
 حج است که در این تر از مفصل آرنج با به احدی قطع نمایند که بطول رفت
 سانسط باشد و علاوه شامل باشد جمله وسیع زین پس از آن لغافه عرضی
 با عانت می شود در اشکافه و شریک از در و به مجاورت تمام نمایند از وقت
 رشته نخ را بسط می شود از خارج به داخل عبور می دهند و عمل با تمام می رسد

۲ طریق بستن آن در جفت تختانی
 نقاط نشان بهینه سابق است یک انگشت بالا مفصل حج با اندازه ۵ سانتی
 احدی کفاز بنمایند از وقت جمله وسیع زین را به وضرب قطع حرکت عمل باقی
 لا جرم می رسد (ع) بستن شش باین فن در اسفل (ا)
 طریق بستن آن در برهه فضا زنده اسفل نقاط نشان واقع کند در وسط
 خطر نه ایند اسکلی از سطح قد امر زایه فوق کمره و منتهی به در فایح
 عظم عصب شکانه در اینجا احدی با به طولی از ۹ تا ۸ سانتی متر
 باشد و با به بعضی انگشت در باین انعطاف از واحد کفاز
 نمایند شامل جمله وسیع زین و غلاف لیفر باشد پس از آن عضلات
 در بنمایند بعد ملاحظه شود عصب زنده اسفل در طرف خارج آن
 شریک قرار گرفته است و وقت شریک را خارج نمودن رشته نخ را
 از خارج به داخل عبور داده و عمل با تمام می رسد طریق بستن آن
 در جفت تختانی بعضی انگشت در فوق عظم عصب احدی
 کفاز بنمایند شامل باشد جمله وسیع زین را و عمل با تمام می رسد

از عتاق سانسط باشد پس از آن غلاف لیفر قد امر باز و بسط می شود در
 بلا فاصله در طرف داخل و تر عضله قد امر زنده اسفل را قطع بنمایند بعد از آن غلاف
 عروق را پس از شریک را از آورده مجاوره هر کجه و عمل بستن با تمام می رسد
 یکنه بستن شش باین فن
 شرح شریک فن در این امکان از مجاورت رباط نی پاس و منتهی به
 جلغه سیمی عضله مقربه که در اینجا موم می شود شریک تحت کبر شریک فن در واقع
 است در امثال خطر که تقریباً ایند اسکلی از وسط فوس فن در بعضی چهار انگشت
 در فوق بر آمده کمر سیمی عضله فایح واقع است در کنار دافا فن در
 می شریک این شریک در تمام امثال نخ مجاور است با عضله ضیاط لقمه
 بالکن ر دافان در وسط پوشیده شده از این عضله بالا فرود در آنها در تحت
 کنار خارج آن عصب دافا صافی هم می رسد این شریک را تا حلقه سیمی عضله
 فایح هم چنین پوشیده شده که از این غلاف لیفر و در به صافی هم تقریباً
 مواز با شریک فن در است طریق عمل آن در فوق فن
 با به سابق لا برد فن در در لکنی فاصره منعطف نخ و عضله ضیاط لا
 که شریک فن در کنار دافان قرار گرفته بنمایند پس از آن بعضی حج
 انگشت در تحت رباط نی پاس با اندازه ۹ تا ۸ سانتی متر
 کفاز بنمایند از وقت کنار دافا عضله ضیاط بطرف خارج مایل

کجه نفاه میدارند و با کجه اضایط پنج زینور و غشاء لیدر با عانت مهل شمار دار
 قطع مکنند از وقت از طرف خارج کنار دافعه عضله ضایط مشامه میوه
 شریان لا صوق است با دریه فخذ جوار و رخم بعد ازین با عانت نوک میل
 شریان از غلاف عروق مخرجند بجا رانده عمل بستن شامل شریان عصبیه
 نه در سمت خارج و اندک بطرف قدام قرار گرفته است پس ازین میل
 داخل میمانند این عصب در ریه و عمل الحام میبندند
 طریقه عمل آن در طرف تحت

نقاط نشانه واقعند در ریه و خطی که از آنجا میگذرد از وسط فاصله واقع
 است با این مفصل عانه و نوک قدام و فونان فاصره و منتهی میشود در جزء
 خلف و دافعه فخذ در معاینه خط با اندازه ۹ تا ۸ سانتیمتر اعداد
 شفا و میمانند که آنها مختار آن واقع بشود در وقت لایع کتابینی
 فخذ از وقت مخرج میکنند بطرف دافعه عضله ضایط و باز میکنند با عا
 بیطور غلاف عروقی و عبور میبندند سوزن لا از طرف داخل
 سمت خارج و عمل در این موضع فخر میمانند مگر در وقت لزوم و ایام
 بجهت این عمل میتوان و خط فخذ را انتخاب کرد
 بستن شریان تحت کبه

بستن شریان تحت کبه ممتد است از حلقه مغز به ششم تا گذار فونان عضله
 بطانه طریقه عمل آن نقاط نشانه واقعند در ریه و خطی که از آنجا میگذرد

بین زاویه فونان و زاویه تحت شکل لوز و حاصل میشود بجلطه عضلات که
 بنا میکنند کوال رگبه با اندازه ۱۵ تا ۱۲ سانتیمتر اعداد شفا
 میمانند که شامل نباشد مگر جلد پس ازین مخرج میمانند و ریه صاف خارج
 و با کجه اضایط مشامه میوه این عمل مگر مخرج میمانند و در صورت لزوم
 بستن شریان فخذ را چه دارد هضم لیکانوس شریان
 قدام قضیه کبر کسح استله و معاینه شریان در ریه
 خطر است از برآمدن محل القصر عضله قدام قضیه کبر تا جزء وسط
 بین خط اساق ممتد است در سه ربع فونان این شریان و الا در ریه
 تابع است و عصب قدام قضیه کبر است در ریه و حشران واقع و قدری با این
 شریان تقاطع کرده در قدام آن متمکن است در نصف اساق این
 شریان در فاصله سلوا که عضله قدام قضیه کبر و باطل مشاک اصابع
 لا از ریه جدا نموده متمکن و در نصف تحتانی میان عضله قدام قضیه کبر
 و باطل مخصوص بهم است طریقه اجرائی عمل لیکانوس
 در این شریان لیکانوس شریان قدام قضیه کبر در وقت
 و ملت تحتانی اساق مخرج میمانند (ا) در ملت و ط
 نقاط نشانه خط است که از گذار فونان عضله صغیر تا جزء وسط فاصله
 بین حشران اساق ممتد است با ریه بالشت در کوال تحت کبه در ریه
 قرار داده و با ایستادین

قاع لایه در ساق منعطف غایب پس از آن جراح در طرف و حشر با می جروح قرار گرفته و جلد را
 عمده نخه شفا در بطن است ساقی مگر که فقط جلد و نسج زین را فرا گیرد اما ش
 غایب در منتهای تخاف شکاف تا به که جدار سلول فاصله بین عضله قدی
 ساق و باطن با هم لا تقصین غایب این جدار را از تحت البوق شکافند و در عضله
 سابق الذکر را با استعانت بسیار پس از آن هر کوه و غلاف عروق را پدید آید
 (عصب در جانب و صر این طرف واقع است) شرا نیز از هم در به با یک
 جدا کرده در سماز با عانت سوزن بخور در زیر آن از حشر با انس عبور دهند
 (۲) در مثل شفا تا - فقط نشانه خطی است که از مرکز شریان
 و صغری تا در خط فاصله بین جاده ساق عمده جراح در طرف ج
 قرار گرفته شفا بعد از آنکه شکاف غایب و احتیاط غایب که قطع
 برابط حلقه خلفی رخ نرسد و سهولت جدار سلول را منکشف
 نموده و غلاف سلول را شکافند شرا نیز از انس بر گرفته و عصب
 بر لایه در فرود انسان بگذارند هتم بستن شریان خلفی
 فصبه کربی شیخ شریان خلفی فصبه کربی شریان شری
 شریان عظمی قصبین است البته باید پس از آن عمده انا که در ال کعبه
 عمده است که در تحت آن موضع به و تعب کف با آن شریک است
 طریقه عمل در این شریان لیکن این شریان را اعلا
 در نصف فوفا تا و از مثل و طرف آن و بنده شرا

الشرجی میبازند (۱) در نصف فوفا تا - نقاط نشانه در رو
 خطر است و از وسط فضا تحت رگبه تا بمیان و تر از غیر انس عمده ش
 عمل - ساق را بجا است نیم انعطاف و از جهت جرح وضع غایب عامل
 در طرف و صی قرار گرفته علامه ساق نیمه بر زیر بر آمدن انس فصبه کرب
 شکاف به به که فقط جلد و نسج زین را تحت آن قرار گیرد و احتیاط
 کند که شکاف جرد و انس فصبه کرب بر سر مبادا در به انس صغری جرح
 شریک پس از آن به عانت ساق را بر و در آن منعطف نموده و قدم را بجا
 این ساق در آورد و با انگشت انس عضله بطان را از عضله شریک
 جدا نماید و بفاصله ۳ یا ۳ سانتیمتر از لذت آن انس این عضله غلاف
 لایه خلفی را قطع کرده و غلاف لایه قدی را عمیق آن بیسطی برید
 فرود برده و آن را با عانت میل بسیار و در شکافند که در از وقت
 عروق مجتمعا ظاهر که شرا نیز از آورده جدا کرده و لیکن در لایه
 انجام دهند (۲) در مثل و طرح وضع این تحت
 و عمل در آن مانده حالت سابقه است و این جرح قسم لیکن در لایه
 باید در زرف الدم حاصل از فرود فوفا تا شریان خلفی فصبه کرب
 شریک است مهم بستن شریان فصبه صغری شیخ
 شریان فصبه صغری شریک است شریک است شریان عظمی قصبین است

عمل نقاط نشانه در رد و خط است که از زردالت تحت رکنه تا جبهه خلف
 و از آن طرف منتهی شده باشد بقاصه یک انگشت در جهت انحراف صغیر و مواد
 بان شکار به همت که جبهه و نبج زین را فرا گیرد و کنار جبهه عضله تورم
 و ضربه را که عضله بطولاً در تمام و کمت جراحت خارج بقصبت
 ۹۰ سانتیمتر بینه معا و بنی اطراف جملات لازم در منزه و جراح
 سزایند بر کتف و میل خورند از آن روش داخل کتف عمل با انجام رسانند
 دهم بستن ستران قدی نخ و نقطه نشانه
 امده استرانی قدم خطر است که از وسط فاصه بینی و حد به ساق خارج
 و بجزء خلف اولین فاصه بین عظام مژگن متوجه عمل
 مریض را در طرف راست وضع نموده بالجابج است در آورده و در
 امده استرانی شانه بطول انگشتان است تا بنیه سزایند قدی
 بر در ساق منعطف تا بنیه ستران با معرفت تابع محض غایبان
 خلاف انمالا سترانی از آورده جدا کتف و عمل بقصد الجرح دارند
 طریقه ستران بطله السوا - عمل السوا عبارت از است
 که ستران مخزوف الدم گرفته به در خصص دهند مانند غشاء
 داف و وسطی آن با جزو ملتوی با تمام کتف و باره شوها لجهد
 این کار با به سترانی با بنس با بنس گرفته و انزال است
 مثل کتف که سترانی بر در خصص به بنس طریقه

طریقه ستران با سوزن این قسم طریقه ستران
 با عانت سوزن بیا که از هر طرفی ذیل جرح است که با معرفت لا با سوزن بخیم
 کتف بطول رکنه ستران بطله سترانه در جنبه فشرده و منضبط کتف با کتف
 سنجاق بخیمه از خلف ستران در میان لحم مجاوره بجهت و انزال از طرف دیگر
 بقاصه یک سانتیمتر بدون آورده و بابت ریمان یا مفصل است
 عمل لامسه در جنبه صلبی انجام رسانند جزو سیم - دو جراحی
 عملی - جراح عظام است از تمام اعمال که در بدن انسان مجری
 میدارند عمل جراح عظام است و مکانها و بعنوان علاج با ممله الا است
 معمول میدارند اعم از آنکه جراح افراسابقه الاتصال لازم مفصل غایب
 و انزال فضل نامنه) با افراسابقه الاتصال مفصل غایب (وصل و بابت
 مژغرز بن لا خارج کتف (اجرام) یا بالفرغ جزو مفصل الجراحی
 جزو طبیعی وضع غایب در انزال الحاق نامنه) در این فصل شروع
 بقطع مژغرم فقه اولی دو بیان قطع
 قطع عبارتست از فصل که بطله آن مژغرز از عضو با تمام عظام
 از بدن جدا نمائیم و عمل قطع یا انصال است با انفصال
 بعضی از مفصل است یا از انهم قسم افراسابقه قطع از مفصل با جراحی
 مفصل نامنه

دل دو مواقع قطع قطع آفرین نه پیر طرح است مواقع عمومی ان
 عبارته اوله لک عرضی دیگر زین عنوانه نحوه مثلاً در غانق ابا بر موعده
 و خطر و احرار از نایب باشد اما در صورتیکه حیات بدون قطع عضو مستم
 نکره مثلاً در صورتیکه دم ریز از مصروف با نفعش ریزند باشد تا لک
 آنکه عضو بجز شکل داده و علاج نایب بود بیفایده مانده باشد و بتوان لولطه
 عمل قطع انجا بجز نیک در آورد مواقع مخصوصه قطع
 قطع اوله لایه در مواقع ذیل مجرب است (۱) اوله مرکه عضو لولطه کلوه
 نوب با بسبب فوّه خارجه دیگر کنه شده باشد در این حالت سطح
 شکر از عضو با مانده اغلب زنی بیفایده است و نیک است و اجزای
 لینه مروض و عظام منجز استواء خرد شده و اغلب کالک العظام
 در حواله ان موجهه و جلده هم کافین است و بنوانه تمام سطح این جراحت
 عظیمه مستعد نماید (۲) در صورتیکه اصول عمل او رده و در این
 عضو معالج مخرج شده باشد و لیکن از رنوان مجرب است (۳)
 وقت است که شریان عمل باز و بالان کسیده باشد و استخوان مجز
 شده جراحت حاصل شده باشد و با فوّه شکر در این ایام جرح
 طریق جراحت بنه صند عضو منکشف شده است بنایه در کسری
 الک لک مع الجراح قطع اصلا مجرب است که در صورتیکه اجزای
 رضوه مقتضای نونه (۴) در صورتیکه مفصل مفصل
 مفصلیه و عظام عضو در نیک با جبهه بن موعده

دو بیان قطع ها واسطر

این قسم قطع در حالات ذیل مجرب است (۱) عضو غانق ابا
 شده باشد (۲) نزف الدم کثیره حاصل شده باشد (۳) در عدد کثیر
 از امراض موجب اختلال است عظیم در تغذیه مریزند مثل اولاد غانق ابا
 و شفا نوسان اعضا تا ما بعضی اوقات بقیحات عظیم و فوّهات المته
 المده تالی در اغلب اوقات بقیحات مفاصل بالافره لایعاز و آینه
 غیر طبیعی و طومر عظیمه اعضا

قطع های ثانویه

این قسم قطع لا در حالات نفعش ریز معمول مرادند چون با نه
 بپرسه عفو منظم شود نتایج نیک از ن حاصل کجه بک قسم دیگر از
 اعمال قطعیه قطع است در میتوان بقطع با شکر موعده و
 به بویطرن انماله قطع از رنوان شکر نامیده است مثلاً در صورتیکه
 وجه شکر به غیر منقطع در عضو باشد سبب حقیق انرا نتوان نیت
 یا در حالت عضو منکشف و قابل اجراء است انرا قطع

دو بیان مواقع قطع

مواقع قطع کلیه حالت ضعف فوّه و المرسا شده به عارضه سر از نرف
 المراسه کثیر و نیز سوء مزاج محقق الفوّه از قبل سوء مزاج

طی بر کوما و در صه تانبه و نالک سینه و امثال اینهاست و نیز از جمله
 مواقع قطع مرض البوی نیز شدن بول و مال و برایت و بالافره امر
 عضویه فلت و عز است که همیشه ملاحظه این قواعد مفصله را بنمایم
 در حقیقت نتایج عظیمه خواهیم داشت و بنا به قول موسوی پهلوت
 لا و اموشی که گفته است نتایج اعمال قطع در باب حیوات
 مناسبت با زمانه که عمل اختیار حرکت مثلا که عمل قطع
 در غیر حالت بعضی ریه یا غایب یا مجرور باشد باشد و نه بر ضعیف
 لاین زبان منظم کنه محققا از مرکز امر از توان بود
 و بیان موضوعی که جهت قطع باید انجام داد
 هرگاه موقع قطع حاصل و محقق شده باشد هر قدر ممکن است
 از تنور بدن هر شرف قطع نماند و بجای آن از عضو لا
 شوی یا این شریزه بهتر است که در بعضی مواقع مخصوصه
 ابتدا با به تمام اجزای او قطع لا برداشت و بنا به بیخودت از
 جزای او قطع شریکه قطع نگاه داشت بر امان قدیم
 بران بودند و در بعضی حالات محض ثابت و استقرار است
 عاریت لازم است و عضولا از ان فوق موضع ما و ف قطع بود
 در این ایام این قاعده را بنا به مراعات بخود زیاده که هرگز
 عاریت لازم باشد ترتیب توان داد و با طریقی

لا که جهت قطع انتخاب حرکت هر قدر در سر از تنور بدن باشد بهتر است
 و در صورتیکه علاج قهار باشد این قطع از مفصل و قطع که نزدیک تر به
 تنور بدن و ط از اندام باشد باید همیشه قسم اول را ترجیح دهد و در
 طرفی نامده ام این قاعده در اجزای مختلفه ریه این ملحوظ است که
 مفصل بین قدم و ساق و بین الشاق و الفخذ در این عمل
 از اندام لرزه تر به تنور است و ط اول خطر آ و بنا بر این بر قطع
 از مفصل رجمان دارد و بیان آنجا از زمان
 از حیثین زمان اعمال قطع را چهار نوع منقسم نمودند قطع ای
 اولیه و متوسطه و ثانویه و نیز قطع اولیه و ثانویه و اولیه و ثانویه
 اولیه و ثانویه و نیز قطع اولیه و ثانویه و اولیه و ثانویه
 قبل از عروق مجاری و موضع و عمل است یعنی تا عمل است
 از حصول جلاص تقریبا هر قدر اندام بقطع شود نتایج آن همیشه
 بهتر خواهند بود و ط در صورتی که موضع مجروح بجای و حالت ضعیف
 رو داده باشد چنانچه آن حالت در عملات حاصله از کتول
 عظیم حاصل شود باید عمل قطع را بتعویق انداخت تا این حالت
 زود زیاده که عمل قطع مجروح ضعیف حاصله از آن

نزیه بر حالت سابقه عرض و صفت رجوع متی و حرارت با جز مجروح
کافراست چند ساعت تا مثل غایبه در این حالت تا آنکه نبض محبت
اجرا عمل و فتنه است و اعراض صبا بنیه و دوران دم مستقر کرده
قطع با متوسطه اعطای اندام با به سر از عرض خارج مرماجهای تعقیبی
ریمی با پس از نزف التواء شده به جرم میانه سابقه برای از قطع
با متوسطه زهر مستوحش بوند و در این از منته لولطه ا
سعی نه بدی بطریقی جبهه از آن دیده شد است پس از کندن
این زمان چند عمل قطعی که در زمان تیغ و امثال آن مجرب است
قطع از آن به و ناله خلاصه بود

و فایده که قبل از عمل باید ملحوظ داشت
باید قبل از عمل تمام لوازمات قطع و جراحت بند را در دست
وضع نماید موافق تفصیل ذیل (۱) آنگاه که طبع زاری
طویل و طناب (۲) کار و ارفطام مختلفه الزمه و الشکل ۳
چند جافتی بر طرف ۴ چند آره با میغیاری ۵ بیستی
سه و چند مرفاق و کار از ابزار فطاعه ریمان جهت لکانه
در شانه رود و با برسم السید فیک زده و غیره و مختصراً
تمام لوازمات جراحت بند مرصع و بیوشی و
و علاوه بر این معاونین را و ادوات و اعمال مخصوصه
معین نمودن با مواضع کلزم و کله که امیله

فوائد عملیه اولین ملاحظه که جراح در عمل قطع باید ملحوظ
دارد این است که مقدار کاف و زهر بر از جمله و اجزا
رخه لا جهت شرطی و عظیمه نکاهد و در لولطه ان بتواند
پس از عمل اجزا منقطع را به جهت مخد نامیه و این عمل لا بقواعد
عده به مرز آن مجرب است و ملاحظه صفا فاعله در این با معمل
است با فاعله هر دو در فاعله فطوعه و سایر قواعد دیدیم
در این ایام معمول است جراح کار و دی که مناسب قطع

است در آنکه پس از آنکه سطحی کوبه در دوران دم منقطع شده عضو را
تا التدریج و عمود بر محور قطع کند اولاً جمله و پنج زنده و شش
به برد تا ما غلاف لیس و طبقات سطحی عضله را قطع کند آنگاه
طبقات عمیق عضله را با اجزا استخوانی با به بریه جهت
و شیخ متعلقه بان با به عامل دفناً و دست خفله و در حول بعضی
در زله از قسین از جمله در قدام واقع است شروع کوه
آنگاه به در حول عضو زده و پس از آن که یک دایره تمام رسم
بنقطه شروع معاودت نماید و معاونیکه جزء نزدیک به بند
جمله آنرا بجانب فوق منقبض نماید و در همان جایی
در مساله و باز معاونین بجانب فوق آنرا مشای

از قطع تا طبقه عمیق عضله انبساطی ظاهر که در جرح اول با به بطور قطع
 نایه که ضمیمه عظم نیزان بر یک سو بر زنی دست راست با بعضی از اجزای
 و هم از عضلات که میان عظم واقع است و نقاط و اتصال نیز می
 بان عظام دارند قابل نیستند در حین عمل آنها لا یجاب فوق بتوان
 شده فاعله انبه در اجزا جلده و قطع بعضی اجزای
 کنند و بعضی قطعه محدود کنند پس زنی طبقه طبقه قطع
 تا استخوان وضع دیگر کار و لا از خارج به داخل و بر وجه از فوق
 به تحت بر نه یعنی اول اجزا عمیق را بر نه تا به اجزای سطحی برسند و
 جهت بریدن قطعه میتوان تمام نقاط مختلفه محیط بعضی
 اجزا را محسوس و لرعوی با به عمل در بر زنی مجرای استخوان عضلات
 و لحم در آن جا بیشتر است پس زانکه قطعه سطحی را بر نه با به بطور
 هم و او را اجزا جلده و عضلات طرف مقابل را بر نه و پس زنی
 در حین جرح از نما و این قطعه سطحی را لا یجاب فوق کنند و نکات
 استخوان را بر نه که بخوانند عمل را بطور قطع مجرای دارند با به
 قطعه نایه را هم مثل قطعه اول بر نه یعنی اجزای رخواه و لحم را
 طرف مقابل قطعه اول را جهت ساختن قطعه نایه بکار بر نه
 پس ز قطع استخوان این قطعه سطحی را در فاعله مثل که با هم متصلند
 و به جهت میتوان آنها را بهم ملصق و متصل بجز سابق

در قطع تقریباً عصب طرز عمل دائر و لا اضا بر رفته و چندین دلیل
 بر رجحان آن در دست داشته اند اما انبه و بعضی جراحت در این
 نوع عمل کمتر است بالنسبه بعضی جراحت طرفیه قطعه ۲ انبه در قطع
 دائر و موضع تنایب طبقات مقطوعه منظم خواهد شد و به نین و کله
 در حین التیام اجزا شایسته ملاقه واقع میشوند ۳ وضع اثر نرم
 در قطع دائر و بهتراست زیرا که در وسط واقع میشود و به نین سبب
 کمتر در موضع کشش و صدمات است چهارم در انبه این نوع عمل
 جهت مبنی را صحت تر و کم تر است و در این ایام چنین معلوم شد
 و همه این دلایل جز دلیل آخر است اصل است و فقط قطع است
 یا در قطع جلده است نتایج آن از همه بهتر و افسوس است فاعله
 (در نظریات) زیرا که چنین معلوم شد است که در حله سطحی عضلات
 به ریح مستقیم شجرت است و تحلیل میروند پس فاعله جهت حفظ آنها
 و نیز آثار جراحت که طرف و نایل باشند محل نیز بر زنی با استخوان
 زخم که در مرکز عضو واقع شوند پس محض این ملاحظه است
 در عملک المان تقریباً همیشه مخصوصاً در قطع ساعد و با
 قطع و قطعه جلده را بجز میدانند که قطعه اول فوفا

و عظیم ترین از قطوع نمانند است در میان دو بقی که پس از
 عمل قطع باید ملحوظ داشت
 اول لیکاطی پس از آنکه در مویه لایق با قطعاً
 استغنی مغزی در باب اسید فیک داره و در حد باب اسید فیک
 چرب که بماند برداشته بایه باب فاطر اجزا مجامده جمله
 شست و شو داده نیز غایبه پس حترال مکان در انقطاع جریان
 خون بگوشند عروق یعنی آورده و ستر این که حجم
 در رگ با به قبل از بازگشت است اسرارش لیکاطی
 غایبه و بسیار اتفاق می افتد پس از لیکاطی و باز
 نمودن آلت اسرارش نیز عروق عمل در مویه از زمان
 انساج مخصوصه اعضا است و قطع نموده اند از زمان با از
 استعمال آب پیچ اسید فیک دار با لبطه استعمال ترشح و آلتی
 اسید فیک است در زرار و یا از پینه نگاه داشتن
 عضو منقطع هرگاه لیکاطی با برشته اسرار معول
 داشته باشند سر رشته را در درون جلافت بگذارند
 و لا با از رسم مجربش بایه ستر انزال در مویه مجامده از
 این جلافت ثابت غایبه و اغلب زاده

نرالا اجزا غایبه پس از بسن عروق و انکه نوزاد هم
 عفا به جراحت در باب نزدیکت بخش اجزا رضه و بایه و
 عین البیام و تیغ و لر در این از من این اختلاف بکار بر داشته شده است
 و همه جراحت منقولند با عانت نه بیزه عقی لیکاطی چندی
 جراح در ان تغیر عمیق و تفکیک نموده میتوان تقریباً عمدتاً با اولین
 البیام جراحات المعالجه نه بیزه عقی لیکاطی قبل از عمل مجری
 داشت که از اطراف موضع قطع را و اسباب جراحات و در هنگام
 عمل موضع را با اسید فیک بشوید و در وقت اره کردن هم بپاشند
 تا آنکه در موضع عمل از اسطکاس آره با عظم مقطع لوله حرارت نگیرد
 و عمل تمام شد در کمال وقت از لیکاطی کند تا جراحات را با کمال
 درقه را بر سبیل شرح مجرب داشته باشند و به با عانت بخش
 و یا غایزه با هم متحد متصل غایبه و در بایه حیات و تغییر در جاک
 در اطراف جراحت گذارده یا آنکه بتوان در انجا در ناز و الماس
 ساینده اطراف داخل کرد طول در ناز بنایه با طول جراحت
 بماند و بر حسب لزوم انرا با عانت بخیمایه رسم مستحکم
 با محول سه در حد اسید فیک مجدداً شستنی غایبه پس از
 شستن با کاغذ صغی مبلول در اسید فیک وضع غایبه
 و بالینه ضد عفونی بشوید و تغیر بگذارد

وحرر المفضل ودر بجهت از نه امیر لا فراموش نکنه لک طرف مذکور
لا مجر و اشکنه و نرف الدم هم منقطع شد لازم نیست که بعضی
نمانه مکرر قطعها بسیار عظیمه با دامنه شرح طریقت خون
الگو زهیر باشد علاج در شبانه روز اول بکند بمانه لیکن سی
ازن زمان نه بدید علاج تا نوز که مجر و اشکنه از ۱۰ تا ۳ روز
بگذرانده بمانه بعد از آن هر روز عوض نمانه هرگاه جراحت لابلطه
نه بدیدضه عفونتی تمام بایه بیه بزود تمام دره تا اثر لا بیرون بیا
ورنه چنگ در اغلب قطعها طریقت شرح از جراحت چندان نیست
لذا جراحت نه لا عوض نکنه مگر از ۳ الی چهار روز و اولی فقط
بر حسب لزوم محض تبدیل و نفوذ دره تا اثر معلوم مجر و اشکنه
لجر در این حالت به دن عفونت شفاء یافته و دریم هم کم و اولی
هم متناقص و قطعات جله به هم متصل بودن طبعی شده
بعلاوه سطح بر حیه هم آنکه با هم متحد و ملتئم شده لذا بالذمه تر
متناقص شده و به دن کوه و متقی شده بنهایل به طریقت قریق
و قلیل هم میگردد و به دن شقیق در بر شفا بیا به جله حله طی لا
با کربن اسید البسی مغوسی در اسید قریق که در صده شومند
اختاب از حرکات عنیفه و قوی بمنهم و جنبه الایز بصولت
بیرون بیاورند و از جنبه سخن دستکم بمانند بلا نیست بیرون
آرنه و قطعها اطراف مانده جراحت نه لا دامنه

در شرح ابیه است جراحت نه لا عوض نمانه و در صومیم نامی از روز بدید
بگذرانده بمانه این قولها جراحت نه لا بمانه به مجر و اشکنه مکرر در جراحت
مخصوصه لک قطع اولی یعنی در این ساج سالمه غیر منقضیه عمل نموده شده
و در قطع لک تا نوبت با متوسط رشی و اکثر لایع العفونیه بر این شرح و
رو در این صورت جراحت لک بمانه بایه باز گذارند این قطعه ای
قطع کربنیکه و منقبض شده چندان نیست بزنده و در این حالت اثر
میتوان چندان دریم کسش و در جراحت گذارنده و لابلطه ان لکما حلول
اسید قریق که در صده یا محلول همی و لایع العفونیه که بمقدار دره تا با نوزده
در صده موضع ار سر و انده محلول تا نوزده تا از اول است

تبصره

(۱) هرگاه بغا زون ضعیف علاج نمانه) بعضی خون و عفونت مرصخانه
و حرکات نفخ محفوظانه) ۲) تا اثر وضع معلوم است از حصول حرکات
عارضه شقیق لابلطه عناصر مرضه ایست با هوای مجاور در جراحت نفوذ
نمانه) ۳) هوای مذکور با جریه و بعضی شرح جراحت نه لا
سبب مولد ذره بنه مرضه ایست ۴) و در هوانه) ۴) این اجسام
ذره بنه تجزیه نموده و موجب اثر مخصوصه که گفته و مخصوصاً شده است
عمل آنها در ریم است و رقیق است و بالعکس در ریم غلیظ
ظاهر نتوانه شده) ۵) به لایع العفونیه

عبارتند از اسپه فیکت و اسپه بیکت و اسپه بیکت به فرم سولیمه ایی و غیره
 و کهن و امثال آنها العنق طالع معلقه مفره ذره بزرگ تمامها
 مضمحل و منهم نتوانه نحو و ط فقط انما مفره انما لا بر طرف نازده
 اصل در نازن ضد عفونی لرفع العفونه بلیت بلکه شرط اصحاب اعمال
 نانی نزد و قیق نه بپیر است و بدون وقت کامله ازین نازن
 نبال ضعیف است چنانکه بنا به بلکه بچشمه نماند از این جهت طیب
 خواه در بعضی خانه یا خارج معالج باشد بایه معرفت باین نازن
 داشته و این معول دارد زیرا که اغلب در پیش روی لبطه طهری عارضی
 و تکلیبات بر حیه لاکت رود و همه لکر چه هوا محیط عا النظا
 بسیار نیک و غیر مضر باشد و تقریباً تمام مجردین بجرافات
 خطیره جانشان در دست طیب است اول دفع جراحت است
 برنده و لا جراحت در آن تعفن را حاصل کند بلکه اغلب ممکن است
 لبطه نه بپرنیک جبهه و غیره فرود و جهت این کار باید دانست
 رویه الطیبیه در در دوران روئیه لذت شایسته
 پس از آن جراحت را با محلول مائے کلور فرود زنگ ممتد و صده
 شده و از آن رسی شده به بدن نماند لکر بساطت
 این نه بپیر رفع تعفن جراحت نشود و بدین طریق عمل
 جراح است

(۸) جلاحت بنه ضد عفونی بنا به و جراحت عفونی کثیر البرم مجرب است و بهتر
 است در این حالت در ناز معول داشته رشت مد به نحوه پس از آن جراحت
 بنه بلا فقط بالخور و تیزب معول دارند ۹ اطفا سبوت لزاویه
 اسپه فیکت مسموم کردن و محض همین ملاحظه است با به لطف فانون
 ضد عفونی با سایر ارباب لرفع العفونه معول است و ط مسمومیت منگی
 نادر و اغلب لذر شدت به محلول اسپه فیکت در رو بجرافات نازده کامل
 (۱۰) علامات مسمویت فنی که از قبل قبل از ضعف شده
 عارض شد و حده منقبض شود و لایق قطع فی حاصل و عمر النفس
 شده و سیلان بزاق عارض کویین بول سبز و سیانگ درجه حرارت
 بدن نازل و گاه گاه هر منبر است کنولین حاصل رود و بی
 ضعف و بیخوشی است بلکه ممکن است لبطه تعطل
 رود و همه بجز ظهور اولین علامت مسمویت بایه اویه و مایه
 فیکت لرفع نحو و جراحات لآب فاستر رسی نماند و حرکات
 نیز معول دارند (۱۱) بیخوشی بنا به بدون نه ابر و اجنابات
 ضد عفونی و دست بجرافات نازده نژوده و دوران کاوش
 نماند و در هنگام جنبک جراحت لایه و ناملن بالغمضه
 و بیان عوارضه

ممکن است در وقت علاج جراحات و زخمها

داخل است و طبیب در حین علاج حلقه چینه بنایه غفلت از مریض نموده و از حالات
در مطبق بنامه چون این قسم مریض زبانت فقدان یا که از اعضا خویش
زیاد دل شکسته بایه بکلی غفلت از آنها نموده که هر جراحتی خوف از
دانش از استوار آلت اسمازش و بواسطه رجوع خون بعضی مریض
المقطع با تمام بدن مبادا امثلاء و مور در درون بدن رود و در
دلر بایه دانست که این مریض بر اصل مریض است که هر
الاف خنجر مخصوصاً و قشر آلت اسمازش مستعمل نشود
بجهت زایل آلت موجب هلاک گردد و اول کاریکه بایه جهت
رفع این نزف الهم اوست که بواسطه کثرت پریا که رنگت و
ضعفها پریاچ و منصله و خلق شده و عرفها سرد و غریب است
پس آنچه این است که بواسطه بطریکیه پریاچ را کم و البتہ کم
شما بدن را کم نمائید و جهت اطرا از حدوث انور و مانع
سر را بوضع افقر در آورند بالا فرود نه ابر حرکتی قهوه غلیظ
بسیار کم شراب قوی شایسته اطرا از زینت خنجر جلدی
اطرا دروغن کافر جهت حرکتی قهوه غلیظ و آنه که در بعضی
و صغیر و بدن سرد و عرفها سرد نیز حاصل

رویه رود و مهند غیر علل نزف الهم مملکت که اغلب در مریض
جنین و پس از وضع حمل عارض میگردد حاصل کرده بایه نیز پریا
مخصوصاً بواسطه اینکه تقریباً تمام خنجر باین طرف مریض مریض
و این نیز پریا شد از عمل انتقال خون در بدن واحد صحبت
حصول آن اطراف با هم با نوار الی اسمازش مانند نوار آلت
اسمازش را چینه ماعت حکم به بنید و اطراف و مشور است و مانع
دو میان عوارض خود که مخصوص باینها و طبعیه آن

در حلقه چینه تمام زایل است و عوارض متعارفیه جراحات در زمانه و
علاوه بر این بعضی عوارض است مخصوصاً بیشتر در جراحات قطعیه
حاصل کنند از جمله مریض عصبان و کثرت از لذت بسیار ناودند
بعضی دیگر ورم و بعضی مریضانه و سود مزاج ریز است در زمانه
و هنوز نه پریضه عفرت معول نشود زبانه شیوع دانست ورم
اغلب بصورت صمغ ظاهر است بعضی وقت در لایح
سلبه خنجر جلد باین المعضلات عارض شد موجب بایه
و مل اسطحیه یا عمیق مریض و کاه ورم به آورده
سراشت نموده موجب ورم و ریه همیشه که خنجر سود مزاج ریز
بسیار خطر همیشه نزف الهم تا نرس

یک از ترکیبات عمل جراحات قطعی است باید با عاند فشار و ضغط
 حاصله از آلت اسما را بر آن قرار نموده یا آنکه عرق خود تراشیده
 در آنجا محلولی با طریقی که با قدر در فوق حلقه حلقه شگاف
 داده شرازیله عربان و در این موضع آنرا با شکر به بندند
 و نیز ممکن است در جراحات قطعیه فشار عظم رود و در این در
 صورتیست که درم بسیار شده به تضریح با غشاء مغز عظم
 سرایت نموده پس زان در این اغشیه تقبیح حاصل و درم مابین
 غشاء و بیج عظم حاصل شده صورت فسی و انقطاع روابط
 عریقه زودنه حاصل مولا لازم لغتیه استخوان لذ و این معنی
 باعث شود استخوان مانند حبله سی از بعضی تقیحات
 منزه بولبطه انقطاع در لان و عدم تغذیه ناسه بجهت
 زود این قدر عظم کام بسیار محدود است و در این صورت
 قطعه متبقیه شکل حلقه جدا شود و نیز کار انقباض افتد
 و ضعیف گنده شود و جراح مغز عظم متبقیه رود کام این
 آفت با هم گاه منفرد عارض شود چون ضریح از عظم جدا شده ممکن
 است زود بر سطح شده باعث حمل قطعات عظیمه ناسه را
 و صورت تقبیح گشته با جبار زو صبر اصوات کند در تمام مدتی
 و جهت مزاج ان قطعاً لازم است العین صریح با طریقی

دومان قطع از مفصل

فوق این قطع از اندام و قطع از مفصل در جراحات حاصله از انماست
 در قطع از مفصل آفات عضلات کمزور و اسانات لیس و در
 بیشتر است مرکز جراحات و قطع از اندام عبارتست از سطح استخوان
 و مغز آن و جرح کفیده و در قطع از مفصل مرکز جراحات سطح غضروف
 مفصل یا حفره مفصل است و در این حالت قطعات لحمیه سائز
 جراحات با به بالنسبه بزرگتر بگردد و در قطع از اندام سطح جراحات
 صاف تر و سائز تر و بنا بر این عظم تراست و جرح خواسته باشد مختصات
 جراحات اندام میل در قطع از مفصل نیز به است آوردن و مخصوصاً
 جرح خواسته و قطعات سائز به ون باز بخون مغز استخوان زود
 از لقمه زودنه با به فقط غضروف مفصل لایبریه و در قطع از مفصل
 با به تمام احتیاطات قطع اندام را منضمه را شکر و مال
 و اغلب در قطع از مفصل معمول است قطع بقطعات بعضی

طریق قطع سلامیا از مفصل
 شیخ در انما فرومان سلامیا اول حفره صغیر است که در تمام
 مفصل در ان قرار دارد و طوی مفصله بولبطه رباط
 و در رباط طرف شروع و در نکات سائز شده اند

در این قطع از اندام و قطع از مفصل در جراحات حاصله از انماست
 در قطع از مفصل آفات عضلات کمزور و اسانات لیس و در
 بیشتر است مرکز جراحات و قطع از اندام عبارتست از سطح استخوان
 و مغز آن و جرح کفیده و در قطع از مفصل مرکز جراحات سطح غضروف
 مفصل یا حفره مفصل است و در این حالت قطعات لحمیه سائز
 جراحات با به بالنسبه بزرگتر بگردد و در قطع از اندام سطح جراحات
 صاف تر و سائز تر و بنا بر این عظم تراست و جرح خواسته باشد مختصات
 جراحات اندام میل در قطع از مفصل نیز به است آوردن و مخصوصاً
 جرح خواسته و قطعات سائز به ون باز بخون مغز استخوان زود
 از لقمه زودنه با به فقط غضروف مفصل لایبریه و در قطع از مفصل
 با به تمام احتیاطات قطع اندام را منضمه را شکر و مال
 و اغلب در قطع از مفصل معمول است قطع بقطعات بعضی

آنها فوفاقی استامیت هم از قدم جلغف سطح و داله و لقیع است
 و بلطه سوا که از هم جدا شده اند و با آنها محتاج سلامیات
 اول و داله بکبره است از قدم جلغف سطح و در حقیقت انعطاف
 طولی از طرف انبساط است منهدم کعبه است مفصل میان
 سلامیات هم و هم بعینه مانند قسم مذکور است و در قدم
 سلامیات اوطار عضلات قابضه در خلاف مسیر و سوز واقع
 و مخرکند و این خلاف بسیار سخت و محکم است از خلف اوتار
 و اطم نیز که همین قسم است و مخصوصا این اوطار و طرف
 واقع کند مرکبات آنها بلطه انصاف عضلات بین العظام
 محدود و کعبه است این عضلات در سطح خلف سلامیات
 اول منقطع شده و اندک منقبض نمایند یک از آنها و تر
 له نجای و دیگر باطل می رود در جله اصابع از قدم و داله بطن
 است از مقدار کثیر از این هم حاصل شده است و این بطن
 در سطح خلف مکرر است در اجزاء طرف این هم و نزدیک تر سطح
 کعبه شرایین طرفیه واقع کند و آورده اعصاب با آنها است
 همراه کند طرفی عمل فاعله قطع کعبه است
 در سلامیات ناخن ایهام یا در سلامیات

دست هر چه از مثلک غایبه و با عانت سبابه و ایهام دست چپ سلامیات مفصل
 الفطخ لا کرف و انلا منعطف غایبه پس جاقوله سه پیا مطر در قدم برآمد
 مفصل سلامیات عمود که از داله جله و در نرالط و پس از ن در رباط انسی
 و در حقیقت لا بریده و بعد کیت قدر سلامیات له بجانب خلف منقطع غایبه مفصل
 چون باز شده جاقوله در میان سطح مفصله بریده و از سطح کعبه قطع ساطره
 بطول ۱۵ پیا هم مطر جدا غایبه و سلامیات ظفریه با به قطعه
 ساطره از تمام کوشش رنگ انکنت حاصل شده قطع
 سلامیات اول از مفصل (د) طرفیه یعنی
 دست جلالت الکباب و معادنی از اصابع مجاوره انکنت مقصود الا از ان در
 نایه جراح ان انکنت با دست چپ رفته قدر انکنت غایبه و جاقوله
 بر عظم مشت مقابل وارد آورده و از یک ساینه طرف از فوق مفصل شروع نموده تا
 ششمار چین بین الصبعین بریده ازین نقطه مسه جاقوله عرفا تمام سطح
 له جله برید و از آنها این قطع انلا بالا آورده انلا سطح خلفی له تا
 چهار انگشت پنج پیا مطر ازین طرف نقطه شروع نموده بریده پس ازین
 مفصل له از سطح خلف کعبه رباط لا بریده جاقوله نیز بر استخوان کعبه
 اوطار عضلات قابضه بریده و انلا از جراثم را بر مرون آورده با به
 کعبه و ششمار جراثم له زید از هم در امدت نماینده و
 انکنت بر عظم مطلقا بتوان با آنها جراثم بر نمایند با انکنت و جبهه
 انلا هم غایبه

(۲) فاعده قطع بر اوست از جهت اینکه در آنجا موضع حرکت و لهجه
 نکاهدارند که راسی مثل آن برآمد شود و از راسی عظم مثل مقابل شروع کجه
 تا وسط سطح لامبر و در مجازات راسی عظم مثل است برینه و جهت مجهول
 قطعه سائره دیده در طرف دیگر از داخل بخارج یا از خارج به داخل قطعه
 دیگر است که بعد جافولا میان استخوان سلام و قطعه سائره
 تا مجازات مفصل بین السلام و المثلط و برینه یا آنکه از طرف
 مقابل جافولا میان سلام و انشای جمله به این جهت میهم و ان
 انسا جلا بطور برینه که در قطعه سائره مثلش و الطول شونه

طریقه جدا نمودن مفصل معمم

شروع سطح مفصل تغییر است و در طرفین آن در زائده مسطح واقع
 و این تغییر با گذر از سطح فوقانی زورقی و نیمه لایه و مخروطی
 حاصل شده است منهدم گویی زائده سمیه زنده اعلا که قدری مانع
 ترا از زائده السفلی است مجاز مفصل و قطر رسی است و جزء
 وسط مفصل بین ریح و زنده اعلا است مانند مطر در فوق
 خلف عرض است که هر زائده لایه هم وصل نمایند جمله سطح
 خلف این موضع بولطه بنج سلوا ریح را با جز تحت خود متصل
 شده است و میتوان عرض آنکه جافولا جدا نمایند منقبض کنند
 و سطح لامبر این موضع التصاق نامر با غلاف است

و نیز با به منته کشیم که عظم حمراز سا عرض نام رسغ قدر جدولی واقع
 است ثریان زنده اعلا نزدیک زائده سمیه زنده اعلا و ثریان زنده اسفل
 در جهت و عرض همصورت است طرز عمل در این موضع طریقه
 بنحی که از جهت تکیان دله در سطح لامبر ان قطع محسوب بجهت اطراف
 گشته و وسط ان چهار سائیم طرکت مفصل باشد و از جهت ان
 و حرث منته بنماید که به هر از ان دست لا بر زائده و طرفین
 قطع سابقی لا بولطه قطع جدید در قلیل محذب ان بجانب
 فوق باشد منتقل نمایند پس ادوار در اطراف که برینه جافولا
 در مفصل برینه و مفصل لا قدر بحالت الخدال در آورده و جافولا
 را با به نوزک ان قدر در مفصل برینه و مفصل لا قدر بحالت
 الخدال در آورده را با به نوزک ان قدر و لایه باشد میان
 عظام و اجزاء لینه و زورده از طرف کف دست قطع انرا برینه
 آورده طریقه قطع مرفق یعنی مفصل بین عضه و زنده اسفل
 شروع همه از عرض قدر مانع ترا از عرض است
 زائده مرفق از خلف سطح مفصل فریب سه سائیم طرکت جافولا زورده
 است در وقت عمل ازین معنی بنام داشت و نیز با به
 لغت بعد و از عضه در اس اطراف اعلا زائده منتقل

اینج زائده اکتفا مرفق فقط از قدم سه سائتمطراز سطح مفصل جویانند
 است و این مغز باعث اشکال عمل میکند و جزء ان مفصل منازم ترا از ضرب
 و حشر است عضلات جنوا سر زائده فوق بده متصل بشو عضله
 مدیره بخارج طویل و اولین عضله زنه اعلا و حشر عظم متصل
 میگردد طرف عمل عامل در طرف حشر قرار گرفته و با دست چپ
 ساعد را بگرد و در انگشت نائین زائده فوق بده در بر صبه که ان
 همیشه در سطح است احداث قطع در رگت پس از ان
 از ان ساج جمله به حلقه سه سائتمطرا جدا گجه لبه نوبه و عرضا تمام
 لحم سائره مفصل که از قدم بخارج بریده و نیز باط طرفی
 و حشر قطع نمائید چاقو را پس از ان میان مهر و حشر و راس
 زنه اعلا بجه پس از ان انلا و برامد که زائده اکتفا زنه
 اسفل و ر داده رباط انسر را قطع کنه در این وقت
 جراح ساعد را در امتداد محور حفر کشید و در همان حین عضلات
 را بریده رباطات و زائده مرفق را در مفره ان مستحکم نموده
 میرنه بالا فر و سر عضله سه راس را از نزدیک محل اتصال حفر
 جدا نمائید (۳) قاعد قطع مدامی ساعد را
 بحالت انبساط و انقطاع نامر در آورده جراح در ظاهر

قرار گرفته با دست چپ جمله سطح فدا مبر مرفق نوبه چاقو نزدیک لبه
 در هم انگشت تحت زائده بده با بین لحم و عظام فرو برده و قطعه
 جدا مگرد و در طریقه که سه و چهار انگشت باشد بر روی از معاد بین
 انلا بالا کشید جراح کار دلا در سمت ساعد مانده طرز عمل فاشردی
 حرکت داده و در کنار قطع را از خلف عضو لولبط قطع که تمام
 ان ساج لبه را قرار دهد متصل نماید سر رزق موافق قاعد که در
 طرز قطع و در زیر مخیم مفصل جدا کنه قطع مفصل بازو
 همیشه خطیر و لغوا هیچ معنی نیست بالا فره مفصل تحت با نوبه نیز
 بهین قسم است طریقه جدا نمودن مفصل زانو
 لیست مفصل رگبه از مهر فخذ و جوفنا نقره و ضربه بر میان
 انما نونک و ضربه بر واقع دیک فدر از سطح تحت ان مفصل
 بفق نجاد ز کجه واقع است بقدام و خلف این ثبات
 عضلات ریب نیم الام و رباطات صبی متصله محل انصر فو قان
 این رباطات از طرف دیگر سطح انسر را فخذ است و رباطات
 از مهر و حشر فخذ تا انما فو قان و انر قصبه صغر نموده است
 دیگر ان ساج و عرضی است از مهر انسر تا جزء مقابل ان ساج
 قصبه صغر نموده است رباط خلق که دنباله و تر عضله نیم فخذ
 است و رباط فدا از دو عضله سه راس حاصل و در رباطان
 عظم حفره متمن کرده است

عمل کلمته کمتر مرسوم است و بقاعلا بعض قطعوه ان در جانب تمام است
 مجز می آید با دست چپ بر تری که می خوانند بر دانه زنده و با دست راست کار را
 زنده در طرف انما قضا قضا در سمت چپ با قضا صغر در طرف راست
 قطع احدی کنند از ابتدا با طرد و کم تختر که می گویند خیر المثلث
 بر آمدن کذا قضا قضا یعنی که پس از آن قطعه سائره لاجرا و بلند
 کنند کار و لا عرضا در رباط رقیبه بجهت بالا برید و در مفصل رباط کار و لا عرضا
 سطح قضا که بر کوه فرو برند همین قسم رباطات طرف چپ و راست
 برید و بعد رباطات منقاعه صبر برین و با احتیاط کنند که شریان
 کتف از بیرون نشود و انرا لجا از کتف پس از آن تمام سطح کار و لا عرضا
 قضا صغر حرکت داده و قطعه خیه سا میطر جدا کنند
 طریق قطع مفصل میان ساق و قدم کتف این مفصل
 که در الحقیقه مفصل میان راس و قصبه است از انتصاف قدم
 ساق حاصل شده است از طرف قدم سطح فوقا عظم کعب
 بشکل قسم است از زوایه که در جهت قدم و خلف بر در ضلع افراجه
 از قضا که میغلطد اما از طرف ساق قصبه منتهی می شود که عظم کعب
 در آن فرو رفته است سطح طرفین کعب ملاه قوز که از آن است و در
 و عا سبب انست و به جهت کتف مفصل از طرفین مشعر
 و ت

و از عظمه قدم قضا که بر دو طرف رباط عام اصابع و نیز در رباط مخصوص
 ابهام سطح قدم و شایند و در غلاف خفه متمکن می شود شریان قضا
 قضا که بر دو طرف رباط مخصوص ابهام ممانه شریان خلق قضا که در میان
 و ترا شپیل و کذا خلق قوز که از شریان شایند و در رباط
 حلقه شریکه در میان کف با شریان و در رباطات
 باعث اتحاد قدم ساق که منعده اند در حرکت اینها طبعه قدم
 و از ساق در رباط سطح فوقا عظم کعب در قدم بر آید
 می شود و در رباط قدم میان کعب و قضا صغر متمکن و شایند و در
 در همین حین رباط خلق حالت انقباض در میان به طرف عمل
 و هم معلوم است طرز عمل با قطعه شرف باط و طریقه عمل با قطعه که از
 باشد با شریک می دهند (ا) در جزء بسیار بعید سطح و
 عظم عقب شایند اصناف شایند که از کتف قوز که در رباط عبور
 کرده و در میان با فاصله یک المثلث در قدم مفصل سینه و
 بقدم قوز که از شریان راس پس از آن قدم با طرف داخل و در
 بفرق برده قدم در قدم قوز که از شریان فوق تحت شایند
 و در اصناف کتف که از زیر کف با کتف شایند و در جزء بسیار بعید
 سطح و در عقب شایند اول مفصل کتف و چنانچه در این طریق قطع
 شایند محدود و معین است با به از کنار راس شریان

او شرعاً قوی است (سبح نامیه و بایه حتر الذمکان احتیاط نموده شایسته
 که در فواصل عضلات و قطعه سائزه حفظ نامیه پس از آن از قدم خلف
 قطعه که مرتفع بنحیه و آنرا تا فوق عظم عقب بلینه نامیه و عرضاً
 قدم مفصل است که رباطات آن در حشر کمر برده و عمل قطع مفصل
 به بریدن و شرعاً قوی از محل اتصال آن ختم نامیه بالا فرود
 مؤذکها لا آره کتبه و ما احتیاط نامیه که بسط مفصل نموده
 آهسته آهسته شایسته است و عمل براحت بنده ضمه مغزی و معمول دارنده
 را ابتدا در قدم مفصل در سطح آنها نشانده مؤذک
 و قطعاً احداث نامیه که از کنار قدم امری لازم مؤذک شروع
 نموده در سطح خلف قدم قطعه سائزه احداث کرده و کنار قدم
 می مؤذک و دیگر منتهی گردد پس از آن جمله کف ایلیه برینه بوی
 آنها قطع اول بهم وصل نموده پس از آن کار در مفصل
 بجهت و از قدم خلف و از پشت بفق و قطعه سائزه لا تا محل
 اتصال و شرعاً قوی بلع نامیه طریقه جدا نمودن مفصل
 بین عظام رخ - بعد از آنکه کلیه قطع مفصل بین قدم
 و راق لا مجر و است در بیان قطع مفصل
 باین وضع و المصلح **لحیح** است عظم اول
 با عظم مخروطی شکل منهدم میگردد چهارم و پنجم از عظام

با عظم بر مفصل مشجور رباطات که در مصلح اول با مخروطی اول در مصلح
 لا بعظم نرد در مفصل مکتبه بسیار ضمیمه و مستعمل که در سطح کف یا رخ مصلح
 موجه است و فخرترین آنها از مخروطی اول موراً خارج شده با
 آنها خلف مصلح هم و هم هم و در قطع مفصل عمل بریدن این
 رباط است و رباط دیگر است بین العظام است
 از کعبه عظم عقب خارج شده به دور قوس نرد در مفصل میگردد این
 رباط بسیار مستعمل و خور و فی الحقیقه کلیه مفصل است و
 نقاط نشانه در قطع مفصل بین رخ و المصلح در موقع که
 یک که در طرف آن است عبارت است از برآمدگی که آنرا آنها
 خلف مصلح اول و دیگر در جانب و حشر واقع است برآمدگی
 که عظم مصلح پنجم است طرف عمل جهت بافتن و نقطه
 نشانه بایه برام باین سبابه در سطح آن مصلح اول برآمدگی
 صغیر که نقطه نشانه آن است جهت سبابه دیگر در سطح و
 مصلح پنجم برآمدگی دیگر که بایه نامیه پس از آن ابهام لا بجای
 سبابه لیر و سبابه لیر لا بجای سبابه لیر و ار داده قدم لا
 رفته بلا تا محل از نزدیک انگشتان خلف بجله و پنج زنبور
 و او را عضلات باسطه شکانه منخر احداث نموده که مکتب
 آن بجانب قدم است پس از آن از طرف و حشر مفصل است

سالمه در روز واکین افر (سنگ) نزاره (Anus)
پنارین (metarsan) نقره سفید (Tangefos)

افزاین آورده و عفتد امراض در مقلک و غیره
فیر در نقر عفتد روم
ساقا نرسنل ۲۴ ۱۲ ۶
بیمین آورده عفتد روم امراض قلب
و حج عفتد حصی که منبج از ملک
والس امر کونول سید با والدن از اور غلامه ایا اور

اسول کنه رینج تک نوزدها خه نوزاک (قبول کنو کور)
کنو اسانالی بقه ایدو و فیهی خه نوزاک
کینو سبطین نوبه مار برم خاصه مالاریا و فقر الدم و نوبه غش
کنو و اکسول اسول خه نوزاک

دکمنان
دکمنان
کنو اسانالی بقه ایدو و فیهی خه نوزاک
کنو و اکسول اسول خه نوزاک
کنو اسانالی بقه ایدو و فیهی خه نوزاک
کنو و اکسول اسول خه نوزاک

هذا کتاب کلینیک

کلمه نیک بناء لعلم است و لبط ان شاکی ان طریق معالج مرضی
آموزند با طه نیک بعینه همان لعلم است و ما در معالج مرضی
حاضر شوند مریضی شخص است مریض مبتلا باشد و مرضی
که عارض است با جنبه اعضا مفروقه به ن یا عارض است با جنبه
ارزالات این سه باشد هر مرضی را با این سه و زبان از روی و اشتها
است و ممکن است مریض با زبان الحطاط و منتهی است
طبیعی که معرفت بر رفتار مرضی است با این سه و ممکن
است دل بر ظهیر یا بر عدم ظهیر و ثابت از روی با انقباض است
مرضی باشد نتیجه امواجی رفتار مرضی عبارت است از معرفت
بر دام ان که ممکن است در مواقع متعدده تغییر نماید
معرفت با سباب مرضی اطیب لشر نامند و در ان گفتو مشغول
از روی محیط با بدن و امثال ان و از مزاج صحر و اعراض سابعه مرضی
معرفت بر عراضی که در ان محیط مریض از تشخیص امراض معینه
و تعیین علامات ممیزه مخصوصه کافیه و مخصوصه بعضی از امراض
و بعضی است و با کنی طبیعت بعضی تشخیص نامند

در معطر
حل نموده
مرازی
در نرسنل
والس
انقره سفید
جمله صول
و معرفت
۲ دانه
سرفه در او
بر امراض
شش

علامات شخصی عبارت از علائق است که در جدول معرفت انفعالات
از آنها مرکب میگردد و نیز بواسطه آن حالت حالیه مرض شناخته میشود
شخصی حاصل میشود از معرفت به طبیعت بسطه یا برکتی مرضی
و درجه تغییرات آن و ترتیب تابع افات و علامات حالیه مرضی
ظاهر بنمایند اغلب للذم یعنی در بعضی از امراض شخصی
و مقایسه بحرین یعنی با هم بنجد افات و علامات امراض
مختلفه را در مشابه یکدیگرند مسهوی طبعی جزئی است از طب
و در آن ابراد میشود از علائم و طبیعت منتقدان این علامات میگویند
دنبایه علامات آن که مرضی مرآت با علامت و طبیعت استنباط
میکند مشابهی زیرا که این علامات را خود طبیعت لحظه و
استنباط بنمایند بدون اینکه مشهور علامت باشد
تقدمه المعرفه عبارت از حدس حاصل از بطلان طبیعت است
در باب رفتار مرض در خصوص تغییرات در مدت حوام مرضی
حاصل میشود و در باب حوام و اشتها مرضی و علامات تقدمه المعرفه
عبارتند از علامتیکه دال بر حصول صحت یا مرگ اند از حیثیت حوام
امراض لایه و قسم منقسم نموده امراض حاد و امراض مزمنه مرضی
حد عبارت از مرضی است که همراه با عارض ظاهر یعنی
مرضی و متصف میشود بمرتبت بنض و از دید در وقت مرضی

اینکه در این کتاب
از امراض مزمنه
و حوام مرضی
و تغییرات آن
و علامات حالیه
و مقایسه بحرین
و طبیعت بسطه
و درجه تغییرات
و ترتیب تابع
و ظاهر بنمایند
و اغلب للذم
و مقایسه بحرین
و علامات امراض
مختلفه را در
مشابه یکدیگرند
مسهوی طبعی
جزئی است از طب
و در آن ابراد
میشود از علائم
و طبیعت منتقدان
این علامات میگویند
دنبایه علامات
آن که مرضی مرآت
با علامت و طبیعت
استنباط میکند
مشابهی زیرا که
این علامات را خود
طبیعت لحظه و
استنباط بنمایند
بدون اینکه مشهور
علامت باشد
تقدمه المعرفه
عبارت از حدس
حاصل از بطلان
طبیعت است
در باب رفتار
مرض در خصوص
تغییرات در مدت
حوام مرضی
حاصل میشود
و در باب حوام
و اشتها مرضی
و علامات تقدمه
المعرفه عبارتند
از علامتیکه دال
بر حصول صحت یا
مرگ اند از حیثیت
حوام امراض لایه
و قسم منقسم
نموده امراض
حاد و امراض
مزمنه مرضی حد
عبارت از مرضی
است که همراه
با عارض ظاهر
یعنی مرضی و
متصف میشود
بمرتبت بنض و
از دید در وقت
مرضی

صیقل و مرض قویب با زمان مرضی است و معالجه آن بطول بنامه
و تب پیش ازها روز در هفته حوام غفیفه باشد و امراض مزمنه
نظراً همیشه با قوسند و بدون عمر مستند و منتهد میشود بنمایند
و امراض حاد و امراض قویب با زمان لکم مملکت شده نه بخلطه بحران
دفعه با بحران مملکت منتهد بنمایند بحران دفعه عبارتست از تغیری
و نظراً خفیه است و در بین دوام مرضی ظاهر مکرر و بواسطه بعضی
اثر مخصوصه بنایان میشود از قبل شرح عرق و افزایش زلف الم کثیر و یا
حملول رطب در بر و امثال آنها این بحران را کامل گویند در صورتیکه نزد
در مرضی از حالت نفاست در آورد و بحران غیر کامل نامند
در وقتیکه فقط باعث تحقیق در مرضی که در مدت بحران مرضی
باید زیاده با احتیاط رفتار نمایند زیرا که به دن این شرط ممکن
است آنها بحران مخوف شود بحران مملکت عبارتست
از رفتار بحران مرضی امراض حاد اغلب منتهد بحران دفعه و امراض قویب
با زمان منتهد بحران مملکت مرادند بحران ورم یا ورم دانه
در صورتیکه مملکت بنامه عبارتست از این که ورم تحلیل رفتن و ضرع
علیل بحالت اصحاحی و عده غایبه بدون اینکه منفجر و در مریض شود

بحران عبارت از مملکت
طبیعت امراض است
از طبیعت غالب است
بحران در وقت
دفعه عبارتست از تغیری
و نظراً خفیه است
دوام مرضی ظاهر مکرر
و بواسطه بعضی اثر
مخصوصه بنایان میشود
از قبل شرح عرق و
افزایش زلف الم کثیر
و یا حملول رطب در
بر و امثال آنها این
بحران را کامل گویند
در صورتیکه نزد
در مرضی از حالت
نفاست در آورد و
بحران غیر کامل
نامند در وقتیکه
فقط باعث تحقیق
در مرضی که در
مدت بحران مرضی
باید زیاده با
احتیاط رفتار
نمایند زیرا که
به دن این شرط
ممکن است آنها
بحران مخوف شود
بحران مملکت
عبارتست از رفتار
بحران مرضی
امراض حاد اغلب
منتهد بحران
دفعه و امراض
قویب با زمان
منتهد بحران
مملکت مرادند
بحران ورم یا
ورم دانه در
صورتیکه مملکت
بنامه عبارتست
از این که ورم
تحلیل رفتن و
ضرع علیل
بحالت اصحاحی
و عده غایبه
بدون اینکه
منفجر و در
مریض شود

نگس مرض عبارت از ظلمت مجده دانست در زمان نقابت بکریه لادن
در صورتیکه مرض خبث معالجه نشود باشد و هر قدر از مدت نقابت کمتر نشود باشد
احتمال نگیس مرض بیشتر است

عود مرض
عبارت است از ظلمت مجددان پس از استغراق کانه نوره کثیر
بعین الیه از طرف دوران گفتند بجهت از وضع اسرار امراض و از معرفت
بامراض در تمام مواقع و در آن حی و ملاحظه عکس و آثار آن در وقت
و نیز از تعیین و تنظیم اقسام مختلفه امراض و تشخیص در اسباب آنها در صورتیکه
بجمله نفیست ممکنه اسباب آنها تعیین بتوان نمود مرضی که اسباب
در صورتیکه علامات مشهوره منسوب با خللک واحد باشد و مرکب است
در صورتیکه علامات مشخصه چندین مرضی با هم موجود باشد

نامنه در صورتیکه فقط یک شخص بدان مبتلا شود یا چندین شخص متفرق و
غیر ملول و چنین مرض ممکن است بدون تفاوت در تمام امکنه
ظاهر شود بدون اثر عمیق با و باغ مرضی اندامیت نامنه
در صورتیکه سبب آن موضع باشد و بنا بر این چنین قسم امراض در امکنه مختلفه
ظاهر میگردند غلبه در تمام ادوات با در بعضی ادوات معین نماید آن گفته
هرگاه مرض در زمان واحد چندین نفر از سالکین مملکت را مبتلا
نماید معین است سبب آن عموم خواهد بود و ما موقت است و چنین
مرض ممکن است از آن مملکت بمملکت دیگر تجاوز نموده یا در تمام عالم
منتشر

اینکه در وقت نقابت کثیره
در صورتیکه مرض خبث معالجه نشود باشد

مفروضه عبارت از زمان نقابت
در تمام مواقع و در آن حی و ملاحظه عکس

ایضا در وقت

منتشر که در مابولطه انقطاع اثر سبب عمیق بر طرف است چنین مرضی
و باقی نامنه آبی همصیه که در وقت نقابت معین معرفت اسباب
و طبیعت امراض بائیه مزه عمل تاریخ طب است مرضی سر عبارت از

مرض است که بولطه سر است بتوانه ظاهر شود بولطه است جسم آن و این جسم آن
دیب ترین و با لفظ نامنه نه این اجسام آبی و لکانی اجسام رودیه الحیه بولطه
هو اصل و نقل نمونه امراض حاصله میسماطیک نامنه فصل دوم
دوامی مرضی امثالان مخوف مرضی مشتمل است بر زنده

دوامی استعمال با تقدم وضع زنده کانه مرضی ۲ علائق ۳ استعمال
بنظر ۴ استعمال با تقدم ۵ استعمال از فرج ۶ استعمال از گوش
۷ تشخیص ۸ نفقه زنده ۹ علاج اول استعمال با تقدم
تعلق مرید اولد استن مرضی نامنا بوضع زنده کانه و مملکت و عادات
منزل و امثالان ثالثا مرضی ساین با آنها مبتلا میگردند است مرابعا

بمورد بودن امراض در بعضی خانه و لیه از قبیل سل و داء افرنج و اقسام
خازیر و سکنه و جنون غیرا (۲) سلنت باطل لثری
علامات بره قسم له اول علامته است که مخف مرضی استنباط مخفه
و از آنها شفایت بمنايه ۲ علامتیک که طبیعت مختلف آنها باشد
بولطه استعمال از نظر دلس و قح و گوش و ادن

اینکه در وقت نقابت کثیره
در صورتیکه مرض خبث معالجه نشود باشد
مفروضه عبارت از زمان نقابت
در تمام مواقع و در آن حی و ملاحظه عکس

۳ استغلام از نظر عرض - بواسطه استغلام از نظر طبیب ملتفت میشود
 حالت مزاج و علامات سینه و آلات متعلقه بان و حالت انحراف و فزونی
 و طبیعت وضع بدن و به تغییر ظاهر با بعضی ظواهر و بانا امراض
 سابقه و اغلب مدلهای آثار ایشان تعیین نمود و در بعضی موارد
 بان مبتلا شده است از قبیل جگر که در شانکر و سایر بعضی امراض مخصوصاً
 در ملاحظه ظاهر عرض اغلب در زبان و در سینه و بطین بیشتر بایه وقت و سینه
 خامنه از ملاحظه زبان معلوم میشود و الا در باره است بان که باره عبارت
 از زاده است کم یا زیاد جهت آنکه که سطح زبان در پیشانی که ممکن است
 از حیث رنگ و سخن و امثال آن زهر تغییر پذیر باشد مثلاً ممکن است
 باره فحاش و حوده و زرد و زنگ و سفید رنگ و امثال آن باشد زبان
 و اسنان لا دوده نامنه هرگاه پسته شده باشد از باره سیانیا
 و تقریباً بزرگ حوده است باره حوده که بفرانسه حوله نیز نامند
 عبارت از زاده سیانیا بزرگ حوده بعضی اوقات زبان و اسنان
 و سفید و لثه لاله در امراض ضعیفه میباشند و مرکب است از مخاط
 فاسد و سلولک و سبب و دانه مار ذره و لبطراسی و غیره
 دانه عبا است از زخم مدور که اقطاران از اهمیت
 گوایه باشد و دانه از زره عبارت است از دانه بسیار صغیر است
 که از تخم آمل صورت بسته شده که مخصوصاً در بسیار از اقسام سوز

بر شکل بایست شوند و دانه خمر گویند در وقتیکه زبان پسته شده باشد
 از باره فحاش سبب ضعف و کمزاری است و جنس بگویند زبان ساپولان
 است مخصوصاً آن است که از خلط معدی پسته شده باشد و همین قسم میگویند
 زبان عرضی را طوب یا خمرک یا فزونی است و امثال آنهاست
 عا ارجح باره سطح زبان دال است بر وجه اختلال در معدی
 که با اغلب امراض همراه است در ملاحظه نظر صدر بایه ملاحظه
 شکل و بنا بر آنکه و نیز بایه ملتفت حرکات قلبی و تنفسی شد در حالت
 طبیعی نقطه قلب مجاز فاصله پنجم و ششم بین اللضلع واقع است
 و در باین ضلع پنجم و ششم قدر در داخل عمود و از شش عبور
 میکند با لامیت مرز آن نقطه در بطین شش است در مجاز کتاف
 مضع هم بالی بجل اتصال قص با عضروف لاصلا
 واقعند نقطه در بطین در فاصله باین اضلاع هم
 و چهارم طرف ^{بسیار} واقع اند علامت مخصوص قلبی بعد از این
 در خوابیم که بعد از ملاحظه نظر قلب بایه ملتفت حرکات
 تنفسی در انسان هر حرکت تنفسی که است از هر زبان
 اول زبان است و هوا داخل در ریه میشود که بفرانسه
 ریه هم زبان است که هوا از ریه خارج میشود که بفرانسه

صحن
 علم یا سخن

بنفس

قلب در کتاف از بالا
 در در بطین قلب

بالا و باین جهت نفی
 اکس بر سینه
 گویند

ان نفس را که در ریه
و در ریه است
و در ریه است

بعضی از اجزای نفس در حالت طبعی حرکات تنفسی آن را و ملازم و متساویه الذمته
و بر صدای بلندند در اطفال و بیش از بزرگسالان است البته عند تنفس
هر دقیقه تقریباً ۳۰ است در اطفال ۲۵ و در بزرگسالان
۴۰ و در زنان شباب ۱۸ است و حرکات تنفسی در تمام اشخاص
بیک وضع ثابت و از استیجاب به نوعی قسمت نموده اند
تنفسی بطریق ۲ تنفسی اضلاع ۳ تنفسی قفص
اول در اطفال حرکت در ریه و اسب تنفسی بطریق یعنی
در وقت له حال نفسی که آنها با یک حرکت منظم بر سر و برآمدگی
و در وقت افراجه نفسی که با این می رود در این قسم تنفسی
اضلاع ساکن و بر حرکت کند هم تنفسی و لبطه اضلاع تحتانی
در این قسم تنفسی مخصوصاً باعث حرکت منفی ضلع تحتانی
می شود و هر قدر بالا اثر می نماید که حرکت بطنی می رود و در
قسمت فوقانی صدر که هیچ حرکتی در آن مشهود نیستی ۳
تنفسی اضلاع علیا - این قسم تنفسی باعث حرکت بسیار
واضح در اضلاع فوقانی می شود و مخصوصاً در اولین اضلاع فوقانی
فانی که بواسطه افعال نفسی طرف بالا و خارج حرکت
میکنند رفو و عظم قفس و ضلع اول تنفسی و اول این
حرکت

در وقت افراجه نفسی که با این می رود در این قسم تنفسی اضلاع ساکن و بر حرکت کند هم تنفسی و لبطه اضلاع تحتانی در این قسم تنفسی مخصوصاً باعث حرکت منفی ضلع تحتانی می شود و هر قدر بالا اثر می نماید که حرکت بطنی می رود و در قسمت فوقانی صدر که هیچ حرکتی در آن مشهود نیستی ۳ تنفسی اضلاع علیا - این قسم تنفسی باعث حرکت بسیار واضح در اضلاع فوقانی می شود و مخصوصاً در اولین اضلاع فوقانی فانی که بواسطه افعال نفسی طرف بالا و خارج حرکت میکنند رفو و عظم قفس و ضلع اول تنفسی و اول این حرکت

حرکت می شود و در این تنفس هر قدر از بالا بیایند نظر کنیم این حرکت کمتر
نمایانست و این قسم تنفسی اغلب مخصوص زنان است حرکات تنفسی
در امراض عده ممکن است مختلفه مثلاً بعضی اوقات تنفسی بعضی
مشکل میسر به پایزهت و غیر است عمر النفسی عیان است در شکل کله
و عمر النفسی ممکن است زیاد شده و به ریه ضیق تنفسی و اختناق
عمر النفسی اختناق خفیف است در وقت ان در ضیق النفسی
و بایه دانست و ضیق النفسی اسم مرضی است جها تنفسی است
و اغلب بطریق ریه عارض می شود و عمر النفسی در ریه معین از سایر نوز
یافت می شود و در ضیق النفسی نوز می باشد سیاقه نیز عبارتست
از زنگ تنفسی و بعضی اوقات بسیار زنگ می باشد در صورت
ولها و تمام جله حاصل می شود و سبب آن علل مختلفه است در ریه
یا در قلب حاصل شده و باعث اختلال تنفسی می شود
اختناق عبارتست از اختلال و انقطاع انام تنفسی نتیجه آن
اختلال اعصاب و انزوع لادن دم و تمام اعصاب می باشد بعد از
ملاحظه ظاهر صدر بایه بطنی که ملاحظه شود و اگر در آن از ریه
حمیم است غیر طبیعی است بافتن و بواسطه حدوث تغییر عارضه

تنفسی

تنفس
م در هر
نوز می باشد
م در شکم دیده

دو بیان درجه حرارت
 از طبیب غایب جمله شخصه اصحاب حرارت جمله مزاج و این حرارت
 خارج است باین از حرارت داخل امتیاز داد حرارت داخل عبارت
 است از حس که باز نرسد به حدی که در اصل حس است بنیاید
 حرارت هالی الخلف عبارت است از درجه حرارت بدن که به حد
 حصول نرسد و حرارت درجه که مانده حرارت که پس از فروغ از تمام
 عارض شود و حرارت به نوبه حرارت خشک گویند در صورتیکه جمله دال
 نرم و رطوبت طبیعیه خفیه بنامند و جمله لافیه بنامند در صورتیکه از
 پس بان احساس ناملا یمنه و یک قسم خوارش خفیه نامطبوع
 حاصل گردد و حرارت طیاره که از اعصاب است هم نامند حرارت نیست
 که از جزء از بدن بجز دیگران متصل شد و باعث التهاب است

کرد حرارت دقیقه عبارت از حرارتی است که در وقت و در بعضی
 و طبیب هر چه بان احساس کنند و عموماً ظهور آن در وقت
 و یا در کوزه اینست است و همراه است با احساس و در
 مطلقاً حرارت بدن در بعضی و مخصوصاً در ضایع امراض حمله
 باین با میزان الحرارة اندازه رفت تعیین درجه حرارت بدن
 لا با میزان الحرارة صدمه بنیاید سلیوس که در طب
 بنیامینه حرارت بدن انسان که از حرارت حیوانه هم نامند
 حاصل میشود بجلطه اعصاب بنیاید انسان یعنی بجلطه الجریبه و ترکیب
 بجلطه انما عمل نظم مجری میشود و نیز حرارت حیوانه بجلطه انما
 شجائییه در تمام اجزاء بدن حاصل میشود ولی در حرارت
 بدن با این حدت تقریباً مساوی است در تمام اجزاء بدن حرارت
 بدن شخصی الم همیشه ۳۷ تا ۳۸ درجه است شخصی
 تب دار گویند که درجه حرارت بدن او چند ساعت یا چند روز
 در فوق درجه متعارف باشد در امراض حاد مختلفه درجه
 حرارت بدن زیر میخ از ۳۷ تا ۳۸ و ۳۹ و ۴۰
 و ۴۱ و ۴۲ امراض که درجه حرارتشان در مدتی
 تا ۴۸ روز ۴۰ درجه باشد چنانچه فلانک است و هر چه

در بعضی

Calor

از غیب است
 و در بدن

میزان ارتفاع درجه حرارت طول بکشد بهمان قسم اسباب بن نطفه
 منته المعرفه امراض بوجه و همچنین لکه درجه حرارت نزول میهنه کتبه
 لغین درجه حرارت قبل از وقت میزان الحرارة لا در زیر فعل قرار
 میهنه با در مضعه و با در دمان و ط این آخر حنه آن نائمه
 نه از زبل که جریان می اغلب سبب تغییر سون زمینی میوه
 و با به میزان الحرارة لا بهر جهت ۱۰ دقیقه در امکانه معینه نگاه
 داشت در امراض جدی با به تعیین درجه حرارت لا در وقت
 نحو یعنی روزی در دفعه یک دفعه صحرایم بعد از طلوع افق
 دفعه دیگر قبل از غروب لابلطه ملو معلوم میوه همچنین
 سخن در امراض که یک لوزم و الصلوا میوه هم چنین وضع
 شده با متوسط جزو معلوم بالذفره جمعی از دیه کل میهنه
 ضربات و حرکات ارتعاشی لوزم علامت هشتمه از بهار
 یک لوزم یا اندیم شرایز و صدای رت کم باز بهر
 محتمه علامت شرایز از بهار انقزم (تیسولور)
 پنج با فله زینور احصای بنرم و شوی لوزم دلیل است
 بر آنکه محو یک با غیر است
 رفع فاعله است در تقلبش مرضی با ممدان میتوان شناخت
 امراض اعصاب محسوسه در جوف از بهر لا لابلطه رفع برود

در وقت وضع وقت که در وقت
 اطلاع در وجه بینه که در وقت
 در وقت وضع وقت که در وقت
 اطلاع در وجه بینه که در وقت

امراضی که ظاهر است
 تغییرات آن در طول

برود جداران طبعی که زیاد در استغلام برفع کار کرده و وقت نطفه
 نتایج محققه و نافع محسوسه در امراض صده زبله بجهت حاصل میوه عمل دفع
 است بلا واسطه مجری میوه میوه انکت است است است
 منزه بقسم تمام در یک خط واقع میوه و وقت در مقابل این چهار
 انکت محسوسه انکتان بهمان حالت تقابل و انصال
 باقی مانده نگاه داشت و با به بانکت انکتان یعنی با الله
 صایع عمومی و آن بطور باطل است برود جدار نواخت و کلنجا با
 به استخوانها قصبه زبله دفع میوه نه فو اصل من الاضلاع لا و
 غلب و اعلا با واسطه مجری و از به تعیین اصبع سبابه و وسطای
 دست صید در روز سینه مرضی گذارده برود در آن وضع میهنه
 یا آنکه موافق قانون بیوسری اکثره که موصوم است
 به میزان الفاع معمول و از به عبارتت از صفی عام مدور
 یا طویل که قطران چندین مطراست که انحصار انحصار
 مطی در روز برای مختلفه المفصوه الفاع صده نهاده و با
 انکتان یا بطور متعارف با آن دیگر سینه است بکشی
 که چاک که سران از یک درقه ضعیف و شدید است دفع بنمایه
 و در آنکه از عمل دفع نتایج محققه و نافع حاصل رود البته
 طبیب با به مکان مناسب بجهت قرار رفتن

سرانکتان

نحو انجاب غایب بطوریکه مکان طبیعت است باشد و سبب آن باجرای مختلفه
 عموم و اوج صوت است و غایب و نیز بنابه که زیاد محسوس بازید از نزدیکی
 نوع نحو زبانه که ببلطه کم بازید فاصله اختلافاً غایبان و عمدتاً در اصوات
 حاصله در در میانه هر باله فرقه که نتایج نوع محل شکست که طبیعت است
 از طرف جهت است نوع نحوه و امتحان لاد جهت مختلفه مگر غایب
 حرکات در است است نوع بنمایند بنابه شان تجاوزه نمایه و با اینکه
 این هم در جهت حرکت است متحرک که و با هدایت نوع است با به حرکت
 نمایه و این قسم که شده حرکات معین و مشخص تر خواهد بود و صدقه
 و غایت از بهر امری که است غایب با به طبیعت منفرجه و با حکم
 ملائمت نوع غایب و در رابطه است نوع غایب نامرئیه عادی
 تحمل صدقات نوع که و کم کم صوت نوع لازمه بنمایند جهت
 معادرتن اغلب جهت نوع از نقطه وسط قطعه از جدار که مفا
 بل عضو علی است شروع نحوه و بندهج بوضع عضو علی بر سینه و این
 طریق اختلاف این اجزا سالمه و اجزا غیر سالمه واضح تر
 خواهد بود و گوش منفذ است که اختلاف صوت خواهد
 گشت و فاعله مخصوص و دانشن ان بسیار للذم است
 نوع مفایسه در نقاط و زینیه و مشابهه طرفین صد است
 جهت نوع کار با مواضع و زینیه و طرفین سینه با فو تر مساوی
 در هنگام ادفال نفس و افراغ ان عن السؤال نوع نحوه در طبع
 طبیعت

طبیعت بن بلطه نوع در صد سالم صوت ممتد طبیعت غایبان
 مسموع که در انلا صوت روبرو صد و جلا صد انامنه و این صوت
 طبیعت بر حسب کم بازید مختلست جدار صدر در اشخاصی که اختلافی است
 گفته در طرف بسیار این صوت در محل ثلب کمر میوه و با با این اثر
 این صوت مسموع کرده و تقریباً ناضع هضم ممتد میوه و از این نقطه
 ببعده محل صوت ممتد طبیعت است و بلطه اطراف ضخیم معده حاصل
 میزد و در طرف است صوت صدر از بالا سینه با این ان
 نامقاوضه ششم و هفتم ظاهر و غایبان است و از این نقطه ببعده
 صوت یا طبعه که مسموع که در بندهج زبانه میوه و در طرفین صد
 از زبانه ناضع هضم ششم یا هفتم از اضلاع کمانه صوت صدر
 بخوبن غایبان و مسموع شود و در خلف صوت صدر در سمت خلف
 اصاس میوه بعد متوسطی در تحت سینه الکلفین اندری
 با این اثر صد واضح بسیار روشن بنظر آید و با ان وقت که شکاف
 میوه بعد است نامتفان وضع هم در این صد است
 حاصل میوه و در سمت است بلطه که در سفلای کبد است و سمت
 جهت بلطه طحال و کاه از اوقات در این نقطه صد طبعه معده نام
 مقام میوه اغلب اختلاف زیاد در اصوات حاصل میوه و متعلق

از طرف
 اطمینان

بسن اشقی صورت طبع استین مثلاً در اشخاصی پیر بچید که صدا
 خفایم است بجلطه لاغر سینه و در اطفال خفا زیاد است و هر قدر که
 سینه عریض تر و ضخیم تر جدا رسد هم کمتر باشد اصوات هم شده به ترند
 و بالعکس هر قدر عرض سینه کمتر باشد و ضخیم تر جدا هم بجلطه انبساط
 سلسله عضلات یا بجلطه انقباض در وقت ششها زیاد تر باشد که شدت
 اصوات هم کمتر باشد در حالت مرض صدای طبع حاصل از فرغ ممکن
 است که ظاهر سازد و تغییرات زیاد را از حدیث غایت حسیست
 اوضاع و بعضی اوقات آن صدا مبدل بشود بصدا روشن و
 در بعضی اوقات بصدا که در ماتی صدای طبع ظاهر میسازد
 بیست بچید که زیاد در صورت مختلف از جمله است انقباض ریه
 در عبارت است از انقباض کم یا زیاد بر تکلیف در جوار کفایت ریه یا
 جابجا بر ریه و وجه یک حفره ریه و در انبساط تعبیه
 یا استفا صدی و الا را اینک ظاهر و واضح است (انقباض)
 عبارت است از انقباض متفاوت مجاری صغیره و جابجا بر ریه
 و نیز ظهور و فوت صوت ممکن است بجلطه حفره ریه و در
 انقباض تعبیه یا شرح و طوبی در صدر باشد که صوت صدای
 و الا را اینک باشد شبیه با جهنک حاصل از فرغ در موضع شکر ایف
 البریه معد بجلطه و دخل کارنا منبسط شده است انقباض
 طبع نامنه در صدر این صوت بجلطه و دخل بخالات در جنب

در اشخاصی که ریه
 ضعیف است
 صدای طبع
 در اشخاصی که ریه
 ضعیف است

مکان در فیه این
 ظاهر است
 اسکا در جنب مجاری که جلا اول
 کار رینه

حاصل بشود (بهمی طرکری) و جنح صوت صدر ضعیف شود
 ممکن است که بر باشد با یکجا اشکوه صوتی که نامنه
 در صورتیکه و الا را اینک ضعیف و با غیر طبع باشد و صوت لا
 است نامنه در صورتیکه شبیه باشد بصوت حاصله از فرغ در ریه
 لان محل و وقت این صوت در صدر تغییر مییابد و ممکن
 است که هر تمام یک طرف سینه لا فزاید یا در نقطه معینتر
 محدود بماند البت حصول صوت با طبع در صدر مختلف
 است ممکن است سبب آن صلابت هم حاصله در ریه باشد
 چنانچه بجلطه و بر کول عیدیم یا بجلطه ذات ریه در گان
 کبه بر شان ریه حاصل شود و یا بجلطه اخفاء صوت است
 از بابت حصول اثر شراعی از اینک ان شرح ما عر و غیره
 اغلب شکل است بتوان تعیین نوع و سبب صوت است
 بجلطه شرح گیر است بجلطه ذات ریه کلیناً اطمینان در شرح
 غشاء جنب پیر است و منتهی درجه اطمینان در فاعله صد است
 و کم کم هر قدر بطرف فوق فرغ نامنه اطمینان کمتر گردد و
 نیز در شرح جنب گاه اتفاق می افتد بجلطه تغییر دادن
 وضع مریض اطمینان کمتر جا جا و منتقل گردد و در ذات
 ریه اطمینان همیشه تغییر مییابد و ثابت است و علاقه

دانش است
 در ریه صوت
 علامت است
 ذات الحنف
 در اول کفیت
 اس در اول
 منتهی
 چند قول است
 لغزشی است
 به آکنه
 در اشخاصی که ریه
 ضعیف است

بر این باشد ان کمز و بسیار کم اتفاق افتد که گیت طرف بسته با
 تمامه است شود و همیشه قطع کم باز بود و بسیار از سینه و آنگه
 در اشخاص صفا صوت است در اعلا صد مسموع شود اعم از آنکه در غلام
 باشد یا در خلف و فقط در یک طرف باشد یا در دو طرف
 و بندهای تا جزو و طرفه شده شان کم می شود و میتوان گفت که هیچ وقت
 در سائل مرکب با ذرات جنب نباشد صوت است در اعلا صد
 مسموع نشود الا در طرف اعلا صد مسموع شود که داله
 اینست فلز مخصوص باشد نه اهلک طلا و حارثه باشد از
 حفره حفره سطح در ریه هوا و رطوبت در آن با هم جمع شده
 باشند انلا صوت هوای و مائی نامند بالافره بعضی از
 ناکت بجلطه فرغ مویون در قسمت تحت شرفه صوت واضحی
 مسموع گردد که همراه است با صوت مخصوصی شبیه بصوت حاصله
 از بیم خوردن دانه آنها و این صوت مرکباً مانند صوت حاکم
 صله از فرغ نه کاشه ترک دار مسموع که در انلا صوت فتح
 شکسته نامند و بجهت ظاهراحتن این صوت بایه در
 حالتی مریضی دمان لا باز نموده باشد فقط یکت رفقه تقویت
 کحت تر قوه فرغ مویون و این صوت اغلب ال است بر
 حفره ریه رطوبت کوما و این صوت همیشه ظاهر نیست و
 وقت نمایان گردد که حفره ریه وسیع و بسیار سطح است
 و معن

و معن ما طبطه که از فرغ بموضع قلب در حالت طبطه مسموع می شود
 از ه ناعا سینه طراست در طرف فوق از ضلع چهارم شروع کعبه
 و ناضلع کتیه می شود و منتهای درجه ما طبطه در مرکز این موضع است
 و در طرفین بندهای صوت است بصوت ریه در مقابل شش در
 کحت و ابر سینه بصوت معده و در پشت و این مخلوط است با صوت کتیه
 ابر کتیه که مجاور قلب است و اغلب بسیار مشکل است در جوانان
 حده این و عضو غیر قلب و کتیه لا بلطه فرغ معین نمی شود و معن
 ما طبطه طبطه حاصله از فرغ بموضع قلب ممکن است در برخی
 زیاده نقصان بایند و در این موضع صوت ریه در بسیار واضحی
 مسموع که و بعد از این در امراض مخصوصه قلب این مطلب مذکور خواهد
 داشت دو بیان وضع مریضی در حالت
 قرع مطلقا بایه مریضی بوضع قلب بگرد که اجلاس و غیره بنشین بطور
 فریفته واقع شوند در وقت قرع بجدار قد امر به بن بفرغ بصدر
 و بطن مریضی بایه به پشت بخوابد دستهای را در ابتدا و طول بدن
 دراز نماید و بجهت استعلام فرغ یا جز طرفین و خلف مریضی بایه نشسته
 ریه بن خوله بگذارید مبلد مه و بعضی اوقات لازم است

در وقت این غشاء جنب جمع گشته و کبه را بطرف خلف منطبق نمائید
 بطرف خلف ثانی کبه به ربات مختلفه از حد ثانی اخلاص کا و
 بخا و زمانیه در امراض مختلفه کبه لازمست بجلطه قریح حدودان لامعین
 نمایه زیرا که ممکن است عظیم باشد بهر شایسته و همین بغیر از این ممکن
 است عارض طحال گشته باشد و وقت صوت معد و در شخص صبیح المزاج
 بغیر از این موافق آنکه قبل از خوردن غذا یا پس از آن در موضع معده
 قریح نمایه و در حالات مرضیه مختلفه ممکن است صوت معد شروع
 گشته و اینست طبعاً بسیار نمایان در آن ظاهر شد و وقت آن نیز
 یاد کرده در عظم و اینست معده بجلطه تنگ براب و کاه اتفاق
 آنست و صوت معده است که در سبب این اطمینان حاصله در قسمت
 فوقانی بطن اغلب قطعه ایست که کبه است و اما در طرفانی چنانچه
 معده یا اجنماع دم کثیر در جوف آن نیز ممکن است سبب آن شده باشد
 (صوت حاصله از قریح بجا در بطن ممکن است در بعضی امراض بجلطه
 تراکم بهم کشیده که امعاء است که و نیز اتفاق افتاده صوت
 بجلطه اجنماع معده کثیر الجزیره در بطن اوضاع و اثر که در ابعاض
 و الجزیره با هم در معده مجتمع شوند چنانچه این حالت در امعاء اغلب
 عیانت تیغی میوه در ظاهره میسر شده باشد بیوان وجه صیغ
 مطلق

در وقت این غشاء جنب جمع گشته و کبه را بطرف خلف منطبق نمائید
 بطرف خلف ثانی کبه به ربات مختلفه از حد ثانی اخلاص کا و
 بخا و زمانیه در امراض مختلفه کبه لازمست بجلطه قریح حدودان لامعین
 نمایه زیرا که ممکن است عظیم باشد بهر شایسته و همین بغیر از این ممکن
 است عارض طحال گشته باشد و وقت صوت معد و در شخص صبیح المزاج
 بغیر از این موافق آنکه قبل از خوردن غذا یا پس از آن در موضع معده
 قریح نمایه و در حالات مرضیه مختلفه ممکن است صوت معد شروع
 گشته و اینست طبعاً بسیار نمایان در آن ظاهر شد و وقت آن نیز
 یاد کرده در عظم و اینست معده بجلطه تنگ براب و کاه اتفاق
 آنست و صوت معده است که در سبب این اطمینان حاصله در قسمت
 فوقانی بطن اغلب قطعه ایست که کبه است و اما در طرفانی چنانچه
 معده یا اجنماع دم کثیر در جوف آن نیز ممکن است سبب آن شده باشد
 (صوت حاصله از قریح بجا در بطن ممکن است در بعضی امراض بجلطه
 تراکم بهم کشیده که امعاء است که و نیز اتفاق افتاده صوت
 بجلطه اجنماع معده کثیر الجزیره در بطن اوضاع و اثر که در ابعاض
 و الجزیره با هم در معده مجتمع شوند چنانچه این حالت در امعاء اغلب
 عیانت تیغی میوه در ظاهره میسر شده باشد بیوان وجه صیغ
 مطلق

کمال در وقت
 در وقت این غشاء جنب جمع گشته و کبه را بطرف خلف منطبق نمائید
 بطرف خلف ثانی کبه به ربات مختلفه از حد ثانی اخلاص کا و
 بخا و زمانیه در امراض مختلفه کبه لازمست بجلطه قریح حدودان لامعین
 نمایه زیرا که ممکن است عظیم باشد بهر شایسته و همین بغیر از این ممکن
 است عارض طحال گشته باشد و وقت صوت معد و در شخص صبیح المزاج
 بغیر از این موافق آنکه قبل از خوردن غذا یا پس از آن در موضع معده
 قریح نمایه و در حالات مرضیه مختلفه ممکن است صوت معد شروع
 گشته و اینست طبعاً بسیار نمایان در آن ظاهر شد و وقت آن نیز
 یاد کرده در عظم و اینست معده بجلطه تنگ براب و کاه اتفاق
 آنست و صوت معده است که در سبب این اطمینان حاصله در قسمت
 فوقانی بطن اغلب قطعه ایست که کبه است و اما در طرفانی چنانچه
 معده یا اجنماع دم کثیر در جوف آن نیز ممکن است سبب آن شده باشد
 (صوت حاصله از قریح بجا در بطن ممکن است در بعضی امراض بجلطه
 تراکم بهم کشیده که امعاء است که و نیز اتفاق افتاده صوت
 بجلطه اجنماع معده کثیر الجزیره در بطن اوضاع و اثر که در ابعاض
 و الجزیره با هم در معده مجتمع شوند چنانچه این حالت در امعاء اغلب
 عیانت تیغی میوه در ظاهره میسر شده باشد بیوان وجه صیغ
 مطلق

فرا
 کرده
 در وقت

حالت بلبلطفا را بدست معین نمی که هم احساس بقدرت خود با
 کوی میتوان نشیند در صورتیکه مثانه خالی باشد میتوان انقطاع نموده
 زیرا که در این حالت در قعر لکن خاصه واقع است و بلبلطه التواء
 و مجده کبها متنازعا از جدار قدام بطن جدا شده و رانده شده
 است و هر چند از بطن متنازعه بلبلطه صوت ممتد از طرف فوق
 محدوده بطن می باشد و در این بوق است میتوان انزلا شناخت
 در استفا زرقی هم در قسمت خلفانی بطن صوت ممتدی که در
 بطن می باشد است هم مسموع شود و در وضع این خط بلبلطه تغییرات
 متوالیه در بوضع تنوره بدن دهند مختلف می شود بعضی اوقات
 اتفاق می افتد که ضخیم بطن بسیار عظیم می شود و در تمام نقاط
 یا قریب تمام مواضع آن اما بلبلطه مسموع است و انوقت میتوان
 حدش زود بروجه استفا زرقی با استفا بسیار بزرگتر
 می بینند در حالت طبیعی رحم و ضمام آن در صورتیکه خالی با
 در قعر قسمت خلفانی بطن واقع و مخفی اند و بهرین سبب
 جمله مسموع و مزع غیر ممکن الوصول اند و در حالت مرضیه
 وقتیکه رحم و ضمام آن جمع گشته نه بلبلطه فرع اطلاق
 و تلاح مفیده است آیه کاهر او در بعضی نقاط بطن صوت
 مخصوص و مفارقت با از تعارض هر دو صوت با دست
 می شود

جمع
 در مورد عبارت از طبع بلبلطه است
 در مورد عبارت از طبع بلبلطه است

مشهور است و این علامت آن بوجه مبدل طبلت است که جبار است
 از جبارها سولما غیر طبعی و ممتد کینوع حین انات مفت خارنه که انما
 اثر نزلت نامنه در نسبت از دیدان کب شکل
 فصل ششم در بیان استعمال با گوش
 استعمال از زود در غیر آن است استعمال است و نامنه است
 لنا سون یا از قواعد استعمال است و بلبلطان میتوان معین که
 طبیعت و مثله اصوات مختلفه که در صد مسموع می شود و
 از دوران میتوان هر دو به تشخیص امراض حاصله در ریه تین و
 قلب اسکولنا یون بر سه قسم است با واسطه و بلا واسطه او
 در اسکولنا یون بلا واسطه با به طبیعتش خود لابینه یعنی
 که میخوانند اصوات صده به انزلا استماع غایبه وضع کت و کینه
 اسکولنا یون با واسطه اثرش عمل است شکل استوانه چون که از طرف
 بطرف دیگر در امتداد محور خود متغوی است یعنی از طرف طول
 در وسط این آلت مجرای فرار داده اند و ان صانها می باشد
 و این آلت است که در یک طرف ان مجاری طرف دیگر
 کشاده کرد و ارد که ۲ می بر طرفی است و کجیت استماع بالین
 آلت ماعده آلت که طبیعت ان مانده فلم در دست گرفته

اطبنتکب

و فاعله انرا در موضع از جدار صدر و مفصود استماع صوت از آن است
 بگذارد و باینه و فاعله غایبه که در است متصل کله شود و هیچ رخنه حادث
 نگردد و نیز بنایه زیاده فشار وارد آورد و بر این گوش خفا در بر دیگر
 این آلت گذارده و استماع غایبه در امراض ریه بهتر است
 بلا واسطه یعنی بدون استتک استماع غایبه و در امراض قلبه طلباً
 باینه این آلت لاجمه تنگ استماع معمول و استماع و خواصه که
 متعلق به اسکولناسیون است و قسم آن اول فواید متعلق
 به ضراحت ثانی فواید طیب است و استماع قلبه است
 اول باینه ان موضع از جدار صدر است که مفصود استماع در
 آن است یعنی عریان و عاری از لباس کتف و نیز از استماع ریه
 بوضع خوش قرار بر معلوم است در این عمل وضع ریه بر حسب
 امراض بر حسب مواضع مختلفه در غایبه استماع غایبه زیاده
 دوم کلیتاً طیب در طرف از بهین باینه قرار بر دانه مفصود
 امتحان آلت و اغلب در نصف جدار صدر استماع بنمایه
 به و ن ایند مکان خوشی را تغییر دهم عا حال قسمت
 قد از صدره بابت گوش و قسمت خلفه با گوش دیگر سمع غایبه
 در میان اسکولناسیون قلب
 در حالت طیب جز بوضع قلب گوش نه در هر ضربان صوت

سمعی افنده تا که صوت دل نامنه و کما شکت و وضع ان در
 حوالا فاصله تخم بین الاضلاع طرف جیب نزدیک بعضی است
 و دیگر باینه که صوت نامنه واضح تر و کوتاه تر و نزدیک تر است
 است و منتهای درجه شکت ان عا ساینظر در فوق محل صوت
 اول است و تقریباً در سطح ضلع هم قدر است بوق و طرف
 است بستان در جانب کنار ابر عظم و مفصود استماع و بر این صوت
 نامر سکون واضح حاصل میشود صوت اول مصادف با انقباض
 بطن و صوت نامر سفارن انبساط و نیز است صوت
 مذکور حاصل میشود در جوف قلب در سطح خارج آن و صوت و ماحل
 میشود بسبب انباشت ریه نتیجه میشود از انقباض خود و اولها و نیز
 و بطن که عبارتمند از دلول سه راس و چهار سر یا میوه است و صوت
 نامر شبیه انقباض خود و اولها سینه شکل نم آید انقباض او در
 و در این ریه در هر یک از ان صوت صوت است مرتبه دلت
 صوت جداگانه لایز و خوب سمعی میشود و اصالی بنجر و
 ضعیف تر است و هر یک از این صوت در حالت رنا حیت
 و سکون بطور وضوح و اغلب با لایبت سمعی میشود وضع
 تابع این صوت منظم و طول زبان هر یک از این صوت
 در حرکت از سکون بالنسبه بجهت ان مساوی است است

اول استماع
 در گوش تنگ
 قلب منقبض
 و در صوت
 ناک
 مینظر

فصل در بیان اصوات قلبیه
و معلومست که اصوات قلبیه زو جاعبه زو ج مکرر بشود صوت اولی حاصل
بیش از انقباض قلب است و در موضع ولول جوش بهتر میتوان استماع نمود
و در محل ولول در اسامی الجوب شینه کوه در پس از حدوث و تمام این صوت
زمان بسیار قلیبا فاصله که در آن سکون صغیر مانده در این زمان
سکون شراغین عظیم حرکت جزا من غایبه و پس از آن صوت ثانی ظاهر
گردد و آنرا در محل ولولها سین شکل شبان در به بهتر بشود
و در موضع ولولها سین شکل ادر در تنز الجوب سمیع گردد پس
صوت قلبی در چهار موضع میتوان استماع نمود اول در فاصله ۴
با ۵ بین الاضلاع طرف چپ جرم در فاصله ۵ بین الاضلاع
راست و در این موضع افزایه زیاد نزدیک بعضی کوش
داد در طالت مرضیه او ضاع اصوات قلب تغیرات مختلفه رو در
مثلا نقطه در اینجا نیز درجه شش سمیع میشد ممکن است تغیر مکان
و در فیز و سمع اصوات اتفاق افتد که ز بهر ماکم شوا
و شوی نشان تناقض با متزایه گردد و نیز اختلافات کثیره ممکن
است در پیچیدگی اصوات حاصل گردد که هر عدد اصوات قلبیه
به ۳ یا ۴ رسد و گاه فقط یک صوت در زمان اول
یا ثانی سمیع گردد بعضی اوقات پیچیدگی این اصوات مختلف
و در ظهور و وضو شان به رباط مختلفه تغیر عارض گردد
و بالاخره در بعضی امراض ممکن است که اصوات غیر طبیعی را
صوت طبیعه سبقت گرفته یا متفازن آن یا بعد از اصوات
طبیعه

مشارف
ضلع ۷

یا با بطو
بیش از یک ناک

با نیک نقطه
یا ناک

بویار نیک و ناک
صوت دیگر سمیع گردد
یا متفازن یا بعد از اصوات
طبیعه

طبیعه سمیع گردند و یا آنکه صوت طبیعه بیک زاویه اصوات غیر
طبیعه جایگزین شنبه شوند و بعضی اوقات میس و همواره لایم
شینه شکل و گاه به رباط مختلفه غیر لایم و خوش استماع گردد
و نیز گاه این صوت سوغل در وقت قلبیا از محل قلب محدود و گاه
در مسکان وسیع منتشر و سمیع گردد و در اکثر اوقات صوت اول
بندیل سوغل شود و صوت ثانی نیز ممکن است به آن تبدیلی یابد
جدول کافیته و مختصره مدلوله اصوات
سوغل اول سوغل قبل از سیطل علامت
وجه تنق و ولول جوش است جرم .. سیطلیک یا سوفا
که بجا صوت اول سمیع گردد (۱) در فاعله در نقطه قلب
(۲) ... وال بر وقت دم است (۲) در نقطه وقت

و لودول جوشی عدم کیفیت و انطباق آن (۳)
همچنین فاصله بین الاضلاع طرف راست زفت اول
سه راسی که ممکن است متفازن با تنان باشد بانه بهم
و یا سطنتیک یا سوغل (۱) - در فاعله تنق و لودول او بر کسب سیطل
که بجا صوت ثانی سمیع گردد (۲) در نقطه (این سوغل مشبه سوغل قبل از سیطل
تنق و لودول جوشی

جهاد م ... صدر سوغل
در فاعله (۱) تنق او بر طرف متفازن
(۲) با عدم انطباق آن
در نقطه (۱) عدم انطباق و لودول جوش متفازن
(۲) با تنق و لودول سه راسی قبل از سیطل

صوت کسب سیطل

سیطل عبات
از نیکت
لحن صوت تنبک

ضیق جفم

عازریش

ناک

بویار نیک و ناک
صوت دیگر سمیع گردد
یا متفازن یا بعد از اصوات
طبیعه

دو بیان اسکولنا سپون حفره
 جنجی حفره مخصوص حرف نزنه گوش دهنه اصوات تکلم در اسپط استکب
 چیده و باغوش لبوس پیرسند در طول قصبه الریه جنج گوش دهنه شست
 این صوت قدر کمز و ضعیف است و لری از جوار انزلیتوان تخفیف
 داد و لری در جدار صدر فقط صوت سمیع کوه انزلا با و از لری و زنبور
 شبیه کشته و در بر مینامند و ارتعاشات این صوت است که با
 احساس حرکت متوجس او در جدار صدر هوا اصوات طلیعه که از
 انعکاس اصوات تکلم در حالت صحت سمیع شونده عبارت اند از
 همین اصوات مذکوره و لری اختلاف اخلاط در بعضی حالات تنفس
 رود و در حوله بلبلط اختلاف زلفت نیز به با سبب
 تغییر شکل و ولعت ثقب قصبه و حوله بلبلط و جود حفره عارضه
 در پنج مخصوص ریه حاصل شده اند تغییرات مختلفه در صوت منعده
 از حیثیت نعت با اینست با صفات ان نمایان شود مثلاً
 هرگاه پنج ریه از پنج شریکیده که صوت افول است و در صورت
 زلفت ان لجه زبده شود اسلول با ریه منته شده و ثقب
 و قصبه که پنج مخصوص سخت شده ریه حامل آنهاست مانند لوله
 با آن کرده که جردان آنها صلب است صوت فوش شده و
 مانند صد اثر که از دهن در لوله حاصل شود سمیع کوه این صوت
 لا صوت لوله یا تکلم ثقب قصبه نامند و لری در صورت زلفت
 و مفاومت در ریه از این ضغاط ان بلبلط شرح تمام
 شده باشد صوت قدر کمز و لری از ان شد و شبیه بصوت
 انجمن

صدای
 خود را از
 الجنب

سنگین شدن

branch of the

may be

انجمن

کرد و انرا صوت معجز یا تکلم معجز نامند و اگر در پنج مخصوص ریه
 حفره کوه که ان حفره با شو قصبه مربوط شود با انکه خود ثقب قصبه بلبلط
 و احدت حفره مخصوصه غایبه صوت تکلم چنین بنظر می آید در حفره
 جوفی هر چیده و بعضی اوقات چنین سمیع کوه این اصوات تکلم با
 فاصله از سینه سمیع میگردند مثلاً انکه خود ان حفره تکلم نماید این صوت
 حفره یا تکلم صدر است بالافزایه حفره و سیر در ریه حاصل کوه با
 بلبلط ثقبه و سایر این و غشای جنب یا ثقب قصبه مربوط کوه صوت
 تکلم سمیع از جدار صدر و الا اینست طرز مخصوص صدای زلفت در
 دامن حفره طرف نزنه و انرا صوت حفره نامند اسکولنا همین
 سیده در حالت طلیعه جنج بر ریه بین شش و نفس کشش دهنه
 همیسمی لری سمیع کوه عبارت است از صوت طلیعه یا همیسمی جبابی
 شدت و وضوح و امینه ان در حین ادخال نفس بیشتر است
 لا در زمان افراج ان مله اغلت در حین افراج نفس سمیع
 نشود و این صوت در نقاط قریبه طرف صدر بخوشا و
 شنیده شود طریقه بعضی اشخاص مشهور کوه در طرف فوقانی ریه
 لری این صوت واضح تر است در اطفال فوشان بیشتر و با صد
 تر است (که از ان تنفس طفلان است) در اغلب شایع از ضعیف
 محسوس شد و کلباً هر قدر قصبه صدر اوسع و جردان ان نازک تر
 باشد شدت این صوت بیشتر است

Acoustic phenomena

بسی از این
 کوه و طریقه
 انرا افزایه و فاصله
 شده است

در این
 از هر
 زبده شدن
 اوضاع نفس

لاغز

و تغییراتی که در هیئت تنفس عارض گردد و اما از چهار قسم ذیل می باشد
اول تغییرات عارض در وقت و ضعفان جسم اختلاف عدد و سیم غیر
صفات آن چهارم اصوات غیر طبیعی اول تنفس
عظیم احسی به سبب جابجایی که در وقت حال است بر آنکه افزای ساله
ریه آن تعطل افزای او فتنه بسبب کشش عمل خود وقت مرگ غایب
تنفس ضعیف عبارت از آن است که سبب جابجایی ضعیف و باکهای
ملاطبت سمع شود و سبب آن اینست که صوت حادثه بواسطه
تغیر جوهر کبوی میزند و با آنکه با شکر کم و بطور ضعیف در ریه
حاصل می شود حالت اولی ممکن است بواسطه کشش حال یا نیز
چند حاصل می باشد و سبب حالت ثانیه یا از آنست که جدار صدر
یا آنست که فشرکت یا چینه شیب از شکر ضعیف الریه یا انقباض ریه
در و یا درجه اول سل است و در این حالت افزای ممکن است
تنفس جبار به شکل منقطع گردد دوم تغییراتی که در عذر
تنفس و در همه وقت است یا آن است که عده تنفس نقصان
نمایند و اما تنفس هم در این قسم امراض نقصان یافته
و بنسب مشاوب گردد و با آنست که تنفس سریع گردد
که هر دو قیف به هم نماند بر سه و این حالت در اغلب
امراض و اختلالات صدریه و بطنیه مشهور گردد و
تغیر صفات تنفس این تغییرات بسیار عمدتاً و آنرا می توان
بچهار قسم مندرج ملاحظه (۱) تنفس شکر (۲) تنفس

مرقت
رود و نشانه
از لطف بعضی
اراضی مثل
و غیره جزئی
از ریه لانه
نعمه باشد
طرف دیگر
دیگر مرقت
داده در کتاب

تغیرات
تنفس
تغیرات
تنفس

فصیه یا تنفس لوله (۳) تنفس حفزه (۴) تنفس حفزه
اول تنفس شکر (۱) شکر و موت و سرعت آن به درجات مختلف
میکردد و این اختلالات یا که هر روز زمان تنفس شکر که در وقت
در یک زمان غایب شود و این قسم تنفس را انقباض ریه و انقباض
حاصل شود دوم تنفس ضعیف یا سو فل لوله این صوت
در هر روز زمان تنفس سریع که در صورت این صوت بموت است
شیخ ریه بخوبی آنرا نقل کرده و این حالت در وقت است و در
شیخ آن زیاده باشد و اصوات که از اختلالات ریه
از قبل درم و نوبت اول و انضغاطان و غیره حاصل می شود
نمایند (صوت تنفس ضعیف یعنی مانند صوت است که از
مبدن و کشیدن هوا در دست حاصل شود در صورتیکه آنرا
لوله جمع نموده باشند هرگاه این قسم تنفس در غایب شود فقط
محدود و بطرف اعلا ریه حاصل شود و در ضمن ریه جبار باشد
بآنست در تمام نقاط موضع ناؤف از جدار صدر سمع
گردد علامت وجه کبوتر شدن ریه است (۳) تنفس
مار حفزه - این صوت شبیه است بصوت حاصل در یک
حفزه با در دستها بیکدیگر که آردا باشد بوضعی که یک

خارج و واضح
شدن تنفس

در وقت مرگ
تنفس ضعیف
در وقت مرگ
تنفس ضعیف
در وقت مرگ
تنفس ضعیف

در وقت مرگ
تنفس ضعیف

و قنیه و الا زنگ رنگ این از رنگ امر باشد چنانچه در انما
 ذاک الیه حدیث می رود و نفث زنجار عبارت از نفث
 اینست همیشه بزرگ می باشد و صفرا و کریمه و قنیه زنگی
 آنست صفرا و زردی و بزرگ است و در بزرگ است و بکند نفث
 در هنگام فجاجت باثقال و باکثیف بازو و ایل
 است و در هنگام نفث لغززان قبل از الخطاط مرض مزاج
 و غلیظ و والا کف کمر است سابق برای جنبین و مرض
 میگردند که بسبب مرض خلط فاسد است که اولاً فی است
 و بعد نفث می آید به لکن این مرض طب قلم است اما
 اصطلاح علم که عبارت از فجاجت و نفث باشد در طب
 چه به هنوز لم یظلم میگردند ^{علم نفثها}
 بجلط سرفه لا کنت نامند و سرفه با دایم و بی وقف و صعب
 و سریع و در طب و اسهال و متناوب و گه به و سخت و غزیه
 است بعد از آنکه مرضی بجلط استغلام با بصرو و
 و فوج و سمع امتحان نرودند با به مرضی بجلط شخصی
 مفرق با شخصی مفاصل امتحان نمیشود و معانی را و بعد
 از آن نفثه معروفه مرضی است که نمیتوان همیشه بر نفس
 مجر دانست مطالب و فاعله کما و معانی

اینها
 نفثه
 و
 اسهال
 و
 متناوب
 و
 گه به
 و
 سخت
 و
 غزیه

علم نفثه منعلق به تشخیص و نفثه معروفه باشد و در این باب به وجه
 اثبات معالجات مخصوصه که بر از انما این امر و طبیب به استعلاج مرضی که
 تشخیص داده باشد معالجه به استعلاج عمومی عبارت از آنست که در آن مراعات
 که تمام احتیاطات و احتیاجات مستعمله در اعمال با رعایت باشد
 معالجه مرضی با الحفظ در حالت محدود و منزه از اولاد یا اسکان
 اوجاع و نه ای بر لایم رضایت شود و الا فرقه بسبب کفیه نفثه
 یا الحقیف انا بنو له ممکن است رود و منته علم که در آن بحث کفیه
 از معالجات مخصوصه به مرض موصوف است به طریقات استنباط یعنی
 قواعد معالجات مخصوصه اجمال این تفصیل طب
 در اینه طبیبان استغلام بحالت مرضی و مرضی حاصل نماید و در
 و جمیع امراض و الا صورت مغز میباشند بر حسب مزاج مرضی
 استغلام مرضی عبارت از تعیین و حرص و معلوات با واسطه
 بلا واسطه که موجب ایصال به معرفت مرضی کفیه و نیز استنباط
 از اسباب عده خطا و شبهات لکه ممکن است سبب انصراف
 طبیب کفیه از طریق تشخیص نفث و نفثه معروفه و علاج لایق
 است با به علم بعلاجات مشهوره علیل حاصل کفیه و سبب از آن
 طبیب علما تیرا که حرف با به به آنها برود با مدلول حواسی
 تعیین نماید استغلام با بصرا بجلط چشم و استغلام از لمس
 و فوج بر ساطک دست و اسکلطاسیون با گوش مجرب

اینها
 نفثه
 و
 اسهال
 و
 متناوب
 و
 گه به
 و
 سخت
 و
 غزیه

و در صورت لزوم بایه طعم و در واقع لا بلاطه ^{چند} و شمع تعیین نموده
 لازمست که طبیب تمام آلات مختلفه به نفع غور در سر نمائید و عرض بدید
 از طرف اطراف دید به فک استیلا نمائید امثال شرف در راس و الا
 حسیه متکثره در آن و نیز در جوارش و ضایع آن خود در آن و حلق و در
 و معد و امعاء و کبه و طحال غیر الاله بحقیق دوا رسنا نموده
 پس از آن در الاله تنقیح عبارت از مغزین و حلقوم و قصبه
 و شعبان و ریه تین و اغیبه جنب و همین شمع در الاله حلال است
 که قلدن شرایین و اورده و عروق جدا به لذت قیق و تقلیتی
 نماید و همین شمع لثنت اللد عصبانیه و اعصاب و نخاع و
 عمل اعصاب است و نیز بالذات بول و اعصاب و ناله و نامل
 رسیده که بایه نخود بالا فرده بایه لثنت شحات و مه فوماست
 شد و استعلام باحوال آنها حاصل نمائید و اگر تمام این ذمات
 و استغلاات لا در هر مرضی بخوانند بکار بر نه عمل زیاده طول
 انجامد پس بایه موافق قواعد شده و طه نظرا جماله در این اعضا انه
 خنده و فقط مواضعه که مداخلت نامه در شخیص مرض دارند
 رسیده که نمائید در اینه عمل محض استنباط و استدلالت
 بعضی نکات لازم است که موافق قاعده مفصله مذکوره آید
 رفتار نمائید اغلب را بینه عمل بایه سؤالات ذیل از مرضی
 نموده ۱ اسم شریف شما چیست ۲ سنی که چقدر است بواسطه
 چه این شریف اورده بایه سؤال از وضع ما تقدم حتی سر دم رسیده
 امروز مزاج بدیسی است یا درست اطلاق مرشد و اگر مرضی

از قبیل نفث دوم
 از قبیل نفث دوم

مرضی شکایت از مرضی نمائید مثلاً (۱) سر فیه فک است ممکنه
 نفث خارج میوه مرضی سل در طایفه ثامنست) به راد و اخوان در حیات
 لذا بلاطه چه مرضی موصوفه شد پس زن بلاطه این سؤالات علم
 بجالت حالیه و انقلم مرضی حاصل گشت استعلام از نظر و وضع
 و مع ثقلی تعیین نمائید مرضی شخیص و اوده بعالمه به پردازد

فصل سیم

(۱) بعضی مفهات عمومی در باطن (۲) درم (۳) حری
 (۴) سو مزاج (۵) ادیاع عم (۶) انواع استفا (۷) بول (۸) بیا
 انواع براز و بعضی علاات بطنیه (۹) در بیان نوم و طالات شبیه
 بان (۱۰) در بیان مرگ (۱۱) اباطلر عبارت از علم با
 معرفت که در آن لبت میوه از تمام اختلاط که عارضی گفته در
 اوضاع شریجه افراست (۱۲) در انجاری و یا انتر که عارضی
 شوند در اعلا که افراد الاله بن حجر میه اینه) فی بیوتی
 مرضی و این علم به و شمع تقسیم نموده انه باطلر عموم و خصوص
 عموم تقصیر میوه از مطالبه که عام است در تمام امراض و از اعلا
 کلیه علم طب نیز در آن وضع میوه بعضی اصطلاحات علمیه
 در توضیح و تبیین این اعمال لازم و ناگزیر از آن

باطلر
 لیس علم باطن

است و نزلات مورث اخنفا دم در عضو زنده و در وقت اطلاق
 شعله در موضع این علائق توقف سکون نام در جریان دم عروق
 شعریه موضع رو زاده و بلبلطه اجتماع و تزلزل کلونیا خون این
 عروق شعریه و منه با شریان و اورده صغیره منبسط و جمع می
 و محضی این عظم حج و امتفاح در او داده صغیره زید تر است
 زیرا که کلونیا دم در آنها میزگم شد و خارج می شود
 الاغز و دم ممکن است بیک از حالات اتمیه بجز که اول
 خلیل - خلیل ورم عبارت است از تفرق و انفصال کلونیا
 مجتمعه بطوریکه جریان دم برقرار شود به بین طریق که البته
 از محیط جزء منوم که در اینجا کلونیا مجتمعه مکرر منظر و
 الیه لذ شروع و پس از آن رو بجز جریان دم در او رده
 و شریان شعریه که با سبب بزرگترند حاصل کرد به وند البته
 منور زخم در عروق شعریه بسیار صغیره که فاصله با این زمین
 و اورده صغیرند و در آن غایب بعضی اوقات ورم
 بزود تحلیل رفته به وند البته منجر حالت خطیر کرد فداء
 هرگاه در چندین عضو دفعتاً ورم مشاهده شود
 میگذرد ورم متقل شد است و چنین منجر شده
 و موله مخرجه عضو بعضی دیگر نقل شد و با است
 ورم

دفع ورم
 یا خلیل
 یا انفجار
 یا تصلب

ورم در چندین عضو اتفاق و منوب متفان و تضاد است
 دوم تصلب
 یعنی صلابت و سختی منوم این نوع است و درم به بین و حاصل
 که جریان دم در سطح منوم منبسط و در بناتقص که از رده دم کم
 منقطع که حرارت جزء علیل شد و مایعات منر شده متحل
 و مبدل زنده بجلد آلیه جامد و با قریب الالبهر شکل معین زنده و
 که بین طریق بعضی اوقات حدث این حالت امده با به و
 اغلب به وند و جمع است و این قسم است ورم و تصلب
 یا خالتر نامند و اما از آن منوع منوم متصله قریب باشد
 چنانچه این حالت در اکثر اعضا کثیر الشعریه مشاهده کرد و انرا
 تصلب امر و بعضی کبیر نامند و لامفان این حال ماده
 از ولاء جدمان مخزن طبعی خاص غایب بقسمیده است
 زود سطح جبهه من عضو زید دم مرطوب کرد و یا انکه ماده منور
 مستحیل بریم که و انرا شرح سطح نامند است ورم ان
 که منجر به یقین کرد یعنی بواسطه ماده منر شده و در از عناصر
 منوم که در آن تولید بریم زود به کلونیا منبسط حاصل شد

بیشتر اولام اعضا باطن منتهی به تپش آردند و علامت حصول تپش آنستکه ابتدا
قشر برده است متفاوت شده عارض گردد و پس از آن لحقیق با فطرت در علامات
ورم نمایان شود و محضاً وجع که در این است ناشی و سوزش است متبدل
بوجع تپش گردد و احساس کشیدگی و تپش گردد و پس از آن در اولام
ظاهر احساس تپش در ریه گردد که سوزش و سوزش در صورتیکه تپش متفاوت در ریه
رفیق باشد (هم جنبه) یا نلغوی نیاید آنستکه سینه مایل برود یا مایل
سبز و غیر منتهی و غلظت در ریه شکل باشد ریه که در اولام سطح
اول از ریه غلیظه حاصل گردد و مثل در زکام و مطلقاً در تمام ترزاج در بعضی
از اقسام اسهال مویم یا اسهال مخاطی یا اسهال مخاطی یا بلغم نامنه و اسهال
مخاط مجرای اعصاب و الا بقایا غده الکتلیت از جهت شفافیت
اشام مختلفه مخاطی مایه ابتدا از آنها از یکدیگر رود و بالذره مجلیت
که در ریه منتهی با آنها را بجز که در عبادت است از غانفرا یا بغیر موت
و تعطیل آثار تپش به که پس از آن اندک عناصر ریه عضو اولام
تغییر فاسد و ضربان که نه و این موت و ضایع عضو اولام
توقف طولانی کلینک خون در ریه عظیم از ریه حرکت
که در آن وقت با بجز موادیکه بجهت تغذیه و تپش لازم است
نرسیده و موله زاید شکله با به از آن خارج گردد و خارج موله
و مانند سایر اجسام آبه خنک به نیز که در معرض رطوبت در ریه

که در ریه و تپش

اول از ریه غلیظه

و تپش

مرتفعه

مرتفعه در ریه و آورده باشند تا سه و متعفن که سر غانفرا است
مکرموت موصوفه غانفرا یا عظام لا یفران نکرز یعنی موت العظام
هرگاه در ریه مبتلا بغانفرا یا رطوبت محض و محض است
باعث حدوث ریه که نه آنرا غانفرا یا مرطوب نامند و در
صورتیکه غانفرا به ریه ضعیف باشد آنرا یا بر جنبه اینها
در غانفرا یا شیخ مشام که در آنرا شفا فلوسی گویند در صورت
تمام عضو از اعضا ریه یا الترا از آنرا که مرکب از جنبه ریه است
مبتلا نموده باشد و جزو میت است در آن وقت خطر ریه نامند

اسباب یا اولام عبارته از سه مورد که باشد به تپش
یکی از اجزای ریه و نیز ریه و کله و جملات و دخول موله
و عوامل مفسد خون از قبیل اسید و بعضی سموات و زهر سبب
ان توانه شده و اسباب مبتلا فاعله اولام در ریه معین شده
است این مسئله ملاً مجهول است که جزو موله خوردگی است
باعث این میوه که ریه منورم که در ریه و آنکه موت آورده
غشاء جنبه یا متراسنان یا منخرین و امثالها و در
نامیده و تحقیق مینداند که چه قسم این اسباب مختلفه
باعث انقباض و بهم کشیدگی شرائین و آورده صفار و نیز

یا اولام
یا اولام

حدوث درد
عبارت از اینست
خونش از عروق
شروع

باعث حدوث این حالت در شریک شد و سیر از آن متع میگردند در حالت
وجه ورم چرخ خون را برضی لا گرفته و در ظرف بگذارند بجهت شریک در سطح
موتان از آن یک طبقه فیرین بسند شود انرا رغو و ورقه طبقه
در زمانه (کودن) ^{شکل قدام} خاتمه با صمیمه
محصولات در مینه لایه از محصولات سوء البنیات ساج تجوی
واد جمع در عروق غیره و وقت نایم مشهور شود فقط ساج
ان عروق نارسه شده است و در غنجه کبیری به نیر در آن دست نزل
و اجزای آن سنجیل و مبدل شده اند یعنی بیخ وقت مشاهده شود
سلولها و الیاف مخصوصه با نایم عروق شده اند صفات
مخصوصه خود را از دست داده و مبدل شده و دیگر کردنه بلبل
حالات در انواع سوء الفینه اعضا مشاهده شود عبارت از اختلا
ذیلند (۱) کاه سلولها نسبی منکثر شده و نرسیده مختلا
حافظت نخه و حالت عمومی و اصلیه خود با قیاسه و فقط
جم آنها عظیم و شکلشان بر حسب موقع تغییر نماید و به رجات
مختلفه دانه دانه شده و لرزیده و وجه از نوع بنوع دیگر مبدل
شده اند و فقط بجلطه صور مختلفه علیل و اوقات عارضه
بر آنها که ممکن است تا حد متزایه کرده که باعث ضربیه
و فنی عناصر آنها شوند تغییر در آنها عارض گردید
(۲) بعضی اوقات سوء البقنه عبارت است از

در وقت که
در وقت که
در وقت که
در وقت که

مغز و عروق مغز

از وقت که در نیم بعضی عناصر مغز و طبیعی عضو او فیه ان عناصر بر عکس ضمیمه
مذکوره کوهک و صغیر مکنهن (۳) بالا فرقه بعضی حالات اشفاق که عناصر
جدیده عارضه در نیم مغز و لایه زوده و اغلب این عناصر جدیده التولیه نام مقام
عناصر اصلی ان نیم گفته و نظریا نام طوره بر مرض به نیم فتم و لایه کرده
سهم دو بیان حجت
سابقا ذکر نمودیم که حرطی در مطلق عبارت از حالت مرضیه البیت متصرف است
بعضی بنفی و از دیر حرارت حیوانا و نیز در این حالت عطش شده و اعطای
و کوشش عضلا عارض مرضی کن و
ابتداء بایه حمای عرضی و علامتیر از چهار مرضی با اصحاب متماثره نخست اول
طالب در تمام اولهم باطنه و ظاهره است و سبب ان از دیر حرارت انساج
مسئومه است و بلبله ان ^{بسیار} کثرت عظیم جمیل رود و در وقت
این عصب در یک از نقاط مخصوصه احساس بیخوشی در غلبت سلله
عروق شریکه اثر نماید حالت انقباض و انبساط عروق شریکه بلبله
عمل اعصاب محرکه المدد عیه حاصل گردد و بت حاصل کوه از بر اینکین و عمل
و طبعی ان ساطن عصب جمیل در برابر اینکین مرضیه خارجیه با
دائمه که اثر در بدن مخصوصه نماید در اغلب حالات حرته را که در وقت
طبیعی مفضی از ان سبیل و اسان خون دفع موه مضره است
و داخل مجتمع و درین شده اند حمای اغلب از اثر علل و اوقات عارضه

مغز و عروق مغز
مغز و عروق مغز
مغز و عروق مغز

از وقت که
لامه رفتن

بگذشت

حالت هم بجزای نام
اعضاد و زبان

موضعی حاصل که در اعراض از اندک ان اناست بر حقیقت و باانات در میانه باشد
و چون هر ضایع مذکور که از نسبت نوع فعل و انفعالات حاصل می شود علی
خواهد بود که به رجات زبانه بر حسب این است و نوع و مزاج شخصی علی تغییر
پذیرد و نیز بلبلط طبعیت و زبان مرضی در حین ان شمه افند ممکن است
تجرات عده به باب در اطراف دندان و اشخاص ضعیف و عصبان زبانه
شایع و بسیار است به است و اغلب اتفاق افند در شان از حقیقت
تقاضای سبب موجه خود تجاوز نماید و نه در شان در شایع
مگر است و در این حالت ممکن است در شان ان جنایچه با به کمتر
باشد و از ان اختلالات قابلیت تا اثر و فعل و انفعالات که
در این مرض مخالف صیانت موجه است معلوم می شود
در ابتدا ظنی بر مرضی حدیثی عارض می شود و ابتدا برود پس از ان
حرارت نمایان شود و انما این هر بلبلط عرق است و در زبان
جران حاصل که برود و در بلبلط اختلالا در حرارت حیوانا حاصل
متصف است به هر چه که زنت و سرد بودن جلد به ن و برودت
سوار زخمی در زبان قشریة نار حرق حرارت در زخمین
لا در سقیم انرازه کینه مشهور که در حینه درجه افزوده شده است
و این جمله در اول باعث تقبیل و تعویق و تعطیل شرح
بول شده قدری پس از ان موجب تحریک و تقاضای
ان رود و بلون با ریب و قرمز و غلیظ مختلف از ان
ند

فوز و فتح که در زبان حرارتی از بعضی منقبض و صلب و صبر در مع رود
پس از ان که قبل از ان که بجاست طبع خود رجوع کند منبسط و عظیم و بسیار
متواج که تقریبا اصل و حقیقت صیانت مرضیه یعنی حیانت که علامت در عرض
از اولام منبسطه با جمل است و عبارت از انرا مرضی که علامت است
انواع الظاهرهاست اقسام این جنس صیانت عبارتند
از صیانت منقبضه و خالفه الناقصه و صیانت واثره صیانت
منقبضه که بر اثر ان و ابنة البقره و ابریسفان با قشریة نه به ن
پس از ان اعیاد و کوفه و حرارت در بدن حدیثی و این قسم که
صیانت در تمام طول زبان خود غیر منقبض و بدون انقطاع و قشریة
و لرزای نوبات استهلاک و تله به پیرند و این صیانت عبارتند
از طیفوس و حار زرد و طاعون و شمه و حار نفاش و سایر صیانت
در تحت سمیه و غیر تعین از این مندرج اند و نیز صیانت بشی به
صیانت از صیانت ابله و سخن و محکم و ابله صنعنی و ویفطری
و در سطر یا صیانت خالفه الناقصه در انود با بسیار کم و
در حالت حار بسیار شایع است و علائق ان استه علامت
استه بسیار است به معده و امعاء و مصادف است با حدیث

از زمان بعد از ان
لا قبل از ان

که زانما بعد از وضع
عمل بظلالش نه به می

قی با بلز صفرا و این قسم حرارت است و باعث الخاطا مختلفه
 قوت کرده ممکن است پس از آن مرت عارض که و اختلال بسیار نماید
 نه ارد و بطور عملا مواضی با طبیعت و یا غیره شده یا به جمعی
 و اثر آن که بطریق نوبه ظاهر شود و رجوع نوبت آن جنبه بر قسم
 نوبت این قسم هم از حد نوبت زمان هر روز و منظمند یا هر روز یا یک
 روز در میان و هر روز در میان و گاهی نوبت و یا آنکه در یک
 روز نوبه عارض شود و در فواصل این نوبت مریض هیچ گونه
 تغییر و اختلال در حالت صحت خود ملاحظه نمی نماید و بر حسب رجوع
 نوبت این عمل مواضی غیب و ربع و غیبی و ربع مرعیف
 و مواضی غیب ضاعف و امثال آنها نامند عارض مریض
 موقت است پس از هر نوبه سکون و راحت کامله مختلفه و ام
 حاصل شود و نوبت این قسم عبارت از جنبه ساعت است
 مریض احساسی به به حال و اعیان و کوفته یا نخه و
 فشردگی و بر دو طرف و صف و سرش بنفشه حاصله بعد
 از آن حرارت شده بجا و حرارت جلد و عطش و عظم بنفشه و بعد
 عرق مختلفه العود حاصل شود و پس از عرق جمیع اختلال
 بر طرف شده و ملاک طبیعت رجوع نماید لفظ نوبه
 در حیات دایره و لفظ شده در حیات متصله با حیات

مواضی
 او در هر نوبه

فی الفتره النافسه اطلاق کرده و گمان بین النوبات از زمان
 الفتره نام با فاصله بین النوبات نامند و هر خفت با فترت
 نافسه در حیات فی الفتره النافسه شهرت و عبارتند از
 فواصل بین الاستعدادات در آنها علامات عمومی به درجات
 مختلفه در وقت تقاضا دارند مملو مریضه جبهه زره بدین سبب
 اولیه تمام حیات متصله و الجزه منعقد عارضه باعث حدوث
 حیات دایره گفته که به سبب مملو مریضه که از فترت و تجربه
 حاصله در امر ارضی و در میان مخصوصاً در بعضی در استقامتی
 حاصل شود جذب شده و باعث حیات دایره گفته و سمی است
 از مملو مریضه در ایام قبل از طلوع و پس از غروب افتاب مجرب
 و بزمین دلیل است در عارضه مخصوص بعضی بلاد کبر البطحاء
 و الاضریضه است و اغلب عارضه بطول انجامیده است
 یا آنکه در حینه عارضه نماید باعث تبیح طبع و کارهای مریض
 بر در این یافت یعنی تبیح در کلبه که حیات ربع اغلب شده است
 از سایر اقسام حیات هر روز دیگرانه زیرا که بزرگتر است
 و صعب العلاج ترند و تبیح اطراف ساقه و استفسار زخم
 در اکثر احوال نتایج حیات دایره که عارضه است از علاجه

طبعه است صورتی که در این است
 در بعضی نوبت در تمام حیات
 حیات نوبه
 از نطفه ارضیه
 از مملو مریضه که در ایام
 و سازد شش که در ایام
 سمی است او در تمام
 اثر نماید و در تمام
 نطفه او در تمام حیات
 و شب
 عبارت از حیات
 نطفه است
 بنحاست

از رنگ باطل بزرگ و پدید آمدن صورت و منظر از بیخ فانی جمله
سوء البقعه آجام و مرداب لاشناخت حیثات و اثره بسیار کثیر العود
لذات ابابیه احتیاط زبیر در باب تغذیه نوع و از امثلا غیر و عظم
و ضعف حاصل از استفرغانات و جماع و امثال آنها اثر از غایه در
بلاد و حیثات زبیر شایعه اغلب عارض با امراض همه مرکب بود
بعضی حیثات و اثره است از بسبب به و خیر نه انما حیثات روی
نامنه و نه نشان بجد است در بعضی اغلب ناز به هم ببلد است
رسم و علائق اینوع حیثات عبارتند از احساس بر بسیار شده
و عرق بسیار و افرو حالت بین النوم والضعف و اغناء و اختلال
و لیس و بعضی اوقات حدوث در سنطاریا و اکثر فاعل این
قسم حیثات و اثره عارضه به البرد و کثیر العرق و عارضه
و غیر و اغناء و ضعف نامنه و این عمر اغلب ربع و کاه
مواضعه است و نثری گفته گفته فقط به پیر است باعث
نجات بعضی که و نیز بعضی از اقسام حیثات و اثره است
بجیست و اثره عظیم که زبیر این قسم هم با به و نظم با
تمام و امثال آنها میباشد و حیثات تحقیق عبارتند از بعضی
افات موثقه که بطور نظم معین رجعت نماند و بلطه است
ل گفته که بر طرف مرزونه عارضه و قیة حالت است مرض
منصف است بوجه عارضه که اغلب متصل و استلهات
لیلیه

مکانی که
دارد
ممکنه

خلاصه در میزان
یک دفعه است
یک دفعه است
یک روز است
یک روز است
یک روز است
یک روز است
یک روز است

دفعه و لازم است
علامت است که در میزان
نفسه چنان در آن روز
سودن اطراف آن و طایفه

نوعی است
نوعی است
نوعی است

لیلیه وضع مواضعه دارد و هم است با هزار در بند است
و جلق خفت نه بعضی است و ضعف کف و احساس حرارت در جبهه و محض
ورف و شمشاد و در آوا فر این مریض و ان و عرضها لیلیه و اسهال
و اثبات عارضه که سبب است از اغلب تقیه و در بر نشان بطور وانه روز یک
از اعضا و افع است از قبل به تب و صفات و امثالها

فصل چهارم در بیان سوء مزاجها

سوء مزاج عبارت است از مزاجی که غیر طبیعی و مرض است با فخر و طیف
تغیر شده غناء باعث حدوث امراض متواتر الظن و تحت الطبع
اعضا مختلفه به نرود و سوء مزاجها متعارفه از خازیر و سل
روا طبع و نفوس و بیولیات تمام و جرب و لیس و استهلا به
الدم و سرطان حاصل شده بر این امر فیه رویه عبارتند از سوء مزاجها
باعث کفنه و مبتلا با فای حیثه مستعد و مبتلا با بیخ و مختلفه
و سوء مزاج مرضی محقق و نماند است عارض بر املاط به فاش و
و فی لذت لیعد در اشخاص ظاهر کرد و پیر و ما در آنها مبتلا با ف
با ف سوء مزاجها جهانه (سوء مزاج با ذات و مولود لذت و باطرس
الظن بر بعضی جرب طبعی است و خلطی است متفاعدت
الطی است پس از ذله ظاهر که بعضی سوء مزاجها کبیر است

نوعی است
نوعی است

خلط
است

بطلان آثار فقر و فلاکت و عجز نه از تغذیه و مشاغل و افراط در
سکرات و مضغفات از قبل هم عجز حاصل که اغلب سوء
مزاجها بطریق مزمن اند و کارها که چنانچه در ریاضت
و سبب زایل اتفاق افتد سوء مزاجها ظاهر و عالمه سبب
رودند و خون با وجهی در خلط باعث الم مختلفه شده
موجب ظن سوء الفکر میگردند در اغلب مریضی بطلان
کمال آن با تمامه اغلب سوء مزاجها عاصمه و صعب العمل جنبه بعضی
رود و البته و بر ضرر صنی العاقبت اند و اثر عمل در رفتار
الجام سایر امراض دارند و بهین جهت است که امراض ضعیفه
بسیار خطیره زیرا که بطلان اسباب سوء مزاجه نقصان
کلی یا جزوی در اعمال بدنیه و در واقع و ضعف مزاج با اوصاف
و مولود است چنانچه در تمام اشخاص مفاصلیکه بلغم
و قاعزیریه مشاهده رود و یا کبر و ثانی است که در اثر
ط در جماع و امثال آن و از فقر و تغذیه غیر کافی
که به وف قاعده استعلاج و غیر حاصل نمند

فصل پنجم در بیان بول

بول مدفوع است که با بول که در کلیه شش و از جانب
در مثانه جاری شود و مثانه پس از آن که قدری از آن در حفره
مردن

مردن نموده از مجرای بول خارج دفع بنمایند این با بول شفاف و زرد بول
رنگ بالایی مخصوصه و طعم آن شور و تلخ است و در این صفات صفات
مذکوره بر حسب خلاف است که توقف بول در مثانه و نیز نسبت
و غلظت استخوان شریزه و کم شده باشد و بول نیز صاف و ناصح تر
و وزنی مخصوصی که مکرر در بولیکه پس از هر سه ساعت بعد از غذا
دفع که و انقل در رنگین تر و دلیل المقدار است و بول صج رنگین
شود و انقل و قدر بیشتر حامض است اغلب جنبه بول صج لا
اختیار بنمایند ترشح بسیار و از بول اکثر البول و جانی که
خاصیت آن از دیگر ترشح بول است مدتهاست ترشح موضع بول
عسر البول نامند و اگر این ترشح قطره قطره خارج شود آنرا سلس
البول خوانند و نیز حسب البول در صورتی که بول دفع نشود و بول
در خراش یا عجز اراد که بین در صورتیکه به ونا اراده و اختیار
خارج شود بول را رقیق نامند در صورتیکه شفاف و کم رنگ
و وزن مخصوصی آن کم باشد و رقیق فی نامند در صورتیکه
رنگ صفات مذکوره باشد بعد از غلام در سحر در آن ظاهر
نکته و لرزش بول در صورتیکه بزرگ در سحر حاصل نماید
در حالت طبیعی وجه آن رسوب از لون و غلظت

ان سر از وضع شدن بول شبانه بول غلیظ است مقدار آن در آن
 باشد و کدر در صورتیست که سر از سرد شدن ماه مذکور یا اسید در یک
 کثیر مقدار بحالت رطب در آن تابان رود و الا صفرالکدر گریه در
 صورتیکه زرد و زنده باشد (رطب عبارست از ماه غلیظ که در وقت خرف
 لاسب و جمع کوه و رنگ و قوام و ترکیب شبیه آن بسیار مختلف
 رود رطب سفید رنگ و چسبند و غلظت کند از فحاط و سایر غیر
 مختلفه بول حاصل رود و اغلب بول سفید سرد و کدر است
 در بعضی امراض بلکه که رنگ آن مانند رنگ آجر است در بول
 لاسب ته نشین گردد و چرخ بول از بهر ن حاصل میخورد و دالک
 موله طبیعت حاصله و ابعده است گندلا اینقطع بولطه آثار
 اسید یا قلیایی و بر حسب طبیعت هر یک از تغییرات در لادن
 دم و سایر اعمال اعضا بدن تغییر میبرد و مقدار متوسط بول شبانه
 در شبانه روز از ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ گرم است و مقدار آن در
 رجال بیش از زنانست و در صورتیکه تغیر غرضی در مقدار
 بول عارض شده است مقدار آن در شبانه روز کمتر از
 ۸۰۰ یا بیشتر از ۱۵۰۰ گرم است و وزن مخصوص بول از
 ۱۰۰ تا ۱۰۳۰ است مقدار بول شبانه معکوس دارد
 با وزن مخصوص آن که اگر مقدار بول زهره رود و وزن مخصوص
 آن

ان کم است و بالعکس بالعکس مقدار بول خنجر در شبانه روز هزار بار
 نصف گرم باشد و وزن مخصوص آن ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ گرم است
 بول آن نیز اگر اذخاث روز رنگ آبد نباشد و قویتر ملین
 مقدار بول که در ۲۴ ساعت دفع شود در حالت طبیعی شبانه
 است با مقدار آب مشروب و اسبابی که باعث نقصان مقدار
 آن گفته عبارتنه از اولام حله و قریب با زمان و امراض
 قلب و کبد و مطلقا تمام امراضی که باعث اختلال کلا در بدن
 رود و نیز از جهت اسباب متفاوتی بول عرضی و افوقه است و
 در قریب مرکز زمین که بول طبیعت مقدار زیر است از اولام حله
 دارد از جنس سولفات و فسفاتها و سرباست و کلتا تنها و اولام
 استخوان بول که طبیعت در شخصی بعضی امراض با به بکار میبرد
 و مربوط بطلب ذیل است (۱) صفت عمومی بول در
 حالت طبیعت خالص و ذلال است و در صورتیکه که در شبانه
 با به بولطه معرین اسید بودن آنرا تعیین نموده کدورت
 بول بولطه الملاح اسید اولام است و چنین بول در
 کم نماییه صاف شود زیرا که اولامها اسید بواسطه حرارت
 حل میگردند و این اولامها لعموم بولطه سرد نمودن با تغلیظ
 شده به بولطه معروف بسیار اسید یا بولطه کثرت مقدار

لاده فصل پنجم
 احوال بول شبانه
 در وقت خنجر
 در وقت خنجر
 در وقت خنجر

این اول آنها در بول میتوان خارج نمود که در بول اغلب لوله حقایق
و توقف خون در سلسله و دریه حاصل شود چون این بول اغلب
و نیز زرد رنگ است و آنرا بزبان لاطین ریکوآبر نامند
هرگاه بول سید که در لاکم نماند و باز بگردد و در بول باقی نماند
سبب این حالت وجه بعضی مواد الیه که فقط میتوان وجه
انما لا بازده بین تعیین خود بجهت این کار بول را از حاضری که در لاکم
و بازده بین در دروان لاطینه نماند تا آنکه بول در طریخی
ساکت نگذارد تا آنکه این موله به بیج لاطینه برساند
از آن موله لاطینه برده شده نیز زرد رنگ بین که در بول و لاطینه
زرد بین با اجسام الیه مخصوصه مرضیه موسوم به و برین و اکثری
وید و با کولاسا ریم و یا کولاسا ریم و یا بعضی بظایر ای
سطح ظاهر غشاء مخاط و نیز کار سلولاسا استخوانه و یا حیوانات زرد
بین منور و امثال آنها مژگونند بول نلبانی که در لاکم
چند روز کنگنه و باز بگردد و باقی نماند در زیر زرد بین
علاوه بر موله منوره اگر کسی شاموش شکل کند در
میلور شده است مژگونند و در جوان باعث اختیاری
بهم بگردد اختلال است و فففات در شکل لاکمی
غیر منظم با فففات طرفین است در شکل منتهی مستقیم
منطبق القاعه متبلی شده است مستقیم در درون

دوم و ننگ بول بول در حالت طبع زرد رنگ است و
خبر فرزند زرد رنگ شود و دلیل بر آن سکه والا سکه مخصوص است موسوم
به اوسه پیلین و این حالت در جهات و در توقف و لادن در
حاصل شود علاوه بر این ممکن است بول بیجا از الوان مفصله
در آیه (۱) قرمز و این در صورتیست که در لاکم نماند و چون
بازده بین دران نکرده کلیس لاکم قرمز و متوجه شد که در (۲)
اثر باقی زرد رنگ و این در صورتیست که موله زرد صفرا و با
اگر باقی نماند بول لاکم کنگنه زرد رنگ شود و لاکم بقدر است
اسطیک بر بول لاکم بیقراری بول اسپر و در لاکم
مگر کلوزیم بان افزاینده در فففات امتحان کلوزیم بازنگ
زرد و یا بنزایل نیز در لاکم زرد (۳) ممکن است بول
بجمله اسپر ننگ زرد و ننگ لاکم (۴) کاهری
از استغی زرد و منطونین بول نیز زرد رنگ شود و در این
حالت چرخ مژگونند و باقی نماند و چون بران افزاینده
رنگ آن قرمز بنفش زرد و هم مقدار وزن مخصوص بول است
صافا بیانی خودیم چهارم طرفیه تعیین وجه موله مخصوصه

این اول آنها در بول میتوان خارج نمود که در بول اغلب لوله حقایق
و توقف خون در سلسله و دریه حاصل شود چون این بول اغلب
و نیز زرد رنگ است و آنرا بزبان لاطین ریکوآبر نامند
هرگاه بول سید که در لاکم نماند و باز بگردد و در بول باقی نماند
سبب این حالت وجه بعضی مواد الیه که فقط میتوان وجه
انما لا بازده بین تعیین خود بجهت این کار بول را از حاضری که در لاکم
و بازده بین در دروان لاطینه نماند تا آنکه بول در طریخی
ساکت نگذارد تا آنکه این موله به بیج لاطینه برساند
از آن موله لاطینه برده شده نیز زرد رنگ بین که در بول و لاطینه
زرد بین با اجسام الیه مخصوصه مرضیه موسوم به و برین و اکثری
وید و با کولاسا ریم و یا کولاسا ریم و یا بعضی بظایر ای
سطح ظاهر غشاء مخاط و نیز کار سلولاسا استخوانه و یا حیوانات زرد
بین منور و امثال آنها مژگونند بول نلبانی که در لاکم
چند روز کنگنه و باز بگردد و باقی نماند در زیر زرد بین
علاوه بر موله منوره اگر کسی شاموش شکل کند در
میلور شده است مژگونند و در جوان باعث اختیاری
بهم بگردد اختلال است و فففات در شکل لاکمی
غیر منظم با فففات طرفین است در شکل منتهی مستقیم
منطبق القاعه متبلی شده است مستقیم در درون

این بول در بول
در بول

بزرگترین است و ممکن است در بول یافت شود و اغلب عبارت است از
الویسین و قنده ممت تعیین وجه البویسین در بول بایه بعد
بیک نلک بم بول جوهر شوره بسیار فایده بران افزوده
و بنیج رزم نایبه الویسین در بجم درجه حرارت بران
لحراره صد شتر شروع بالجمله نیمه و در مفاصل درجه تمامها از
بول جدا و در مفاصل امتحان لاسب که در لکوس را افزو
دن جوهر شوره بول بجم درشت محض باقی باشد در سبب
بشکل و قطعات بسیار صغیره درین درجه حرارت لاسب
را در محقق است که بول دالار البویسین است (جست
تعیین قنده در بول قاعده طریقی لکه بسیار سهل و از سایر
موانع بزرگ است انجاب که مذكور در این باب به کلمه
بمطابق بیک ربع بم بول بطاییم ابع دران رخت و بقده
بنیج محلول ناعزده در صد کات کبیر بران بیقرآینه
که رسوب حاصل بولطه حرکت دادن در این طریقی
از بول دالار قنده باشد زنگ آن آب بر سر خود و چون
اندر رزم نماند با آن دالار مقدار بسیار قلیل قنده
باشد تا آنکه قنده کم کم رسوب قرمز زنگ آسید کوی
بشکل عبار لاسب شود

دو باب استشفاءها

مطلقا استشفاء عبارت است از شروع شرح ابع مصی (اص
مصی ابع است از اغیبه مصدیبه شرح که با از نقاط
حاصل از سوختن یا بولطه مولد منقذ در رخت ابع در این مجمع
رود در تجادیف مصدله با در کبیر ^{از اصل استشفاء} مفضی و با در بجم زنبورا
و این بولطه غرض حاصل رود - استشفاء ممکن است بولطه
یا از اسباب آئینه حاصل کفنه را از و مرده یا بر
از قبل استشفاء جنب و زرق و مفصل و دماغ و غیره (۲)
بولطه موانع که در لادن دم و در بجم حاصل کفنه از قبل تبیی
و در زنان حامله یا از امراض بلویه و استشفاء زرقه حاصل
از امراض کبیر و ورم کلیه البویسین حاصل رود (۳) از
شدن کلیه کبیر خون در مرض رفت الهم بر تمام انواع
استشفاء از سه قسم خارج میگردد استشفاء ورم و مکه
بنیا و سوء القینه استشفاء ورمته آنها انه از ورم
حاصل شونده و همیشه این شرح در تجادیف مفضیه حاصل کرد
در صد عبارت است از استشفاء جنب یا استشفاء شفاف
و در بطن استشفاء زرقه و در صفتن قیل الماء و در مفاصل
استشفاء مفاصل و در مفاصل مبتلا بنقرس یا رطوبت

در این مجمع

بزرگترین یا اسفین
بودن که فشار دارد
آینه

عبارت از تجویف استشفاء
یعنی در ورم که دارند

غشاء که بر روی
مفاصل

حاصل کرده و در دماغ عبارت است از استفا بحی استفا معنی نیکه بوا
 طه لطف جان دم در به لبطه ورم النضارة و به حاصل رود
 ورم در به بر نوع مشخص منقسم است اول ورم در به النضارة
 و باروبات دمویه مثلا صفة مخرج است در بجهت مرضی کمر فیلر
 دیگر ورم در به ریح با همیون ریم در آورده امراه است طین قسم
 ورم در به اغلب ملک است ورم در به النضارة اغلب بنف
 در قسم سعالقنه و امراض مزمنه حاصل کرده است و جمع شده به دفعی در
 سخن اعضای اصلی است و بزود پس از آن تبخ ابيض و موی
 حاصل کرده و این ورم در به النضارة بزبان لاطن ورم ابيض
 موی نامنه اکثر اوقات در اطراف ساقه و بیشتر زانویله
 و نازده وضع عمل نموده مبتلا نماید با لبطه و نازده حاصل بر جمع
 ورم لبطه طومر حاصله در زیر بغل یا در مقله یا در کعبه یا در ریم
 و با در کشاله لادن حاصل کرده در لبطه نیز اسباب تبخ اطراف
 عالیه و تبخ فغر عینی و ترشح مرص در جوف صفاق با ترشح
 مرص اطراف ساقه حاصل کرده استفا سعالقنه و که انبل
 ضعفی و النفعاله و بارده و مزمنه نیز نامنه از نقصان
 عمل کلیه و مزخون و البومین ان حاصل نموده و در این
 نوع استفا ما مرضی پر به نازک و ضعیف و لبطه طریح است
 قلب و جاع عصبانیه قلب و ضعف کمره بسیار به حال گفته
 استفا

کند در زبان

استفا مفاصل استفا مفصل و استفا لطن استفا زرق نامنه
 که عبارت است از اجتماع امینت مرص در جوف صفاق استفا
 رحم و شفاف استفا صدر یا غشا جنب موی هم محل خفیه شده
 و استفا ضغن موی بقیل الماء و استفا مجنن موی هم محل خفیه
 است اما ام الصیان و استفا بنی زنبور حله لاطن
 و لرغنا نیز به عام و تمام بدن لافرا زرقه گفته استفا
 لحم استفا زرقی و استفا لحمی است و ال بر امراض ضریه افغان
 لذا در استفا طم حله صورت مشور به و اطراف همه تبخ
 متفق لذا و رنگ آن بغیر نمایه و چون با انگشت بران فشار ده
 اثران نامه شایق مانه اسباب متعارفه استفا لحمی عبارت است از
 امراض عضویه قلب و ورم کلیه البومین مزمن و قلب الهم و صورت
 و منته در مریه شفت خفیه رسیده باشد و تشنج صغیر کبیر و امثال
 آنها استفا لحمی از اولام شروع نموده و الا ان شایق شده
 پس از آن به مشور به ن و بعد صورت لافرا زرقه فریبیده
 سبب ان یک از امراض عضویه قلب است و حال انکه بر عکس
 استفا لحمی از جفتین و صورت شروع نموده به و ن

از تبخ از امثال
 به استفا به عین تبخ
 در عکس از طمین است

انکه اینه در باطن بدن ظاهر شود بواسطه مغز قلب الیوهی از خون
حاصل شده است و سبب آن درم کلیه زمین است و استقامت
لمرکبسی از استقامتی ظاهر کرده همیشه شمع صغیر کبد است

فصل هفتم در بیان اوجاع

وجع عبارتست از مسخ طبع و مزاج خواه در باطن و خواه در ظاهر
و محدود و بوضع یا نفع عام باشد و اوجاع نیز مانند احساسات
و طبع بسیار مختلفند خواه بواسطه طریق عمل غایب که باعث
حدوث این مرض شده و خواه از حیث حالت ضرر ازین
این اثر در آن حدوث کفایت و با آن عمل و نقل میکند
و بواسطه حالت دماغ یا نخاع و اعصاب که از آن است که
منمانند تمام اعضا و انساج منمانند محل وجع کفایت
و لموجع از اجزاء کمتر حاصل کرده بالشیء اعضا ظاهر
و بحدت حدوث وجع در عضو لازمست که اعصاب آن عضو
بواسطه طور یا اثرش منضوط کفایت اسباب که باعث حدوث
حصول احساسی یا وجع میشود عبارتند از اسباب مفصله
ذیل (۱) لغزات در دم مرارت که باعث احساسی منمن
غیر متفاوت یا موزون یا تالی میگردند که عبارتند از اجزاء
بحرارت یا برودت و این طریق احساسی عمومی باعث این میشود

دضعیه

در شخص محتاج که در بکرم نخون یا سود کهن بدن خویش (۲) لغزات
لمس حس حاصله از لمس ممکن است بحسب جزء مفصله ازین و در صرب
حالت این اجزاء و نیز بر وفق طبیعت عامل و مخصوصاً از حیثیت
طریقه بجهل عامل زاید مختلف کرده و بواسطه همین است که اوجاع
مختلفه از لغزات و سبک و صرقت و دغده و غیره حاصل میشود
(۳) احساسات منوعه عضلات است و اغلب صفت منافی است
فام این قسم احساسات منوال نسبت بوزن و مواضع و امثال
انها و این صفت منوعه عضلات ممکن است غیر متفاوت باشد
و یا مزاج باشد و ممکن است مادره اعیان یا اوجاع عضلات
بر سه اسباب اوجاع عبارتند از درم حد یا زلزله انساج
و فشار و غده حاصله از آنها و طور و جسم خارجی و لغزات
و لغزات نام امراض اوجاع دائره که از حیث زبان منظم
علامات صیانت مخفیانه و در دستخوان لیا علائق
مزاج گرفتار است و اوجاع بصورت مختلفه ظاهر کفایت
سطح با عمیق بهم و یا در امتداد بعضی صفت و منعد (وجع)
عضلات که منفصل و درگاه منصل ضعیف نامی خوش لذت
ضراحت برین یا حکاک و غیره میباشند و نیز بر صفت و حالت اهمیت

لغزات

آداب و اخلاق اشخاص و بر حسب مآذف و بلا فرقه از حیث
 در بقه صاس چون اشخاص و انساج متفاوت کوه و باد و جاع
 بر حسب حال خود اسامی مختلف دهند چنانچه کوبه اوطاع طامه
 در دهن آن دو کوش و پشما و موم با اسامی مختلف کوه کوه کنند و
 صدق عبارت است از وجع حاصل در رانی و بر حسب جهت و از آن
 موم بصداع حد یا زین کوه و وجع الفوله یا وجع المعده
 عبارت از درد و کوش و کوش است از بلور و وجع حال
 در امعاء و معصی و وجع مستقیم است و وجع طحال و
 کله و امثال آنها موم با اسامی مختلف خوانند فصل
 هشتم در بیان بعضی علامات مخصوصه بطبیب
 براز عاقل از بقای اعتدال و مقدار از سیالات که از
 مجاری و اقل در مجاری مظهر است خلوط در کبش و
 یک رشته موله در بوجه آورنده قابل تغذیه نیستند
 و از طرف کمانه در مجاری معوی خارج میشوند و این بقایا
 عندئذیه در اعور متصف بصفات کلا بجز از آن میشوند
 در تمام امعاء غلاظ بهمان حالت بر ازیه باقی اند و
 همان فقط غلاظ آنها بیشتر و زکات آنها تیره میشود
 بیشتر

بیشتر در امعاء متوقف شده باشند عمل افراخ بلکه بلوط انقباضات معاء مستقیم
 اجلا که در جلال این معاء در همان جایی که بلوط نزول و یا فرقا بخت فرود
 میخورد منقبض میگردد و یا فرقا چنانچه به لحاظ نازل شده است بطریق لازمی
 به لحاظ فشار میبندد و مخصوصا این عمل بلوط عضلات عرضی یعنی
 نیز حاصل کوه که تمام جمع معوی فشار در دهنه بجز که مفاد است عضلات منقبضه
 مقصد غلبه نموده و افراخ بلکه لا بر میگردد آنه شد و ضعف تقاضای بلون
 است که گاه اسهال و گاه یبوست در میبندد موله بر ازیه همیشه بر
 اغذیه مختلف کوه کوه غذا و لا مقدار بیشتر موله عسر لظم باشد مقدار
 بلکه زهر میزند و تقاضا اغلب بر حسب عادت شخص صلی المزاج
 منظم و با فاعله است و کسب کوه و بر در تقاضا بر از غایه زهر شسته
 به یبوست مزاج است و لازم است که همیشه کوشش نماید که به و نا
 سهل عمل افراخ بلکه خفله منظم نماید و کجبت حصول این مقصود باید هر
 در ساعت معین بحد دفع رفت و در ایام اول جد و عهد زهر عسل
 حصول انقباض امعاء غلاظ نماید و بزود عمل دفع بنوع منظم
 کوه که در روز یک بعد در همان ساعت معین با آب آوردی
 لغرض آن حال نکامه در وضیعت بسیار مشکل کوه و این طریق اغلب کوشش
 و ساریط است جهت استعمال یبوست مزاج که در اکثر اوقات
 موجب حصول امراض مختلفه کوه و در اغلب امراض معوی بلوط

حلی حاضر
 بزرگ که در علم است
 از کوشش

بلطه و غلظت و کثرت لغز کثیره عارضه مملکه برازیه که در مملکه برازیه کاه
 حواشیه و کاه لنگ یا صفا و در باطن باطنی یا مغضن یا باطن یا مخاط
 یا بیازنک در مویز یا شیب و آب برنج میزدند که دالقه قطعش صغره البقی
 یا دانه دانه بشکل یا چمد که برینغ حاصله از جسد کندن قطعات مجروح
 الامعاء است یا سبز رنگ و امثال آن میزدند و عموماً این اقسام
 بلذرا که گمانند و اسهال عبارت است از ترش و افرامعاء که منفذ
 مویز به دفع مملکه برازیه مایعه علاوه بر مطالب مذکوره در این
 مجتک کفایت نمائیم از بسیار از اصطلاحات علمیه از قبیل قرق
 و قولنج و ریج و انتفاخ بطن و مغص و طبع شدن بطن و نیز
 گفتن مویز از مویز و قرق مجفف (عبارتند از اصوات مملکه
 که بلطه انتفاخ و حرکت الحیره مخویه در مجرای معویه در میان
 مملکه مایعه در بطن مستمع میزدند و قولنج بر حسب معرفت اصل
 اللغات عبارتند از علت عارضه بر معاء قولنج (قولنج
 محقق قولنج ریج است و با بالفتنه همین است
 این تشبیه شامل اوجاع حاصله در معاء کوه بلکه بر تمام
 اوجاع طاریه بر اعشاء باطنه اطلاق میزدند مثلاً میگویند
 قولنج راسی (صداع) و قولنج معده و قولنج کبده و قولنج
 کلیه و قسماً میگویند قولنج ریج بلطه اجتماع و مزاج الحیره
 معویه حاصل کرد و قولنج کبده اغلب بلطه معویه و حماة
 مزارع

قولنج
 از طرف باعه سخن نازل
 از باطنی آلف
 سرایه و در وقت
 کباب ترش و از طرف
 حب باطنی راجع
 نامعاء سقیم

مزارع از دلاء مجرای کبده و مجرای کله کت مراره حاصل مویز و قولنج
 یا احتیاق حرارت و فانت در حین بلطه احتیاق رحم شاه
 مویز و قولنج طبع است که قبل از آنکه فاع طبع با مقارن با آن
 حد شکر و یا آنکه بلطه احتیاق سطح حاصل میزدند و در این
 صورت بلطه و مرکبات غیر طبیعی عضلات و حملات صغریه
 و نیز ممکن است حد شکر مویز تشبیهاً به مویز و وجه
 ریج علامت در مزارع و جنین بلطه به سبب آن علت
 مخصوصاً اعصاب است مویز براز آنست که بلطه احتیاق
 مملکه برازیه حاصل شد مویز در آنست که بلطه وجه در آن
 در امعاء حد شکر باشد و نیز قسم از قولنج است که در
 بعضی فلز و زیند و مویز نقاشان است که لبارطه مویز
 از سرب حاصل میزدند انتفاخ بطن عبارتند
 از برآمدن مویز بطن بلطه عند مجرای تغذیه به سبب الحیره
 مجموعه و مزاج دران و تشخیص آن بهین وجه است
 که صوت حاصله از فرغ به بطن مانند صوت است که از فرغ
 مخصوص اصابع بر طبق حاصل کرد و بهین جهت است

انحراف شدن بطن نیز مانند کار اتفاق افتد در پیش از چینه
 لحظه منبسطی در دفع نمودن مولد لینه یا فریب المیعان
 بلکه زیه تاب آورد و حال آنکه ضبط و نگاهداری مصلح جامد
 بلکه زیه سهل و آسان است و این احساس به دفع ممکن است
 موجب باشد چنانچه در دستنظر است شوم کرده و در اثر
 موجب حصول اثر و حالش که در انحراف مضمون است
 احساس موجب شده و انقباض مصلح که مفارقت
 با میل به تقاضای ریه و غیره یا چینه بلور بجمع عبارت
 است از حرکت نشاء مایع محلی در مجرای جوف است
 و این حرکت که از تغییر وضع المشان و تراختن آنها
 موافق معمول بر وجه ریه بطن میتوان احساس نمود
 و همین طرفه است مایع استفا ریه که معین
 بنمایند یعنی بطن یک لایه است و برکت طرف
 بطن وضع مخصوص و با دست دیگر بطن مقابل بنویزد
 یعنی این حرکت را بنمایند و همین قسم مایع را میل
 به همین طرفه میتوان شناخت و عا التناوب است
 انحراف نقاط مقابل ذیل المسانه اغلب اوقات احساس
 به مایع کا ذی برش و این حالت در اولام جمله کثیر الوقوع است
 فعل

فصل نهم در نوم و حالات متعلقه بان

نوم از جمله امورات بسیار عمدتاً به ن است مضموناً ببلار امراض
 خواب تلافی خلل است و الا بنمایند و نوم قلیل صورت
 خستگ و بنه ریج سبب نزال کج و و خواب با کجا و طول
 موجب حدوث عملات حیاتی و اغتشاش حواس کج
 و باعث اختلال و تغییر حالت خون شود بوضع کج
 لا مستعد با امراض عصبیه یا سوء مزاجیه بنمایند و برخلاف اکثر
 مدت خواب زیاده طول کشد همین پیش از اندازه عارض
 و بنه روزه و باعث معطلی کج به ن عدم اجراء ریه
 و حرکات به بنه و حواس نفسانیه میزد تمام امراض
 بلکه اغلب کالات بنه با باعث لغزش عمل
 در نوم بنه جرب آنکه مرکب با سهر باشد بانه و این
 لغزش اثر اوقات صورت معمول نتایج عمدتاً در رفتار
 مرض میگذرد

سینه و جرت و بنه نیک (نفس) حالتی فریب
 که در آن اعمال حیوانیه با تمام معوق کجند و با الله بطون
 غیر کامل مجرب کجند سینه لانی
 و کما و لئاسرتهی در باث مختلفه لغاسرتهی

سمنلائی عبارت از تیر است به و ن و ه و ن
 که میتوان از بلاطه نه ابر حرکت رفع مخ و لبر بعضی از نکه
 دست از نه ابر حرکت باز داشتند و این حالت حاصل کرده
 کما عبارت از تیر است ص صاحبان این
 و این زبان ضعیف نامنه در صورتیکه رضی بر لیب تفکر
 فردی هم در وقت بزنند و مخوف بطرق احلام و است و در
 زیر لب متکلم بکلمات غیر معنی که گفته با عبارت غیر مرطبه
 مرگینه مرکبات بیفایده نموده و از بترخه به و ن مضمون
 ظاهر بودن برهنه و پس از آنکه از بیدار زنده
 ممکن است موقت شعور خود را بر وجه و چشم باز کند
 و جلاب مطابق سؤال دلهم و در وقت شعور و طاعت
 طبیع عرفی بزرگونه کما حقیق عبارت است از نرم
 مستقره که حال نیست مرفوعه از ن حالت بخاش و نه
 و با بعضی آنکه چشم کشوده و چینه کلمه تکلم نموده نرود
 باین حالت رجوع بیکسانه لیطاس است عبارت
 از دستور مشرف و دائمی و اغلب در زبان عامه
 این اسم را مراد با مرکب کازب اطلاق میکنند یعنی

حالت

عقله و کلمه بخاش

لا محض کوبیده در صورتیکه مراد از تیر است

فصل دهم در بیان موت

مرکب عبارت است از قطران تمام اعمالیکه مجتمعاً موجب موت
 موجودات الهیه میشود قبل از مرگ اغلب بعضی علائق است عمل که
 متعلق با اختلال عمل بدن است ظاهر میشود که بیان حالت ترغ
 لا مرغینه و طول حالت ترغ زیاد مخدّف میگردد و متصرف بعضی
 با اختلال بسیار واضح در قیافه و سیمای (سما بفرایط) حواس
 و مرکبات بدیه منقش شد صوت منقطع زبان و شفتین خشک
 با سر برنگ شد و ایضاً متراکم در فضا البریه موجب حصول غرق
 زدیها لعل حادث نبض صغیر و متناوب و برد اطراف
 حادث و نامنظم بدن لا مزایر و علامات مرگ حقیقی
 چهار میرند اول خشک و سترغش دوم فقدان قوه انقباض
 عضلانیه ۳ آنکه کلبولها را از خون منفرسی و کنگره
 دار میشود ۴ تعفن و بعضی علائق دیگر نیز میزند که موجب
 یقین کند اول انقطاع عمل تنفسی هم برودت هم فقدان
 مس ۴ انعدام مشاعر و قوه نفسانیه هم سیمای تعشی
 ع حدوث همه بلغم بسیار زیاد در روده و زینه لا قادر

عقله و کلمه بخاش

از تیر است

بنویس برانطباق فلک در صورتیکه از بقوت با این کشید
 باشد ۸ فقدان شفاقت از شایع دست ۹ اشرفاء عینه
 منیفه شرح ۱۰ عدم شفاقت و غیره و خلدو اثر این ساد و انطباق
 جملات آنها ۱۲ فقدان فرغات قلب مرکب لا طبیغرا من
 در صورتیکه از مرض حاصل شده باشد موت لا و غیرا من یا قری
 زینیه در صورتیکه لابلطه ایجاب بغتاً غایبه حاصل شده
 مرگت مفاجات عبارات از موت است که دفعتاً به و ن
 بیع مقدمه روز و در جنبین مرگ اغلب اوقات لابلطه
 الخرات قلب الخرات اینور سیم حاصل رود
 تمام شده کذا بکلیت من الحقیقت و کدر یکایه و فیض قرآن
 دکتر البوس به تعلیم و تعلم مطرب الخافان معتمد السلطان
 افلاطون از ان جالبین و لان لا غار من رفی و فان حافظ الهم
 حکیم بشر حضرت العبد اشرف والا حضرت ظل الله ظل ما و ن ظل
 السلطان طوالت عمره و بقاء و لانه لحنی خالقه به اقل الخ
 والجراحین حین شایع مرتباً رسی کار است اصناف
 ۱۲۱۹

و صی ملا دانه شایع با و صی اولیفت بر اسس بیدانه ۲۱۱ دانه
 و صی رایت سرار امراض حله و معفه و حد ۲ دانه
 طهره لاک اشاک از حیدر رافع ص ۲ دانه و صی کافیس محمد صحت ملک و صحت بیدانه
 و صی و ابورک از حیدر نوات و حاد و صحت طب اسکاوت و شد و بوی نموده
 روز ۳ دانه الا ده دانه و ۱۲ دانه بکدی زهرا برام میوان اسغیر نخوی ۴ ص ۴ ص ۴ ص ۴
 سراج کفره لکن طهور بر شایع درین صفت خود روز شرفایع فواید حبش
 حد بود بکده انه بعد از غدا حمد نفوس مزاج وانس
 و صی اسود اما نیم در حالت عصب و حد روز سه دانه و صی سطرین در بود اولم و حمد
 کافور حلال مهلاطه سله سداب نمونه تا دوزخ که مساوی با داخل نموده
 نجوم سردال دوا که از صحت امراض عصب

سیان صیفی و زرف الدم رحم
 ارگوس اسکل کرم ده قطره از بی تی
 ۲۰ رگ ۳۰ رگ ۱۰۰ رگ
 ارگوس شرف سمار با رخ آب ربع غش
 ۱۳۱۱ ارگوس ۱۰۰ رگ ۱۰۰ رگ
 ارگوس اسکل کرم ده قطره از بی تی
 ۲۰ رگ ۳۰ رگ ۱۰۰ رگ
 ارگوس شرف سمار با رخ آب ربع غش
 ۱۳۱۱ ارگوس ۱۰۰ رگ ۱۰۰ رگ

دارو خیر نموده است و فی الدانه
 خیمه
 (مستطاب به صحت) ۱۲۱۹
 (مستطاب به صحت) ۱۲۱۹

از چهار ناعه هفت مرتبه ظهور علامت عموماً مختلف الصورة والمحل الكيفية باشند
سپس ثانیاً نور والدرج قسم علامت است علامت ثانیاً و علامت ثالثاً علامت ثانیاً
در وجه ثانیاً نیز از شانزده کتب صلب غرض جمع و کثرت بر سطح یا بر آمدن کثرت بالکلیه
مخاطبه و پوشیده که بر غیر طبع و سفلیه اوجاع عصبانیه و مفصلیه و سقوط استخوان
اغشیه مخاطبه نیز از جمله اینهاست علامت ثانیاً و بر آمدن که بر غیر طبع همین حال بر وزن
لا فرج یبیند از جمله علامت ثالثاً در وجه ثانیاً علامت غیره بیخ کماله و کثرت
مخاطب و انبج لیس و عظم و انبج مخضوف و درم طبفه عنبه است بلا فرجه و انبج
علامت غیره سوء الفتنه سفید مندرج و اطراف از این که بیشتر از این منبلا
مرکبند در همان مخصوص اطراف غلظه و سینه غلظه و نفاط متصله نیم فمطر
غده حشفه و غلظه است اینها نفاط اندج با سهولت فرایند پیدا کنند و در
زنان عباد است از جنکال فرج و نفاط محل انقباض سفین صغر و کجی بار
عناش مورد شکل و بلا فرجه در زنان و همان مثل است در آن است اینها فرج
بیشتر منبلا مرکبند در این فرج سه چیز را باید متمیز نمود و در اول شانزده عطل
حرم شانزده صلب هم سفید منبلا است شانزده عطل و انقباض شانزده عطل
سرد و شانزده نرم نیز نامند و شانزده را اغلب باعث بروز عوارض ثانویه غیره
و اما که ممکن است منبلا صلابت کعبه و شانزده کثرت علامت
و سه کثرت منبلا در شانزده عطل اطراف انقباض و مثل انقباض و بطول عطل
قطع شده باشند و جنس اجبر زره بین در این فرج عطل کثرت و ندانند که
مخضوف منبلا که عموماً انقباض و سرد است و سرد است از این
بغای اجسام آیه یا از کثرت خاکتر رنگ و قلیل الریح و غیره

علامت ثانیاً
علامت ثالثاً

و در جات کثیر النفع است و فاعدا ان نرم و لیس الملمس است و ممکن است با نفع
فردی مصداق باشد که اولاً که حالت صبره با نفعاً کاذب مخصوص است
در آن کنار بر فوسف نازک جدا کعبه زنگ است بنفجر و انقباض
نقره با نقره مانند که و یا مصداق است با ضارک است و بیسط در بند
فردی شانزده جدا جدا و منفرد از یک دیگر اند و کوبند ریم آن در یک
شخص منبلا بران مویض طبعی آن و در سایر مواضع کعبه و کافه انقباض
مصداق است انقباض قد امر با خنق غلظه است و نباید ضارک کثرت
با ضارک حاصل از درم غده و لفا لیکه مشرب منبلا علاج
باید جرافت ابتداء با مطبوخ با برده شکر از شکر است و کثرت کعبه بعد از
که با چهار ریم به فرج موضع زور رخا نند و در روز انبج است بالکلیه
و کاغذ صغیر به بند از بر اسطابنیه معالجت و کعبه علاج نشه باید با ان
ر سو سفید ز لیس زور رخا نند با محلول شکر یک دره آن کثرت منبلا
مرام ان لا اراده دارند با محلول شکر یک دره صد کات کعبه تجویز نمایند
اما معالجه ضارک باید امر با اسطابنیه ناعه مخوف الشها است و طلاس
به درجه بیطابنیه با تجویز کعبه و در صورت جمع همین ریم لا با عصاره بلاد
با عصاره انبج اراده دارند با طلاس روغن سنجی منبلا دارند و در صورت
صورت اوجاع شده به عاره و جمرت در اضمه منبلا اراده دارند و کثرت نفع

فصلنامه

مجلس
سینه سفید

Seiam domeru vidan pelyare
I cam Jew ...

حاصل کف از ایند با هم در لاکسود و باید در فم اشعلاج مانند و علاج عموم لازم
نشد و اگر در صورت ضعف با صود و نقل ف در حال کوه با بر اریط
حفظ صحت بر بعضی با مال فک فرام آورد و تعدیه معزیه بخوبی نماند
و دم شکر کف از انرا شکر مر نظر نبی و سر نیز نامند (علامات
این نیز بطبر النور بودن و جع است و اغلب در ان جدا جدا و متوق و از
شکر سالم نرم تر و قلید القس است لیکن از ک دندان در است زنگ ان
مایل بجا کتر و شبیه به پیچ و منظر ان بک تراخت و تابان و در
و اطرف ان نیز صان و در غن و دورنی دارد کف است عن ان در
تیره و خاکس است و حقه شکل و بطور مخصوص کف کف طرف اند
بی تپید بودن و ج چندین عذر و نظیرین مجوده که به نورت تپید می شود
و علامت این است که مالم ستمیه در تمام بدن اثر نموده است و این شکر
چون به شخص مبتلا بان بگرند ظاهر نکند و علاج موضوع ان
عبارت است از ذر و زید فم یا رگوب ابيض زید سنی سر زید کور
در مرکز و اگر لازم باشد شکر و شکر است تمام به آب با بر آب
نایند و همیشه لازم است که معالجات عموم نیز نمی سیم سفید سنی
که ان عوارض سنی و سفید نیز نمانند علامت
عمومیه ان کلت و حالت این مزاج و سن القینه و ادعای و در

ماق اینه و کلام
زاد

دازد ان
حفظ انرا

کینه کینه
بکلامین کینه

و کینه غده کالنگون عنق و نقطه شعری این علامت بسیار شکر سفید سفید از ظاهر
سر شکر علامت شکر به یاد در حله و یاد ان غیر خیطه نمایان کوند علامت اول حله به سفید
شکر سفید ک این علامت بسیار زرد با سر از سر مد بر ظاهر از آن که زنگ ان شکر است
کاس و عید الوج و مد و زان و مکنه است تمام صور اراض حله به در این ک که عبارته از ضعف
در و جبار و تکمه و فک و کینه و تجم و دانه دانه و این علامت هم با نرم و تپید غده
کالنگون معالجات اول سفید و در با روزال (امراض حله به از نرسیده
عبارت ان از سر و اریطه) عبارت است از کله مار سدر شکل برامه یا سدر کله
که بر کله فک از سر کله بر طرف میزند و زنگ ان تغییر به هر و از کله کله تا فز
نه به مکنه است مشاهده کرد و بندر کاس الون اند حجم ان بقدر عسر و منقذ یا چندین
عده از انها تر دم مجتمع اند و به در خار شکر اند و اغلب محل انما بطن و کله کله و
قاعد صدر و امر انما است دو هم سفید به شکر (انرا حاد و مزمن
و بخار و جرب) - این فم نادر است کله کله سفید صغیر نیز شکر است
از این فم نمانند ابرغان مملوانه بسیار زنگ شکر و رقه با فکس در مکان انما
مانند جهاها بزرگ و نقطه اند و در اطفال جبهه الولاده بشکل سفید کوس در شکر
شکل رو بپا است) در سفید کوس فو حات سطح اند و در رو بپا عمیق اند
مجهط سفید به نقطه دائره کله کله انرا این علامت و علامت است
فقط علامت انرا تشخیص اند چهارم سفید حباب ریس (الکینه امینگو
و کله و اف کله و فادس و امین انرا برامه کله صغیر در شکر کله

از سر و شکر
بکلامین کینه

بکلامین کینه
بکلامین کینه

نادول

بکلامین کینه
بکلامین کینه

و منفرد یا جمیع اند و بواسطه ارتفاع شکر بستره حاصل شده اند در ابتدا بدین فرزند خود
 و مدت بعد بجهت خود و کد با اثر اللوز یا نخاس منفر کوهی اند و محض رایج که در اندر پس از
 خشت شکر و رقه با بزرگ تولید میکنند و بعضی شناخته و از امثال خود بمنزله داده
 کوش و زیر آنها با قوه با و در مختلف العرق موجود است و شکل آنه و اکتیما حال
 می شوند بنوع سفید تکه (دلیجی و پرو رپو) برآمده که با صغیر صلبه
 جامه در حله منامند کوه و قوز نخاس اللوز اند و همچون جامه در طریقت نیستند
 جم آنها از دانه از زن نادانند عسرت الخیم ان بخیل است بدون خوارش و
 و جعند و چند در پیش ظاهر شوند انرا اکلید از مرغ نامند ششم سفید
 فلسی و پطر باز پس سور باز پس انکطین و لپی عبادت
 از لکه با و کسور مسزونه از فلسی و خنجره و منفر محیط مدور نخاس اللوز اند
 و در آنها شفاقی مشاهده میشود و بصورت سور باز پس در کف است با
 ظاهر شوند و اغلب اینهم سفید منفره لیس و در محضها منفره لیس
 هفتم سفید دانه دانه - عبارتند از دانه صغیر مملو مملو
 و نیز تیره یا نخاس اللوز و عمیق اند و منفره بنوع مرکب از دانه
 خنجر مسزونه و اغلب در زیر آنها و در اندر کن آنها بطور عمود
 و قطع شده است در بیان سفید عشاء خا طی که از افواج
 و تکه عشاء خا طریقت نامند اینهم سفید چهار نوع منفره اول
 سهی کع فرشته سطحی صغیر خود و در اندر بدین شکل محضها قطع و در

در اندر
 سفید

و بدون بر جبهه کفیل الرشح با لکجه و تقریباً همیشه بدون وجع لذ و در قسم
 تکه سهی است و ببول است و در بعضی شکل در غشاء مخاطی و گام و زبان
 مشاهده کوه جمانا بعد رعدر با بزرگ از لوز اللوز سطحی مرطوب و منفره
 لیس با ضعیف اند بدون وجع و تقریباً همیشه چند دانه از ان نامند و جمیع اند که
 در انوقت از لکه دانه منبسط غشاء مخاطی نامند هم دانه اعطیه - اینهم
 همان در رقه مؤثر است سابق است از لکه دانه عدم نظافت و سودا لیس
 علاوه حاصل می شوند برآمده که با مختلف الحیم منفره کوه و اکلید و منفره و
 یا هم منقلبه جمان از لک غشاء یا بزرگ از ان است بزرگ است که اندر غشی
 انما لا کربک غایبه بنفج اللوز می شوند و از آنها مرطوب منفره کوه و لکجه
 منن است جهاد قحطه - و دوات حقیقه اند و زهر شکر
 بش انداره و بانه از لک و هزار طلا نایک و ان نازده سکه و سیاب انهم
 علاج عمر سفید است با نوحی سفید از مرغان با اسفود زیق و باید
 ان علاج محض اغلب بهر یک از این نوع و از علاج محضه باشند بزود پس از منفره
 عود نماید و همین جهت است که معالجه کوفت از شش ماه تا یک سال بیشتر طول میکشد
 به و زیق غیر معتمد است و این طرز علاج بواسطه اسفود معفا است از قبل شب
 و چند و سایر اسر و کبابک ملاً با هر طبخ مرکز عسله لاجون فرجه به نرسد از عسله
 در گرم یک شبانه روز در جرم آب جوش نیند صغیر فند و زاج کوه یک

سفید
 از لکجه

سفید
 از لکجه

۵ گرم افزودن باز هم عسل بچوشانند در او فرطخ اینون در از این ۵ گرم برکت
 ۲۵ گرم اصل الیوس را کم اضافه نمایند و از این مطبخ روزی ۲۰۰ تا ۵۰۰ گرم بخورند
 غنچه بنوشند و باید اینها را در سبزه کشیده تا جفا مفرده اینها را در
 مسندم دارند با آنکه نسخه معروف در آنجا بکار برند عسل ۱۰ گرم و چند ساق کباب
 اصل الیوس که ۵ گرم اصول فرود در این نسخه ملاحظه و یک لطر اینها را در
 در روز بخورند طریقه علاج سبفیلوس با ذبیق میتوان تمام کباب
 زبیبی که استعمال مخرج کتبر و مرطبی از این قواعد در این نوع استعمال طریقه عمل
 از هر ماعا ذبیبی اول تا این در هر روز در هر وقت که در وقت صبح و عصر
 سبفیلوس با دهن را در درسته تا جفا مفرده اینها را در روزی ۵ تا ۱۰
 گرم روغن خالص در مدت ۱۰ تا ۲۰ دقیقه بخورند در روزی یک مرتبه مثل سببه
 و بشو و باز در ساعه دلان و ساق و بالین و امثال اینها با کمال دقت و کمال
 شب این روغن را بیک از اینها بزنند تا بهینه آنرا از باره بشوید تا صبح موضع را با آب
 بشوید این نسخه را در وقت صبح و مسندم دارند تمام علائم سبفیلوس بر طرف کف و اگر
 درم در آن زبیبی صاف شده و عسل از تهیج و نورم غشای طرف در آن وسیله است
 باید این نسخه را با مخلوط اثر در صدمه کف و بطاس مضمضه و غرغره نمایند
 در روز چهارم در وقت صبح از این مخلوط که بر طرف بخورند و اغذیه سفید بپزند
 باید داد از ترش و دوکوات منع می شود آب خالص که در آخر علاج قدر شایسته
 مزوج با آب بجز اینها مریض در تمام مدت استعمال در منزلت و بسیار زود
 زود لباس خنک عوض نماید و خوب است قبل از استعمال در شش روز مسندم
 بخام رود و در حین معالجه مریض در تمام نسخه استقام نمایند اگر بخورند در سببه
 کف سبفیلوس را علاج نمایند باید مخلوط یک درجه دار آنکه در آخر

شکل مخلوط فرامیدان هر مرکز که از اجزای جدید است همان میزان اختیار نموده
 روزه بایست روز در میان یکتا به زودک تمام اذن لذت نمایند و مریض در مدت استعمال
 میتوان از منزل بیرون آید و باید بیست تا سه دفعه به زودک زد و بعضی اوقات اتفاق افتد
 در موضع زرق متورم بلکه در محل ظاهر که باید اینها را با کمال احتیاط متداوله رفع نمود
 نیز ترکیبات زبیبی در سبفیلوس متعل است هر توبه در مرکز است در روز
 و دفعه هر مرتبه ۱۰ میلی کرام تا سه و ۵ ساعت کرام اول میتوان استعمال نمود
 و اگر اسهال عارض شود اول با اینون مرکب نیمه جیب سفوف اینها را در وقت صبح
 هر توبه در مرکز ۱۰ میلی کرام تا سه و ۵ ساعت کرام اینون سه تا سه ساعت کرام
 قنده ۵ گرم کرام مخلوط نیمه بیست برابر این نسخه ۱۰ سببه کف و عصر یک سببه
 و جبهه رفع و در حلق معلق و مواضع ناله و طراشها مفعول و در وقت صبح باید استعمال
 یا با فم مخلوط یک تا ۵ گرم کرام دار آنکه در ۱۰ کرام کلید اینها را در روز
 یا جبهه رفع اما خفیفه در آن غرغره ذبیبی بجز اینها کف در دار آنکه یک کرام
 مطبخ خطره ۲۰ کرام غرغره نمایند - بسم در اینها در وقت صبح و علامت
 درجه ناله سبفیلوس این عارض پس از ششما یا بیشتر است اینها را در وقت صبح
 و عبا رنده از عضلات معظام و اعصاب و اضا غرغره حاصل که در اینها است
 انده اول از غده صغیره کوفت و غده صغیره را در آنجا یک مخلوط با یک تخم مرغ متصل
 با آنجا انده مکن این تحلیل رفته یا منقبض کف تا ما اراضی مشخصه ضد
 است عبا رنده از آنجا اتصال سبفیلوس در ۲۰ گرم کوفت غرغره
 (۲) اوجاع روایتی عضلات (۲) حالت شنج و انقباض عضلات

صباح آنجا

بسیار در وقت صبح
 کف سبفیلوس را در وقت صبح
 طبعه در وقت صبح

بسیار ظاهر و نمایان است

(ح) وجع عظام (د) درم ضرب (ه) اما عصبانیه در عبارتند از وجع عصبانیه
 للاضلاع و اوجاع عصبانیه دندان یا چشم و نیز ظلمت بصر و داء الرقی و وجع و فیج ثقل و فیج
 اطراف سانه و امثال اینها و سوء القینه و غیره نصبت کوفتی بیضیه یا بیضیه
 سفید پس از عوارض کوفتی ظاهر گردد و بیضی و وجع نه در هر عضو افزوده شده در اینده است
 از این و ما قدر بعد انا و عوارض آن مترایه گردد بیضیه صلب و متکاثفه بچند نقطه
 منقسم گردد و شکل دانه مار صلب قلمس در اینده پس از آن صفر غر و نار عارض آن شده
 و ظاهر آفتاب الما ناز نیز حاصل گردد و صغیر بیضیه غیر شکل دانه و همچنان زهره شود
 اینمضی نباید با درم متغایر بیضیه یا با سرطان آن مشتبه نمود و درم کوفتی
 عنبیه بجز از اینها بسیار شایعه درم عنبیه مرضی سیفیلیس است که علامت آن نیز درم
 عنبیه در او اید و قریباً علامت سایر انواع ندارد و لا بسرازه تر است و لا تر که همان
 است و صغیر صغیرند در سطح قد عنبیه ظاهر شوند و اینده است و بعد صغیر
 شوند و انما لا با اینده صغیر بجز بر این توان نمود محقق است اینمضی درم عنبیه با
 مسبق باشد بجهت موت سیفیلیس و علامت درجه ثانیه کوفت علامت
 ظاهر و اولیه امثلاً درم عنبیه عبارت از انقباض حده و نقصان و عدم حرکت
 و حال اینمضی در حالت سلامت حده و ظلمت با قوت و حرکت متع و در درم
 منقبض میگردد و حده حده بند را متع شود بلکه کاه در ظلمت شبیه کرم
 متع شود با به بواسطه قطری را قویه و العده الحده انلا متع گردد و العده
 الحده و اثر است باعث تحذیر عنبیه گردد یعنی موجب الساع نمایان در آن
 از قبیل اطروپین و جبرازینیم در اینمضی انقباض حده و عدم حرکت است
 بسیار ظاهر و نمایان است اعم از اینده امثلاً درم سیفیلیس آن نه باشد با حرکت
 ۵۵

در بواسطه عمل انعکاسی صورت انقباض شده بعضی فایضه حده نه است اینمضی
 کوفت و با حرکت خنجر در اینمضی موجب عدم الساع است و اینده و مخصوصاً انقباض
 حده از مخالفه صغیر اعین یا صغیر سالم بخوبی معلوم شود و نیز در اینمضی لکه و اوجاع
 حده است که در حده در مریح شود بلکه اغلب کاملاً الساع است نه در حده
 دیگر امثلاً درم عنبیه تغییر لون است که ظاهر عنبیه از یکجان باشد
 در سطح آن حاصل شده است در امثلاً درم عنبیه و نیز در حده و انوفت
 سبز که این تغییرات در حده در اصل حده فدر اسم را نیز در رنگ است و نیز در امثلاً
 درم سولکار و موتیه عروق بخارج منتقل گردد و تغییرات در سطح حده حاصل گردد
 در بواسطه اینده صغیر بجز بر اینمضی در درم سیفیلیس عنبیه رنگ عنبیه صغیر
 نحاس و سفید گردد و دایره صغیر در کنار حده نمایان شود که کنگره کنگره در آن است
 و ببولات حامله بطریق است و مذکور داشتیم هم سیفیلیس اطفال
 صغیره الولاده سیفیلیس اغلب در حده و نیز بر از زوله نمایان علامت ثانویه
 و بزور علامت درجه ثالثه کوفت الکا رتف ببولات طبعیه (د) عبارتند
 از سیفیلیس و رویا و اینطریق و اکینما و ببولات سطحی ظاهر که با اربط
 با عظیم در رنج و در الالات و بولر عارض شود (د) انظر طریق و نیز
 زکام سیفیلیس و تریه کوش و بالافره با درم امعا و درم صغیر کبده و حال سوء القینه
 سیفیلیس ظاهر کردند علاج - بهر نیز و اجهدت رفع انات در حده ثالثه

بسیار ظاهر و نمایان است

سپیدلیس به در و بر پطاسم است در عرق نعناع نند با با چند قطره عطر نعناع باید داد
نسخه به در و بر پطاسم یک آن کفای عرق نعناع به در و بر پطاسم با چند قطره با چند قطره
ابغالی صبح و عصر یک تا شش نخورند بنوشند باید به در و بر پطاسم لعل اتصال
مدت به هر بعین از ۳ تا ۵ انا یا یک است مدتی که نفع و اگر زکام شده به با پیش
فلک و نقصان فواید با صنف تمام قوار به بند به روز به چند روز از استغما ان
و کتبه اغذیه مغزیه از قبل شیر و تخم مرغ کباب برنج جو نیز غایبند و کتبه و کتبه
مگر خرد از حیوانات بکجا اجتناب کنند و اگر بخوانند معالجه سینه غایب با
افان شده به در و بر پطاسم به در و بر پطاسم معالجه کنند همه روز با روغن
را در نند به پیش نفع یا نزر بقی سوخته کوه و از داخل به در و بر پطاسم استغما
غایب مدت از پنج معالجه است تا چهار هفته و به ندرت تا پنج هفته طول خواهد کشید
و در اثر از مویله کت کشند تمام افان علائق سفید بر طرف و علاج کوهید
باشند جهت علاج صلابت بیضه روغن به در و بر پطاسم مالیده و نشاء موافق
فان در بواسطه مشمت ملصقه وارد آورند و در اوجاع لیلیه عظام علائق
بر معالجه عمر میتوان نزر بقی کت جلد از مریفتی کنند معالجه اطفال جدید
الولاده سفیدلیس باید با بواسطه جام سوخته غایب در هر هفته سه دفعه با بلیت
نخه تا چهار نخه سوخته استغما کنند و از داخل کلل مقدار خمس نصف کنند
روز روز با سه دفعه به چند مرفون داخل کنند غایب و متحد کنند یک است و کت
کنند و جهت استغلاج زکام سفیدلیس باید با اب فائز و قدری
به فرم مخلول در الکحل به پیش این زکام نند در باب سفیدلیس

رم

علاوه بر این سفیدلیس خرد و کتبه معافتر و از سبب حال کوه و اگر به این
بگویند باعث ظهور افان شود و اگر به کوه در مجرای بل کوه و افان با در مجرای کوهینه عادت
ریم و مخاط جریان غایب و این مرض در مجرای بل کوه و از سبب اللولان مننه و دیابت
سوزنک علائق در نداشت روز به روز کمون ماده سینه کوه و فائز در مجرای بل حال
و در غده در دانه ان بس از ان و جعراق استغما از غرض نشاء غایب و محل کت
ان در کوه ان در کوه اعضا است بنه برنج تنفخ و حرارت نشاء غایب در غده صفت
و طبع سفید کوه زرد رنگ جاد کوه فوالن بل از کت ملته و بیخ است کت کوه
ریم زهر کت و افراج بل موجه کوه در مجرای بل بعضی افان در عجان و خضبن
اوجاع مهادنه حاصل کرد و در بعضی حالات که بیخ لغو نظر الکت منتفخ کرده
و در مجرای بل منبسط شده باشد مانند ریمان الکت کشیده و اول تقدم سخن غایب
فقط در اشخاص زکام الحسی استغما از قبل هر دو کت اشنا و لعل اسهالها
روز روز در حالت نزل غشاء مخاط مجرای بل کوه و متهم کرده بسویت
ختم الکت در صورتیکه سوزنک مزمن کوه قبل الجمع کوه به سیلان ریم که در هفته ششم
و چهارم کت است بنه برنج کت و کاه تر شخ مجرای بل منحصراً بصبح و مخاط ریم
باخی طر و با نزر است و این قسم سوزنک در بس از ۳ تا ۵ اعراض است
نظر نامند در سوزنک مزمن باید بواسطه میل الکت سطح مجرای بل الامتنان
نند زهر کت در اغلب افان ضیق مجرای کوه در بعضی حالات کت کوه الکت
مربوطه این مرض معالجه است و حال کت بواسطه سبب ضیق مجرای کوه

116

اصول

اصول

اصول

سیلان

مرکز = علاج = در حالت جدی بویخ مرض در ابتدا باید بر بعضی مقدار کمتر آب خالص یا شربت بهرام باشد و بیشتر بهرام با ملعبات نبوشنه آینه
فاخر که درجه حرارت آنها ۲۵ تا ۲۶ درجه صد قسم باشد استعمار نماید در
صورتیکه علائم جدی بویخ از بعضی در چهار پنج روز اول بسیار نمایان شده باشد
چند دانه زلوع بجان اری نخورد در پنج مرض استعمال استعمار حاصل الضغن بسیار
مهم است و بر هر روز در اغذیه باید مراعات کند که شربت بهرام بخورد شیر و تخم
وامر آنها لغذیه نماید و زکات مشروبات الکلیه و خمیره و فطایح
در صورتیکه این مرض گریخته باشد هر زمان بقاعده موسم بغافل مسقط العله
انچه علاج نخورد و در اول دفعه بنایه اینطور استعمال لامعش و است و این
فایده عبارت از این است که با محلول منطرات در اثر آن ۲۵ شان
که در ۱۵ تا ۲۰ گرم آب مقطر حل کنند تریب نماید که در دم جوار بر
بشدت خفه با قروادع حادثه در حین برل شده باشد شربت
میوان بخورد و شربت - شوره یکم عصا بزرگ ۲ تا ۵ نخورد در شربت
سه روز مرفی اول داخل در ۱۲ آب نموده باشد حل نماید در آن افشا
نمایند عرف بهرام تلخ و شربت بهرام عم بندهج در مدت روز بخورد
چون زکات مرض است بسیار سخت و سر از منج ابط طرفیه مسقط العله
دیگر از او به ضد عفونی وضع نخورد اسپه فینک یک الا و در صدیا
پر منکناش و بطاسی بهمین مقدار یا هپس کلرات و شربت و کندم
در ۱۲ آب حل نموده و اثر سه مرتبه عرف بهرام تلخ افزوده در مدت
روز سه مرتبه تریب نماید و در غالباً بر اسطه اینر حال ش فایده بسیار

بسیار
در صورتیکه این مرض گریخته باشد هر زمان بقاعده موسم بغافل مسقط العله
انچه علاج نخورد و در اول دفعه بنایه اینطور استعمال لامعش و است و این

سر بعیر حاصل نمیکند پس از اینکه در دم رو بتجدیل گذارد و تحقیق یافت بعین
پس از مدت الحاق با نزرده روز در زمان الحظاط شروع به آب زدک از او به
فایضه نمایند موافق نسخه از قبل ۱۵۱ اغلا بقی ۲۲ لودانم یکم
هر روز سه مرتبه تریب نماید (۱) سولفیک اسید و زکات و تخم و تخم و تخم الا
ده نخورد آب بهرام روز سه مرتبه تریب نماید (۲) بهمین طرفیه و مقدار
الساد و هپس یازاج سفید یا اسپه طانیک یا عصا و لامینا که از هر یک
۵ قوامه رخ نخورد الا با نزرده نخورد مابک مرفی یا سونیطرات و سیمون
ده نخورد الا ۲۰ نخورد داخل بهرام آب نموده روز سه مرتبه تریب نماید باله
بعضی از منج او به لامعاً استعمال نماید (۱) اسطه و هپس و سولفیک
و زکات مکه و تخم و تخم الا ده نخورد اب بهرام (۲) اسپه طانیک
و سولفیک مکه رخ الا ده نخورد اب بهرام (۳) زاج اسپه طانیک
۵ الا ده نخورد اب بهرام بهمین است عمل تریب لآب آب زدک شده
و حکم و فوب باشد باب زدک قلعر در صورتیکه در میان او به مکه حاضر نباشد مجر دانه
و فامه آنست پس از عمل تریب آب زدک انچه در دست است میانه انگشت ابهام و در
زنده زدک انچه داخل در جوار برل نمایند و با انگشتان دست چپ را بر سطح افشاده
و با عانت بسیار به دست راست فشار بر بیستن اب زدک بنزد آنکه بوا
ر جوف داخل در جوار که پس از آن با کهر لایمت و الا مرآه زکات لایمونه آورد
مشروط بر آنکه تا التمام راس حشفه لا بفشارند و باید و التمام حواله حشفه

بسیار
در صورتیکه این مرض گریخته باشد هر زمان بقاعده موسم بغافل مسقط العله
انچه علاج نخورد و در اول دفعه بنایه اینطور استعمال لامعش و است و این

در مجرای باطن در ابد با عمل تریق الی با طبعیت دالام محرم و ما متدرجا بر درجه شدت انرا بنظر آید
 زرد که باغ با به به نزر بکوهی و زرد برده و بزرگ اندک روز است دفعه تریق و زردینه در کتب
 قریب بانسان اغلب بیس که با هو و کبابه چنبره مننه پاکسول بیس با نسجه در کمال
 اول کبابه ده م کبابه مسوق ۲۰ م عطر نفع ۱۰ نخه معجزه رخ روز ۲۲ انرا در ۳ نوبت
 میان خیزان با جزو دیگر کزاده بخورند حجم کبابه شش مفسر کبابه مسوق ۹ مفسر
 عطر نفع ۲ نخه الکحل نخه قند مفسر کافر معجزه یافته روز ۳ دفعه چهار روز
 کافور است هم کبابه ۲۲ کبابه عم کات کلاب و زاج کفنه کبابه مفسر کبابه
 و نزر مفسر کافر معجزه یافته روز ۳ دفعه قند کفنه از آن در زمان کزاده بخورند
 چهارم بیس کبابه شش مفسر عصاره لاطینا یک مفسر زرد تخم مرغ اطری و مفسر
 کلاب به مفسر معجزه تریق مننه روز چهار دفعه هر دفعه یک ماشی
 اشخو از آن به مننه لکر معده مرین ضعیف باشد با سو و مضم نیایه به موصوفه
 بیس انیزه و کبابه استخو کعب کاه تریق با عرف کبابه بخورند و نزر نخه زرد
 جمله اله میوان با نذر دانست کبابه ۳ مفسر زرد تخم مرغ مطبخ خطن
 کم دپه کم اب لدا کم لکر در ابتدا مرض لغوظ باشد به دست
 و جزا بر اول مانند طناب کشیده شده باشد باید امر استیجابت و اینز نهادن کم
 نخه یا روغن زبله بعین دکت غایبه عصاره بلاد کبابه مسوق
 طه یک مفسر موافق معمول روغن سافه روز ۳ ماشی دفعه بقه رکت
 فته از انرا بالنده با حب کافور که کوه بخورند نسجه حب
 کافور مسوق عصاره کاه از حرکت ۵ نخه لاجب صنع بقه کفایت است
 م

کتاب
 در کتب
 در کتب

حب مننه روز چهارم و انم بخورند با انکه سرور به طعم حرم مننه نام نخه صحیح و معجزه دیند انرا
 خلق در عیالام کشف ۱۰ ۲۰ ۳۰ از حب الی عطر نخه کبابه نام نخه لاجب لاجب
 کشته در روز چهارم میل نه از نه حجه علاج و مع مشابه از نه شروع نخه کبابه و معنی انرا نام حج
 و عمر الله لدا م دارد استیجابت طلا نوزاد از داخل کلاب سبب کبابه انرا با یک مفسر
 لیسید است مخطوط نخه به نزر در وقت روز کافور استخو انرا در وقت ظاهر کوه مهر قد
 انرا زود تر از نایبه بمبرالت در اغلب حالت سوزت نوزین بیس و از وقت انرا کوه
 چهار تا مننه در این حال جزا بر اول منتفع و بیس کعبه غنای غایب انرا به کبابه در وقت
 کعبه همیشه با کرم بسیار دقیق از آن جا کاست و با نقطه صبح بصبحه قطره از آن
 خارج مفسر اغلب رخ منی بر اول امس جوع بینا و در انک در اول غنای مننه
 اغلب نخه با دلا از کعب در سوزت نوزین نوزان در اغلب نوزین شعاع انقطه قطره
 قطره جویان زمان علاج کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه کبابه
 بر کم شده باشد باید با عانت میل مننه نخه و معجزه کبابه کم شده است با اینا ضعیف
 در بعضی اوج باید با عانت میل الا سطح جزا بر اول مستع کفها رجا ضعیف شده
 اغلب این همان علاج زمان الخطاط مرض مستم دانست بعین بیس انرا و الا قطره
 روز ۳ با چهار دفعه هر دفعه یک سیر به نزر در این از مننه معجزه شده است تا اید میوفم
 اغلب است کفها رجا ضعیف شده و باید محمول بیوفم لاجب کم در عیالام

حل خفه به نوزاد در دوش به بزرگتره لکه قفله در در آتش چنانند پس از آن چند ساعت
 در افتاب بگذرانند و این محلول تدریجاً غایب یا بدین کاهاء سیلما از جگر در کرم در کرم
 به فرم مسوق اند تر قیبه میزند و نیز می توان سیلما را اسپیکه در بارون به فرم بر آب
 نموده بمشند و نیز یک ماو دغنه سفید و نیز با بر چکان روغن به فرم روغن سنگت چنانند
 مرغان محلول داشت (سنگت سنگت) و نیز در شش سفید که حل کرده روغن با لند
 شام سوزک عبارتند از بعضی اوقات از دم بپزند و صحت جگر و درم مشابه بکلیه
 است درم کلیمه و بالا فرسوز مزاج مفاصله با مفاصله رو در دم هر کرم از نوزاد
 باید علاقه علاج خوب جهت علاج وجه مفاصله بپزند سوزک بهتر است که در نوزاد
 بک مسوق سیلما است که به هند و ما روغن در دست از استعلاج باید در دست
 بماند پس از آن به بر می توان روغن را استیجا کرد در فرستنی فقره ثانیه است
 امراض الاثاله و بولوا و درم غشاء فخر اسی حشفه (۱) احتیاج قصب
 (۲) قطع قصب (۳) احتیاق قد غلفه (۴) وضت (۵) احتیاق غلفه
 در خفه عارضه قصب (۶) نوزاد (۷) جوار (۸) وجع مفاصله جگر (۹)
 وجع مفاصله از جگر (۱۰) درم غده ووی (۱۱) احتیاق قصب (۱۲) قبل الم (۱۳)
 درم بیضه (۱۴) طور (۱۵) حامله بیضه (۱۶) قبل الم (۱۷) احتیاق قصب (۱۸)
 بیضه تا سیلان منس (۱۹) در بینا و درم غشاء فخر اسی حشفه (۲۰)

این کتاب در طب است
 و در آن است
 که در آن است
 که در آن است

از نوله و نیز از دم غشاء فخر اسی حشفه محل ان بنابر اسی حشفه است شرح مختلفه الکثره
 و مختلفه الشقره در دمه اغلب این فرم جگر و کورن در اسی حشفه شرح مزاج غشاء فخر اسی حشفه
 قرقره صیفی و در اسی حشفه در ان ظاهر و منقوح که در این فرم است با نادر مشبه بخوبی با غلفه نیز
 منفع و منفع که در این فرم است احتیاق قد غلفه عرض از نوزاد است حال که علاج
 در ابتدا باید عضله از دست با چهار دغنه سفید که در قیبه مسکنه است و نیز در نوزاد
 مینه بنا را حشفه و غلفه غایبه و نیز با ماء الابيض مخلوط با یک لیت با عطره
 یا محلول با اثر در دمه اسید فیدیک است و در وقت زنده و در دست روز مینه خندت بر در
 اسید المسلسک مینه غلفه و اللت وضع غایبه یا این عمل را بار بار در کمان مغز در
 کلیمه منج بالوجه و وضع السوب الابيض در دست با الوده بعبار روسی باید در فرم جگر
 از همه اینها خبر دارند بالافره از لازم باشد با سنگت چنان موضع لا داغ کنند و کتب
 منع عوف این فرم به در باقی کبره در با بی نظافت منضوره داشت عدم احتیاج
 قصب اغلب این فرم جگر بعضی البیب خارجیه قصبه فشرده است حاصل
 علامتا حشفه در فوق در موضع جسم خارجیه منفع و منفع نیز در موضع خارجی
 در بعضی حالات خفتر و غیر از کرم در این صورت است که سر بارتن و حبس البول شروع نموده
 و نیز ممکن است غافرا یا حشفه علاج ابتدا باید با عانت نوزاد را در
 جم اللت که کرم با احتیاط تمام بخورد حشفه و افران مجوده ان وضع غایبه پس از آن
 باید بنده مینه جسم خارجیه در وقت (۲) احتیاق قصب

این کتاب در طب است
 و در آن است
 که در آن است

سولاج غلغه بیهوش تشنگی در بین آن انزال بعقب آید و اگر انزال بعقب نیاید در سرش آلت تشنگی
 و تشنگی و تبخیر عارض نکند و اگر در دل زنده باشد کوه و قطره قطره خارج شده در میان غلغه
 در راس غلغه مجتمع کوه علاج - اگر درم عشاء فی طر راس غلغه سبب احتیاج است
 غلغه شانه بانه باید موافق معول بعلاج نکوشید و اگر در صورتیکه این مرض اتفاقاً بالاستعمال
 شده باشد باید برین لاختنه کوه ۲۰ الحشا خان غلغه عبارت است از احتیاج
 غلغه در خلف راس غلغه و از اولین جماع با استنحال کوه با از ترکیب قروح شانه کوه
 این در دروغ غلغه فی طر غلغه حاصل شده اند راس غلغه غایبان منفع در قوز زکات
 غلغه در راعا راس غلغه شکل حلقه برآمده و ضخیم با جمع جمع مکرر در علا است مع
 در مریه منفادته شده اند بعضی اوقات در آنها براق شفاف متمدد تبخیر در راس
 بنه غلغه ظاهر آید در بین اعمال کوه در احتیاق قدر و خلف و مریه و طریقه
 قطع و خنثی است در احتیاق قدر قسم عمل معول است (۱) اندک
 با مقراض غلغه لا طوله در در راس غلغه شکافند و در وقت نایب غلغه در زرد
 بقدم آمده است با مقدار در شمار در سر ازین کوه بنه (۲) اندک عمل خنثی
 مجر میارند با این طریق با مقدار بنه غلغه بقدم کشیده و با اینس دیگر انزال بطور
 وضعی با فاصله در قدم ثقبه بول منضغط نمایند و تمام قتمه در خارج بین
 واقع است قطع نمایند و بهتر است که سر از هر قسم عمل موضع لایحه نمایند در
 احتیاق خلف با این معین راس غلغه با مالند و مقدار خنثی در آن کوه و به کوه
 در خلف حلقه غلغه واقع است با ایهام و سبابه و سبب گرفتن و ایهام و سبابه
 به است راس غلغه بعقب برن و حلقه غلغه بقدم کشیده است عمل لایحه

در راس غلغه

دیگر معول میارند با کوه با حلقه غلغه گرفتن و با ایهام راس غلغه لایحه برن
 اگر احتیاق شده به بانه و نتوان غلغه بماند حلقه از آورد و بواسطه ایهام برده
 و عنولات و اضده موصیحه نتوان رفع تبخیر آلت لایحه با به حلقه غلغه با مقدار پیش
 در در راس غلغه در بار زنده اگر پس از خنثی لایحه نموده باشند نوزد آلت شده به عارض
 شود باید با اینس مریه در بر کوه و انزال دفع عارض شود لزوم عمل لایحه طور لایحه در
 سر ازین طرف معول در آید و اسید فینک با راس در راس در راس در راس در راس
 موافق آن - کوه با حلقه غلغه عبارت است از احتیاج
 مالطه و زرد با اینس در قصب طریق عمل با به وقت کوه مقدار لایحه کوه
 سر حلقه قطع لازم است فخره نمایند جهت این کار معادن قصب لایحه کوه
 جله انزال بطرف عانه کشیده و منقبض نماید و عامل با به طور آلت لایحه ضرب
 و لایحه در سر منسطر در فوق حلقه موضع با و ف قطع نماید با غلبه سر از قطع
 نمون مجرای لایحه بسیار شکل است و این فقره باعث شده است جمع لایحه در جان قبل
 از عمل لایحه سطح و مجر داخل غلغه سر ازین کوه و میل به معاف قطع نمایند
 معین است پس از عمل با به کوه این لایحه در سر ازین جراحات لایحه کوه
 لایحه کوه با اینس قطع و شمع ملصق استوار نمایند - ششم ضیق
 مجری علات - فولان بول مناقص قبل التبعه و کم قوت است
 کوه و شمع و بعضی اوقات ضیاطی است (عسر البول) که فقط جرایب آن
 قطره قطره است (سلس البول) و بعضی اوقات ضیاطی خروج بول منقطع کوه

(جبل البول) مرغی که از اجناب به نفع بل است شد اینجک خاک مخصوصه در شب پیش از روز
است که هر صبح بشنود و در بعضی کوه استعداد بغوط بسیار زود و منقذ است
و اگر اغلب خصوص غوط ام غریکن است جمیع و خروج منقبس از زوال غوط حاصل
شود بعد تعیین بوجود ضیق مجربان با مملد میل الکسطیک در تلمه زینت است
منتهی شد است محل ضیق تعیین نخه باید اینج عمل بجای مجربان در اند و میل امتیاز
مناسب با جم فولان بول غایب کوه میل لایت ربع رعیت بکنارند در مجربان
پس از افراج آن اغلب از رو الخنا و اوجاج ان غیر شکل مجربان تعیین توان کوه
پس چو در حین اینج تعیین بایه احداث کشش در قضیب غایب و نیز نباید بافت
میل و داخل غایب ضیق مجربان نباید با انقباضت ششیه یا با سنگ مشابه دیابا
عظم غذا و زرد شدن نخه علاج - باید متدبرجا مجربان با عانت میل
الکسطیک منع نخه و باید عمل بجای مجربان و میل لایت و مجربان در مقام
مکان ضیق نگاهدارند و جنحه در ان موقع توقف نخه با استاد
ظن اندیشه و بندید در حین میل لایت در بین انگشتان حرکت و حرکت
داخل غایب اول دفعه میل داخل کرده باید نیم نایب ساعت در موضع
بماند و بندید روز یکت با وجود دفعه میل لایت به جهات بزرگتر باشد و
مجربان باشد در حالتیکه از این طریق علاج تا بر سر آید باید اقدام بنهله
نخه هفتم منقبس الدم مجرای بول اینج مرض با بولک صبه
خارجی الکت با مفارن با درم مجربان و با باند رعا ف زرد شدن
حاصل کوه عا اسر حال خنق فالص اغلب قلیل القدر است

در بعضی کوه استعداد بغوط بسیار زود و منقذ است

در بعضی کوه استعداد بغوط بسیار زود و منقذ است

از بعضی کوه استعداد بغوط بسیار زود و منقذ است

و بعضی اوقات اصحر حرارت و اوجاع نضبه در بعضی کوه استعداد بغوط بسیار زود و منقذ است
مگر در صورتیکه محل نزول الدم در حدود و بر قطار باشد بالله خنق بسیار زود و در مثانه نفق و نخه
باشد علاج - در هر حال داخل میل الکسطیک عظیم مجربان
در بیک با درم عد در مجربان نگاهدارند بعد از میتوان استعداد فرق میلوله با بار در
در حال قضیب نخه زرق با قلیضه از محل طین با از محل بسیار رقیق بر کل روز
(ادره) امر نخه هشتم وجع عصبانی مجرای بول
علامات در مجربان اصل حرارت و وجع و ناخود و غیره و قطره ششیه کوه
میگردد و اغلب مثانه در این علاج آینه نما فائز و الله بر لایم دارد و تزیق ای
سکنه و چند قطره لایم داشته باشد استعداد غایب و میل الکسطیک و بار
بلادن و در مجربان بکنه معوی دارند بالاخره از داخل عصا بزرگ و کلال
ایه لاطه و بر مجربان بجز غایب نخه جتم خاد جم و حصر
بول علامات پس از اعمال قلیقه یا بولک فزود شدن اکثر با بولک
در صغیر در مجربان علامت حاصل کوهی عسر البول و اینطه مثانه روزی قضیب
بناج خنق از ان ترشح و فایج کوه اوجاع قضیب و مثانه و کلیه و نیز اوجاع قضیب
کوه بعضی اوقات میتوان با دست اما بی وجه صم خارج نخه علاج -
هر قدر زود تر صم خارج از نخه بهتر است زیرا که اگر از نخه خارج
میل بجانب مثانه نخه و در ان سرافند و جمد اینج کار باید الکت از حلف

غذای
در مجربان
خارجی
سرمه
مجره
سرمه

Castro

بقدم بلاعت فشرده جسم خارج بشا درند با باجنت بنس متعارف این
لایه و اسرار مفصل دارد و بواسطه بیخ مخصوص میتوان از ان متحرک نخ سخی در
افراج جسم خود اگر جسم خارج شود بکلیت بممانه باشد باید اندک در مفصل داخل کشند
و بواسطه ان در روز مجرای لایه را در آورند تا جسم خارج شوند در زمانه اول
شده از این نوع تپیدن و تپیدن باید مجرای لایه شکافت دهیم و تمام
غده و ذی بر قسم است حد و وزن علامت قسم است علامت است
احسان بقل در عین و میل مفطر با دل صر که در حج است و پس از ان اوج ثقبه
حاصل که در ما سیم قس که در بیخ فراطه میل مفطر و پس از افراج بر از حاصل افراج
بر از زهر موج و موضعی مانند عسر البیل حاصل که بعضی اوقات فحاشی و بر از مجرای لایه
غایه و بواسطه انکه در سیم زهر صر شده و بواسطه اعظم و زرم غده است
برای که در سیم خود که در علامت عمومی است علامت است
شده دم و علامت مضایقه و بر زهر تغییر بپزند علاج در عین تپیدن
بر حسب موقع از سالیان دارند (از ده ناسی) این نمائندگی فحاشی است
از ۳ تا ۵ درجه اگر منفه صمد را برین لایه دارن و زهر نمائندگی و باغات
طیبه و هیزه باید مزاج را بخیال بحالت تبین نگاه داشت در انال هم در هیزه است
اول و ارجح از معلوم است حقه هم با موجب صر و جمع بپزند لایه
حار شده باشد میتوان در صورت کانون ان بایل به دوخ سبب شده است
انرا بشکافند و در موضع کبک خروج بکم جایز مفصل امیده موجب فلتر است
نمائند و معالجه عمومی باید بر حسب مختار مرضا و در معمول است و در هم منوع است

و زهر حارند در ان علامت است شیبه علامت قسم حارند جز آنکه قدر خفیف ترند
میل مفطر با دارو مجرب و فو لن بر کاه هر سفند و ملوک است در عین مثانه ا
غلبه صاحب حرارت شده و سبب از افراج بر زهر در مفصل نیز است که در کاه هر
قطبند و بعضی اوقات بر حسب اختلاف موضع و درم حسب البیل و عدم قدرت بر امر که
اندک است و بعد و نیز ممکن است حسب ابراز با اسیر از زهر مرض متبج که در سیم
چیز طبعی غایبه بر آمده خود که در امر حارند در غده و در ممکن است زهر کاه
حصا بالک با بر طرز بود باشد و اغلب تخفیف نوع ان ممنوع است علاج
باید معالجه بر حق و مسکن خود همان قسم در نوع حار مذکور شده است
و عوارضه رفع نمائند علامه بر ان باید با شبا فائز از زهر غنی کاه و عصاره
بلادانه نیم نایت کنند و به دور و بیجا هم با چهار تخم و نیز با صند فطره
تشنه در به ترتیب داده باشند حول نمائند و بر حسب موقع استعمال فاما با
از ده هم افانت بو سکت بدجسته این افانت عبارت از زهر و حرق
عاضه بر ان علامت موضعی آنها بر حسب ضعف و تپیدن نسبت به اسباب
بر ان تغییر بپزند تبصره جمنا زهر و الله زکوة عبارت از زهر بیضه و حرق
غده اند و در مجرای حرقه و دفعه من زهر حرقه و منی از افراج کاه و غده منوی
منقسم با هم کثیف و این غی بر حرقه از غده منوی تجا در نخفده موسم شش
دفعه در مجرای دفع مشترک یعنی در مجرای لایه از سر حرقه بیضین و الله غنی

دانه زهر حار
طریقه
عبارت از
در زهر حار

چند اند از فاج به اقل جنبشها هم عبارتند از اغشیه ذبل اول بکشد
که همان جلد محیط از فاج است و هم طبقه عضلانی و در سطح آن عضلات و کلا
منطق بیوت بیضه است هم طبقه لیس با طبقه غلاف عام که در هر ورقه
شود متولد شده است و با این استخوان عضله محظطی موجود است و هم
علاقه طبقه غلاف و فاضل هم غشائیه سوز و در بناله صفاق است که بیضه
غلاف عام است و بهر بیضه محیط است و کسایر اغشیه زوج لذ و از طرف
جداگانه بر بیضه احاطه دارند و بیضه بیضه و غده بیضه است که مولد منی
لذا غده بیضه چوب قدر است تراز لالت است منی با بیضه است و در آن
حیوانات ذره بین در طرف نامم میام مظهر است شناسند از این حیوانات
بسیار سریع الحركه و دلاله سرد و بناله رشته شکلند و جنس در اعضا و ناله نسو
داخل شده نشانی ناممفند روز جگر که فقا و اند از حیوانات بواسطه آب و نبات
بجز از آن سینه باشند مظهر از بیضه منی روئید شکل شده است اسطانه با
سخت محضره ابتدا از طول نادر خلف بیضه متصاع شده پس از آن خلف نسقیم
دارد حلقه آریته شده از جگر آریته بیرون مرگبار از الجی در جوف حوض بیضه
داخل روده و بغافل غده و در میوه و از اینجا با جگر از غده منویه منویه
و جگر واقع جهنده لابنا منویه غده منویه به سطح بیضه شکل در طرف
و عشر جی از حوض منور در خلف غده و ذو واقع اند سطح قدر است متصل بیضه
ممانه است و سطح خلف آنها مواجه نسقیم است جگر و ذو از الحوض
مخرجه و غده منویه حاصل کفند و مرزود نادر جزو و در جگر است

در بدن

در درون آن باز می شوند علاج بایه علاج عمومی مرض و جراثیم معمول
دانست که بیضه از مکان خلف فاج شده و بیرون آمده باشد از لبمجان و در غلاف
فما خلف داخل گشته و اگر لازم باشد جلد لغویا ابرو فاست نه بیضه غشوی با جلی
سه در صد سید فنیست مجرورند و از دهتم در بیان قبل اللحم
این مرض عبارت است از طر مریض در غلافها بیضه بواسطه اضماع فخر صاف است
که فخر بیضه بیضه نیز در طبقه خارجیه طبقه غلافه عامه و در حینت جلد
تغویا مکنند و در بیضه بیضه بیضه و بیضه بیضه و امثال آنها که با آنه فخر شکل
طور بیضه و صبر شکل و فاعا این بجانب تحت است علاج در ایند فرق بیضه
بما و بار در سرازین فرق بیضه با حویه محله از قبل لوالا بیضه و عرق کافور است
نبات و معطر و نیز طر مریض و در اینجا و امثال آنها معمول دارند لطر مریض بسیار عظیم
بیضه آنرا کشود با نیکه طبقه طبقه صفی لطر مریض و بعد با جلول مریض فنیست
زمنه سرازین نه بیضه غشوی معمول دارند لطر بیضه در بین این مرض هم و سخت و حوض
شده باشد بایه علاج ضد التهاب و ضد مریض و است زلوع و سبلاست سبلام
عسولها معمول دارند مریض لالت اند و بیضه لوضع مریض نکاه دارند
در بیان و هم بیضه علامات در هات روز اصحاب او جاک
در بیضه شوه از حرکات و رخصیات و فشار و استار آنها شده نما به اعصاب
گرفته کمر و امثال آنها عارض شده پس از آن سایر مفاصل و علامات مریضه عمومی
مختلفه روده که بیضه مختلفه روده در بیضه عارض شده صفی متمد و
براق گردید جوار منویه ثابت از بیضه ناؤف هم و متبوع روده و در لطف
م افند و کس مایع سوز در طبقه غلافیه مخرج گرد و هرگاه

دانشنامه

کتابه شری

استاد و جیب

رضت

در م

تب

و لیس بیضه

۱۲ سها

بیضه زردی بهنج شده باشد بهنج از آنکه گشته است و جگر و کبد است
بلکه جنبه بیضه و در بزرگی بیضه است و منوم شده اند و بیضه سر از سر
خوردگی یا با زنگ عارضی است و یا با نایب سایر اوقات و امراض عضوی است
و ممکن است ازین وقت در وقت بنابه انزال با درم سیفلیس بیضه یا با طو
زمن شده بخوبی علاج بهترین و سهل ترین و واسطی در معالجه این مرض این است
که با فطرت طویله سمع ملصق نام بیضه را به پیچیده و لرنایب محکم بخوبی
فشار زردی در آورده و زردی به بیضه ممکن است اوجاع شده یا در وقت
و خانقار یا عرض از آن بجز کوه آمده از فوق شروع کرده تا نام بیضه را به
پهن و بعد از آن او شمع را چند ساعت بخورد که از شمع از ۳ تا ۴
بوم بگذراند بماند جهت برداشتن شمع به این است هر صبح با لیمو بخورد
از در شمع باعث فشار در استنطاق شده به شمع را اوله مقراض نماید
بدون اینکه بیاق اندست زنده با الاضه سر از بیضه به بیرون به دور
ضع مالنه و در بعضی بی بیضه از بیضه به نکا مدارد معالجه متداول این مرض همان
معالجات شده در امراض در کتالنه برود معین بیضه از راه عطش
بند مرطوبی امر بر است که بیضه را به موضع مرتفعی نکا مدارد پس از آن
ملنه و لدام دار بجز زنده روغن زیتون یا روغن بادام زرد یا روغن زردی
و یا حاد شده و احساس به لیمو که باید از آنکه بیضه زردی
منوم شده باشد میتوان بعضی شمع کلدرین الکلیت معمول دانست روغن
رطبت است کلدرین عمل کند و در روز من بیضه باید با شمع عضله و یا
چهار هفته به پیچید روغن به دوره یا اگر ممکن باشد شمع به دوره معمول دارند
میتوان شمع به دوره که فشار و اضغوطه حاصله از شمع ملصق منظم
کنند معالجه بیضه چهاردهم دو قبیلان طومرهای بیضه

طوری که

ل

مثل نخل که در روغن بنفشه
خی نموده به زردی

طوری که بیضه ممکن است از جنبه طومر زردی باشند از قبل سرطان و فنگوس و لصلب
طوری که بیضه یا آنکه از طومر زردی نباشند و این نوع ممکن است سر از رفع به باره عی
و جبارت اند از لصلب بیضه و لکیت و صمغ های سیفلیس حاصله در آن علامت
جم بیضه به بیضه زردی در آن اصاس بیضه و اوجاع مبهملی در صفت عارض
کردند در طومر سرطان جلد بیضه را به ملصق کوه آورده و تحت جلد شمع بیضه
محقق و صلب شد و به بیضه حرمت و لغز در جلد صفت حاصل و غده ملصق است که از بیضه
منوم کردند کم رضه زردی که هر یک از بیضه با الاضه اطراف ساند مینماید کرده
در فنگوس بیضه برآمد که صغیر حاصل کرده به بیضه منقله و بان متحد کردند و بند
ریج پس از آن سه مزاج رود و هر طومر که شده بیضه در اشخاص است و طومر که
مزاج اند طومر که بیضه ممکن است متفرق با نرف هم جمع باشند در اینصورت الاضه
باعث ظهور بر آمده که بیضه از نرف تمام نکرده و بعد به بیضه نرم و خوب شده
منفرد کردند لصلب طومر بیضه زردی مانند سرطان نخ و صلب نمیشد به بیضه که
صغیره و یک واحد و در صنف با بود مزاج نیست لکیت بیضه باعث وجود
سرکه و لصلب در آن اصاس بیضه و پس از روغن و ضغوطه عارض
سیفلیس بیضه از ظهور علائم و عوارض در بیضه سیفلیس ظاهر
علاج کلیه افراج طومر و قطع بیضه است در طومر زردی به علاج مزاج
صغیره و است و در طومر حاصله از صمغ سیفلیس به معالجه شده و فنگوس
بیم لکیت و لکیت لکیت با باغشبه و علائم این افراج خوب با نرف

کریه بیضه

زردی

خی سیفلیس

کتاب لکیت

محل طومر در بیضه
و سرطان

افراد
سیفلیس

بیم لکیت

بیم لکیت

در صورتیکه او جاع نشد به باشد بایه با عانت فشار با کمر با طریقه کسری و در دفع ان کوشید هفدهم وجع عصبی بیضه علامات مرض در بیضه است به ثقل و اعصاب و در بلبک نمل و وعده نخچه لافرة اوجاع شیه یا مفره حاصل گردد با جزاء جی دره نیزجا و زغایه صفت منقبضه شد بدینصورت نیز به درخ حلقه در بلبک کوشید که در کاه اوجاع به زبات منظمه با غیر منظمه ظاهر گونند و در زمان بروز اغلب تنوع و بلکه فر عارضی مرضی که علاج بایه در رفع سبب ان کوشید در صورتیکه حالت همگونی عصبی باشد بایه با عانت نشد به معینه از قبیل استخوان و عسولان باره و به این صورت نیز علاج بایه اعزیه العود و سبب بجز نیز غایبه در صورتیکه اوجاع به منظره عارضی که گشت کند دهنند و هرگاه این مرض بسبب لایحه در کلب است با اینها

انکه خود مرض به دن زرات ع خطر است جاع خیز موجب وجع میدود و بایه کوشید کلب در صورتیکه او جاع نشد به باشد بایه با عانت فشار با کمر با طریقه کسری و در دفع ان کوشید هفدهم وجع عصبی بیضه علامات مرض در بیضه است به ثقل و اعصاب و در بلبک نمل و وعده نخچه لافرة اوجاع شیه یا مفره حاصل گردد با جزاء جی دره نیزجا و زغایه صفت منقبضه شد بدینصورت نیز به درخ حلقه در بلبک کوشید که در کاه اوجاع به زبات منظمه با غیر منظمه ظاهر گونند و در زمان بروز اغلب تنوع و بلکه فر عارضی مرضی که علاج بایه در رفع سبب ان کوشید در صورتیکه حالت همگونی عصبی باشد بایه با عانت نشد به معینه از قبیل استخوان و عسولان باره و به این صورت نیز علاج بایه اعزیه العود و سبب بجز نیز غایبه در صورتیکه اوجاع به منظره عارضی که گشت کند دهنند و هرگاه این مرض بسبب لایحه در کلب است با اینها

لا اله الا الله

بر حرکت از راه

حالت

و این حالت از ان است که لیس از سر در امام جهان با مثلر با سینه بود و در عین کوشید انه این قسم مرضی مثلر کلب با فزونی اندوا اصلا که از جمله کیفیت خطره حشری است و این مرض در بلبک کوشید هفدهم وجع عصبی بیضه علامات مرض در بیضه است به ثقل و اعصاب و در بلبک نمل و وعده نخچه لافرة اوجاع شیه یا مفره حاصل گردد با جزاء جی دره نیزجا و زغایه صفت منقبضه شد بدینصورت نیز به درخ حلقه در بلبک کوشید که در کاه اوجاع به زبات منظمه با غیر منظمه ظاهر گونند و در زمان بروز اغلب تنوع و بلکه فر عارضی مرضی که علاج بایه در رفع سبب ان کوشید در صورتیکه حالت همگونی عصبی باشد بایه با عانت نشد به معینه از قبیل استخوان و عسولان باره و به این صورت نیز علاج بایه اعزیه العود و سبب بجز نیز غایبه در صورتیکه اوجاع به منظره عارضی که گشت کند دهنند و هرگاه این مرض بسبب لایحه در کلب است با اینها

نقد بر نایه

خنده

کف

از ضعف روح و در صورت نسیج نیک از معالجه به دست آید مخصوصاً ملاحظه فرمایید
کرده و نیز امور غیر طبیعی از دفع غایبه بسیار به معنایات و حرکات با ترکیبات
این معول دارند و در فرنگستان این قسم مرض المیاه معده منتهیه به بدیه روانه گوید
و نیز همانها جگر و کبد و معده را معالجه با آب سرد معمول دارند و نیز امور آتین را
و عنولات بارده در اجزای بالای غایبه و لیس طغیان بعد قبل از غروب
این اعمال جگر دارند و با به مریض شام زبیر نخورده و از اثر به القلیه افزای
غایبه و جگر زبیر نخورند و فنیله سیدان من زبیر باشد و معلوم شود
سبب آن فقط بواسطه شرفاً و اتساع جگر و خروج غده منویه با درم
مزمین فمحت و ذر جگر و اول است و سایر امولات غیر طبیعی سبب آن نمانند
و سبب بسیار شایع آن نیز موجه نیست با به برآمده کبر جگر اول است
البت مکتور میسول المانر داغ غیبه علاوه بر اینج در صورت نیک سیدان
من مفران با عنین بهانه میوان الکطر سینه ارس و انش و کولان
و اثر با کولان منقطع استغی غایبه و در صورت نیک در سطح انسر لادن
ارسی الکطر کتیه نخ و لغوظ است و در علامت این است که بعد
المعرفه نیت و ثغاء حاصل خواهد شد و مخصوصاً در صورت نیک خصیصین زبیر
بجسسه باشد به ارس و کولان منقطع کوف با به منقش
در فمحت قطر سنون فقرات با در منقش که از نه در بسط لادن
در امتداد نیه با منویه و سرازین آورامده در عرض در منقش
مختلفه سطح خود نر و کتایز قضیب و الا فرزه از فمحت خلف در عیان ار
دارند علاوه بر آن هفته هفته دفعه میوان قطب منقش در امتداد
جگر

جگر دفعه وضع کوفه مبدل فلزک در جگر اول ارض غایبه و قطب منقش در امتداد
بنده منویه حرکت دهند و هر روز عمل نامتدیه جگر و انش زبیر که به سوز
در این مرض بسیار جنبه بروز نماند کفایت کتایز و شش هفته از کولان منقطع فائز
بروند با انکه باعث حرکات نه به سلسله عصبیه گفته میوان ارس الکطر لیس
و اثر لادن از نیت سراسر المال حاصل کفایت ارض غایبه و قطب منقش در موضع فقره نخ
ظرف و قطب منقش لادن و غیره با غیبه وضع غایبه و عمل هفته چهار دفعه جگر دارند اما در
باب به معموله در این حالت تقریباً تمام حرکات و مخصوصاً کافور و جگر نر عیاده
بر آن عصا لبللاب بر موه به واسطه اذ اراق حول فول و شغل ارکته استغیال
نشان کف و هفت ماهه در علاج مرض جگر اول با عیاده با غده ذر با تجالسا غلف
ار موجه باشند که سینه و نیز با به رفع بواسطه روح و دفع معقبات و سبب علاج
لا در صورت وجه رفع کوفه ارض غایبه این سلسله امراض عبارت است از اول
از درم حدی و زین مثانه تا نازک نزل الم مثانه با بول الم ثالث حبس البول و بیان
طرز عمل و فاسا طبر لادن عدم قدرت بر اسات لادن فاسا حصا مثانه و طرز عمل
حرف کردن سنت و عمل افراج آن سار و جمع عصا و در ما طبع مثانه
در حاد مثانه یا درم نزل لادن اسباب نزل حدی و درم حقیق مثانه
از اسباب نزل حاصل نمانند اولاً بواسطه حرکت منقبضه در غشای طریقه
حاصل کرد مثلاً بواسطه نریق ارس و جمدت رفع سوزن معول رکنه
باشند و با انکه فاسا طبر زبیر زده و نیز خوب استغیال شش هفته حاصل رکنه
و نیز بواسطه اصام خارجی و مخصوصاً بواسطه ارض غایبه نمانند

حالاتی که در این مرض ممکن است بواسطه موله محرکه بواسطه زرق در مثانه
داخل شده اند و جلد طبعی که در آن و نیز بعضی اوقات جلد کثرت
استحالات داخله و خارجه و در این باب کتابی در امراض اعراض شده است
در بعضی اوقات درم نزله مثانه نتیجه حرکت در امراض اعراض مجاری
از قبل غده و در شده است حاصل که کسی خورد که جلد مخصوصاً سخی خورد که
بالا و زیر کتک که هر صورت حدوث درم نزله مثانه دانسته شده بالاضرفه امراض
نخاع و غضم غده و در وضعی جراب بل و نیز وجه مولدات جدید مثانه اغلب
مفاران با نزله مثانه گفته اند اغلب مزی است علامات در روم جلد
مثانه که هر حالتی در عارض بلکه حملت رویه حاصل گفته زبان از باره لطیف
مسوز جلد بسیار گرم و بیرون مزارع مثانه عارض که در نزله جلد علامت
صرب بسیار ضعیف است و در صورتی که در این مرض جدیده العروضی باشد در بعضی از اوجام مهبه
در وعانه و عین که مثانه گفته اند اوجام تا کلین و غضب شده است و در
نثار بر موضع مثانه شده است (غشاء مخاطی و خنجر در آن مملک کف) جمع
شد مقل مشمولی که نتواند شد و در بعضی اوقات محتاج است در قطر قطره انزال
کنند و در اولی که در غده مضیفه عنق مثانه است و در اولی که در غده
و بدان سبب جسد البول عارض شود بول در این اوقات نیز و نیز خونی که در
مخاط در اول بسیار کم است و در روز بروز زردی شده و ممکن است در بعضی
نزله جلد مثانه و مخصوصاً درم حقیق مثانه که هر مفاران با علائم مثانه است
الشر حالات مرضی بطول الحامیه و بصورت از زمان در نزله جلد اوجام
اغلب و اکثر گفته و در اوجام با قوت و مقدار مخاط مثانه

دائم

در اول بسیار

و بول بسیار زردی که در این اوقات مخاط مثانه و جلد بعد غلبه که در شده است
رسمی سینه باز در نزلت و شکل اللطین حسنه که اغلب شکل اللطین طالع
است در آیه نزله زمین ناخفته و آه بلکه ناخفته است ممکن است حرام کینه
اغلب جسد بسیار کم و کاهر عملیات خفیفه بود در وجه استخوانی اعراض معده
و بیرون و در روم و نیز ممکن است اللطین مزارع و غلبه شکر در بعضی
مرضی در نزلت و جلد سوسول روز بروز زردی در نزلت لایه بول منعوض و
مویله که گفته که کاه هر بول خنجر و بالاضرفه جلد مخصوصاً در روم و در وجه
بوجه فقرات مثانه زد و در صورت ظهور لغز عارض مرضی بواسطه مثانه یا
دما بیام و در حدود مثانه پیدا شده اند تقصیر کرده نزلت نزلت مثانه در صورت
وجه اجسام خارجه در مثانه و غیرت غده و در وضعی جراب بل و در بعضی
مثانه و استی که آن و نیز در نزلت بول در بعضی علاج نه بر سبب اینست
در استی لانه باعث حرکت شده است رفع غایبه و رفع غایبه مرضی در حالات
شده و در جسد العروضی است در چهار ماه است زردی در بعضی اوقات در نزلت
ارسی علی موضع مذکور است از زمان است در روم نزلت اکثر اوقات
کاف است در احمدی که بر در شکم انداخته و حام بخون غایبه علاوه نزلت
نه بر سبب جلد بول بسیار رفیق شود و جهت این کار بعضی اوقات خالص مشرب
لعابیه و در بنیات نشانه و نیز سبب بهرام به هند و با به بعضی
از چیزهای شکر و اوجام و در منع غایبه و جهت رفع اوجام و بعضی مثانه
مرغان اینویات بخون نزلت بود در حوض رشب پیش از خواب بخورند یا
از زمین نزلت جلد غایبه و با به هر قدر وجع حقیق غایبه

رسمی

الاسب

محرکه

الكظرية من جهة داخل كحل اركن الخنزيرية ودر هر روز یک مرتبه بخورد و سایر تریاکها
 بکار برده از حیثیت علاج جراح و عمل بنیوان مجروحان است از هر قاسط و بنال و تریاک و غیره
 است و مقتضای این عمل در اولام و صفت جراح است که باید میل انداخته نشود و در صورت
 و دفعه میل انداخته عظم غده و ذریز همین حکم لاداره و در صفت و در داخل میل است
 فاسا طریکها برده و اول طریکها بعبادت رفته است در اول مجلس با حق حوصله که
 مرگت علی شرف مباد اجزای کاذب در جراحی بول حادث است که جهت علاج جسی بول در
 صورتی که میل انداختن ممکن نباشد لکن میل لکسطیک باشد با به مثانه لایه لایه
 و نیز این عمل در صورتیکه با وجه تمام احتیاطات جراحی بول بجا آید به لکن معقول
 در بیان عدم فواید امتحان بول و علامات

بول به دن اراده خارج شده و جمع و براندگی در این مرض حاصل نمیکند و علامت
 سحر نماند که در روده صفت و امثال این قوه است به به آنکه در اطفال
 بول در فراس زید شایع است این مرض با خروج بول که از کثرت امتلا و شایع
 مثانه در جسی بول عارض مرضی مشبه بنا به نخه و در جوانان و اشخاص بزرگ
 و ملتصق که این مرض در به نشه است علاج از این مرض بولط صفت
 عضلاتی عضله مضیق مثانه حادث شده باشد لکن طریقه اینست که در وقت
 آنرا در مستقیم و قطب دیگر در زبار وضع نمایند این زمانه باره بالفعل
 بخورد و در هر روز در عین مستقیم است و آنرا از داخل اجزای حشری که
 و مقوی و تقوین ذلایح روزی یک بار و دفعه ده تا بیست و هفت روز
 بخورد تا به کج که و کحل اركن زید مستعمل نه در صورتیکه این مرض از کثرت
 صفت مثانه حاصل شده است استخفاف فائز و صفاست یعنی بخورد تا
 ظل فیونبات و بلانده و لاه و بتغذیه لایه مرغابنه و در صورت
 اولی این اغذیه مؤثره که اطفالی که در شب سرخ و مواضبت کوی
 و چند دفعه بیدار شدن نمایند تا بمرتبده بالفعل و الکلیت از غایب
 معقول

الکظرية

این عمل

باید عمل کند

معقول داشته از داخل عصا الکحل کوی و نیز همین دولا با اوجبه خسته به
 مرگت کجهم بخورد تا به سنگ مثانه طریق حصول و اسباب آن ممکن
 است سبب حصول سنگ مثانه حصا باشد از کلیه و مثانه افکاره و بتبلیج
 طبقات الکی روان لاکر نشه بزرگ است یا آنکه الماح کلبه در خنق و قطوع خاطر با
 در خنق لای خون و یا در هر جسمی خارج منتهی بکشد باعث انقباض سنگ مثانه می
 گویند و اغلب سبب حصول حصا مثانه و کله حالت عمر است که در آن حالت
 رسوبات طریقه زید در بول به بیلا ریش و کلیت این نزع استعدا و استعدا
 از هر یک بصورت این مرض میگویند و نیز وضع حصول حصا کلبه و مثانه در
 معلوم نشه است و نیز همین قدر صراحتی در اولام نیز در بول قلب است و به
 میواسطه علی الانتصاب و خرن بول حصا کما عثر الی غیره در مرکبات از غایب
 و کار بر آنها امل و نیز چنین به نظر می آید و انزوا و سکون در زید کلبه و
 معنی و مولد حرکت مخصوصا اوجبه جات و نواب اعانت بر حصول حصا اوجبه
 و مخصوصا باعث حصول سنگ مثانه میگویند که در این حالات حالت طبیعه
 خنق بهم خورده و یا شرح بول بخورد اوقات تلخی اغلب است
 مثانه در خروج حصا ملهبت و متورم نشه غشاء مخاطران متفرد و نرم
 و نرم نیز مثانه ظاهر کوه طبقة عضلاتی مثانه مبتدا بعضی نشه در آن
 صورت تمام و یا فرغ از این منقبض نشه به نیز واسطه حفره او فانه خانه
 در ولاء الیست عضلاتی که مبتدا بعضی نشه آنکه به به آنکه در حصا در آنها
 مختلف کوه و جنس طبقة عضلاتی فایده باشد به مثانه نازک و مستعد می
 رود و عنق مثانه موضع است که بیشتر ملت و متورم کوه کما صفت
 سنگ ملت و مستعد کرد در در اولی مرض سنگ خنق صغر است در اوقات

بسیار است
در بعضی کتب گفته شده که
عشق
و بسیار است
در بعضی کتب گفته شده که
عشق

افراج بول عمال انصاف بطرف عنق حرا آید و از مجرای بول سرخ آید غده و در مخصوصه این
مرض بزرگ است در صورتیکه سنگ نرسد بکشد انقباض باطل می شود و در صورتیکه
ممانه در سبب است افراج بول لا نتوانه منج بالافرة حالین حالین در بزرگی و در خصوصه بول
متع شده خنجر و کلینین محتف و کلینین متورم و اغلب در بزرگی است اول
مزره و تقویت و غانقره با کلینین نچه از آن کجه اند بزرگ و عده و تفکرت
با طرز سنگ با او عیب بول زیاد مختلف است و در بعضی است از سنگ که با
و اغلب کسه العده اند شکل درنگ سنگ با مخصوصاً منوط بعد صرست و بزرگی
انمانه چندین قسم حفا مخصوصه اند (۱) سنگ با عمر و جزء عمال انما سیده اوریت
و اوراتما است شکل انما مدور یا بیض و مزرنگ است تیره و بسیار سخت و درین
اند سطح انما صاف یا با جذب است (۲) سنگ با عمر از آن کلاش و بوی
حاصل می کند کلیه سطح این نوع حفا خله و دان و اند است سخت و بسیار
بسیار رنگ انما سنگ با عمر و از فاما سنگ حاصل می کند در کف یا
بخور رنگ مدور یا بیض شکل قلیل الوزن و مانند اجار طیار سرد است
سنگ و سبب له (۳) سنگ با عمر است در بزرگی و در طبقات اند و طبقات
انما مختلف الکلید است و اغلب اجار طبقات مشابیه است در انما از
در ان و اکال است در ان و در ان انما از فاما عده حاصل شده از علامت
علامت که از حالت سابقه و عالیه مرضی است حرا آید کافی نیستند انکه ممکن
است تمام انما در سایر امراض مجاری بول نیز یافت شوند و این علامت در
ل عبارتند از بول در فراس و عظم قضیب و در فراس مجاری بول و ادو جاع
و از صین افراج بول حاصل می شود و کما مراد بول فایده شود و بول الم
قلیل است در بزرگان او جاع حاصل شوند در اول و آخر اول سبب

اصاس

اصاس کوزش است بر کرده بر از من فایده است طلاله نرسد الم مجاری بول دست داده
و روایت مختار و بول افانت سوزانند علامت کما مراد به و کاه ظاهر می شود و
کما مراد به عدم قدرت بول و جسم الیون ناقص در و مناد او جاع عضله
حادث و نیز در آید و در بزرگی و در بزرگی و در بزرگی و در بزرگی
فولف بول در منقطع و بعضی اوقات مرضی جهت در ار با وضع عریه و در
اشتباه و صفی منقبض شده در زبان بول که در رسو مناس و فوین است
ممانه او جاع حاصل می شود و الاک ناله و لکن کوهت و بزرگی و بر انما سیده
تمام این علامت جهت تشخیص ممانه کافی نیست و بایه فرار بر این دل و هیچ
قت حکم قطع بوجه سنگ تمامه مگر بزرگی با بول از مسدود می شود و در بعضی کتب
و منقبض الیون تعیین بوجه ان بنمانه بایه مرضی که قبل از اوله میل نرسد یا
انکه کلا در کجه باشد ممانه با آب فایده بر غایبه که ممانه با اجار بول زیاد
حاصل باشد میتوان مرضی را بهیوش خود و اغلب در صورتیکه بزرگی سنگ مشکل
می شود (۱) و در صورتیکه سنگ زبیر کوهت باشد او قتر است در ممانه زبیر منقطع و
بزرگی با متغیر شکل و با متغیر است (۲) و در صورتیکه سنگ کوهت که در بعضی کتب
(۳) و قتر است و فخر باخی ط خلیط احاطه بسنگ و مانع شوند که میل بان فرود
و اصاس بوجه انمانه که سنگ بزرگ و از ان در ممانه باشد هیچ اشیا
دست نمی آید و ما از زبیر میل زده باشند و می رسد که در بعضی کتب
ممكن است اشتباه دست داده لیدف لظفر از ممانه بایه قطع از غده
و در بعضی کتب سنگ کوهت است اشتباه که سنگ نرسد الیون ممکن است
در ممانه بعضی زوایه غیر طبیعت روئیده و مولا و جریه در رو انما منقبض
مشابه سنگ کرده به جهت تعیین بوجه سنگ بایه کالما از حالات سابقه

و حاله بعضی مدتها و امنی در بعضی مواضع است که با وقت و اصطلاح مکرر در آنه و باید
 مضمون طبیب را نیز در صحت معالجه مریض باشد نه آنکه مانند جاهلان با معرفت مریض
 باز بجز آنکه در عهد انقضا وقت عمل که از وقت منقطع بجا است مریض
 است غفلت و اتفاق افتد جهت پیدا نمودن سنه و در وقت سنه
 واقع و بکار و در وقت معلوم می باید در چندین مرتبه در زمانه است مریض را امر اول
 نماند با آنکه وضع مریض را تغییر دهند و تمدن است در این صورتها می در میانه و چون
 معلوم که علاج را بعضی صورتها در وقت سنه مانند آنکه در زمانه حل می باشد با آنکه
 عمل جراحی از آن خارج که معلوم در بدین ملاحظه معمول در آنه اغلب است که است مریض است
 رفع آن با آنکه در زمانه خاد که و با آنکه اول بوسه بجا بر آید بدون آوردن عمل اول
 لا تعب الحفا و عمل تا آنکه از اجزای سنه نامند بعضی سالی است بجز جهت اجزای
 از حد و این مریض معمول است عبارت از شرب اشره و اخره و لعابیه و ملاحظه است
 لغتیه منوط بلکه بر نیز وقایع را غلبه بخوبی مشروبات الکلیه زیاده
 و ریاضات معتدله بخوبی نماند و در وقت سنه مستعد بخوبی مریض است که تا تب
 و غیره و این امر موقوف است تا از آنجا که شرب استقام و رزق غایبه
 عمل اخراج سنه مانند از جهت به مانند لاه و آن بر و اول از
 محل تصدع عظمه و هم از این سیم از مستقیم سیم عمل منتهی بخوبی اول عمل
 زار را بنوعی مانند هم عمل می نماید عمل از جراحی اول و غده و در سیم عمل مستقیم
 وضع مشابه که ستانه در حالت صلوات و در خلف محل تصدع عظمه خانه مخفی است
 و چون بر آنکه کم است متع شده از عظمه خانه تا و زکوه و مملکت است تا محل تصدع
 است تخنات و سنه و طرف فاصله بین السره و الزار بر سه و محل که عمل تصدع

از طرف لاه و آنه

در ردی که است
 در زن که است
 که محل که است

از جهت
 در وقت
 در وقت

ستانه در آن و همیشه بدان تا ثابت است عبارت از محل بقیه جراحی و مانند سطح
 خلف ستانه در اجزای بطرف مستقیم و غده منقبیه است در زنان جوار و عنق رحم
 و جبهه است و سمت چپ است حوضی که صفای جدار در ریه بر وقت
 فوفانه و سطح خلف و سطح طرفی ستانه کتبه می بنای ستانه جدار ستانه
 بر حسب استخوانی و نیز بر حسب درجه ستانه از آنکه تا باقیه میا مریض است از
 و حشر با نسو لوطه غشاء سرز رویه شده است و در جهت قدم نام نام
 و نیز در لاطیفه عضلات و فی طرف است بهم بسیار بطرف است و در وقت منقبیه
 لذت و در میان اخراج سنه است قسم عمل متداول است اول قطع طرفی
 قطع طرفی سیم قطع وسطی شرح می آن بشکل مثلث است از طرف
 بواسطه تعب صاعد مرفقه و تعب نازک عظمه و از طرف بواسطه خط موهوم
 عرض می بر آمدن مرفقه لاهیم وصل می نماید محدود می نماید از طرف سیم است در
 سوان بخلاف محل تصدع است از قدم خلف بواسطه خط جبهه و نیز
 مده که موهوم خط منصف است به و جزو است قسمت مرفقه جراحی
 بول به و جزو منقسم است از جزء تا است که از عنق ستانه تا زودیه قدم
 می فی حتمه است این زاویه بفاصله تا اثر مریض در قدم قله قوسه خانه
 در امده خطر از بقیه ستانه و این قله عبور می کند واقع است و آن جزو قوسه
 رسم می کند و تعبیر آن بطرف قدم فوق است (۲) جزو متحرک جراحی است
 و تعبیر وضع و امنه که میده بر حسب پوسته که و شکل جراحی اول است مریض است
 مخوفانه که از طرف بقیه شماره قسمت غده و در وقت غشاء و تحت استخوان
 و این قسمت جزو لاطیفه است که موهوم به ریه و دیگر قدم مریض است

خطی که از زمانه
 در وقت
 در وقت

وگفت چنانچه در اين قدر از لبه مي عمل كند باشد و بايه اول خوب مد موش خود كند باي
 اول تا كچه و معاونين نگاه دارند و بدن و بنا قدر بلند و از جفت و انزال و مجامع و جنين
 بر داشته بجز در حد طم فعمل زبان اول عامل ظاهرانه اخنه و بعد از اين هم
 يك در حد نيمه فبنيك ياره و در حد يه و لفت و كچه و انزال باشد زرق غاينه پس اين
 عامل ميل شيار داره در مثانه داخل كچه باز منتفك سنگ و وضع و ساخرضا ليوان شده
 ميله بوضع و تقريباً هم بر محور بين و در قدر شياران بجانب چپ باشد و در مینه
 بعد ميله بجا از معاونين در هم انست در طرف راست مريض قرار كند و در اين
 معاون با دست چپ ميله را محكم گرفته و با دست راست صرفاً لبه كنده زمان بافتي
 عامل ميان لانه را مريض در حد قرار گرفته محكم كند و نظيف كند و اگر لازم باشد
 موازي لا نيز انست و محل امتداد قطع لا معين غاينه در زوكن كخط طبعان و انا
 ۲۰ ميا مطر در قدم مقعد شروع كند تا المنتصف خطر از مقعد بر آيد و در وقت
 و محل خود غم غاينه به بجز طريق با دست چپ غم غم غم بعد از ان بنه بجز جلد
 و پنج زنبور در خلاف عضلات و عضله عرضيه برود در وقت عضله
 بصاً اسفنج در جهت انقطع و در جهت و حشران
 از ان عامل نوك سبب جيب در انتها خوف
 لاء ان باج ميله شيار داره اصاحنا
 مذكوره لير و بعد انست
 و شتر واقع شود و ناخن لا از دلاء ان باج در شيار ميله وضع كند و حفره ها فاول انست فم
 در وقت گرفته قمت غشا شتر جوار اول لبقه تا ۲۰ ميا مطر و در وقت انست
 بقطع حاصل خواهد شد و بتوان بلا فاصله ميله را طبعين خود نشان نسيم ناضن
 بجا خود اندازد و عامل جافوز نيمه داره (باله تينغه مخفي) گرفته مگر اول در شيار
 ميله كچه دست در درون ان وضع كرده و شتر در حد بطور انست
 هميشه ملاصق هم باشند و سر ميله شيار داره گرفته و انما لا از تحت انست
 حرکت

حركت در هر دو نوك ان قدر در مثانه با بين تر واقع شود و در حين وقت ميل شيار داره
 را با بعضي خانه خب تكيه كند و جافوز نيمه داره از سمت و ذر و غده ذر در مثانه داخل
 غاينه پس از ان جافوز ببردن آورده و در حين افراخ عنق مثانه و غده ذر ببردن
 انكه جرافت ممتد رسد از مثانه دست شفافه شده باشد بل با بايع خوف ان
 از جرافت برون آيد و لك غده ذر بوسعت كلغ ببردن شده باشد سبابه لاء
 داخل كچه و بلان و لغت جرافت لا نيزك نسته و ما بخوام انبر اهداست
 سطح سبانه جيب مثانه داخل رده سنگ گرفته و برون آورده دوم و طم ف
 اخراج سنگ از زها و طم فعمل مريض به پشت بخوابند بطور
 و نيمه ناه و قدر بلند باشد و اول خوب بپوش غاينه فاما طم فانه
 بعد از ان مثانه لا از محول فاستر ايهو لفت و مملوكت از محل تصدق عظم فاشري
 كچه از تحت نفوق در رو خط و خط بطول نخ شش را نيمه طم فله و نيمه سلوا
 تا خط مقيده ببردن و بسيار تر و ديك محل تصدق عانه قطع امدت كند سبانه
 در ان داخل كچه در درون سبانه لاء شيار داره در درون جافوز نيمه داره
 لا داخل كچه و انست سانه مطر بطرف خوف شفاف لاء كند غاينه بجا از
 معاونين با هم جنكال نوك كنده طرفين جرافت گرفته در غاينه در ان
 وقت مثانه مخاط از نيم سلوا و شتر است در جرافت غاين شود در
 زاويه فوقان جرافت مثانه لاء با هم جنكال نيمه رسنه بان جدار قدر امثال
 كنده غاينه و جرافت با نوك جافوز نيمه لاء نوك ان بسيار نيمه رسنه در رو
 خط مقيده بفاصله تا هم سا نيمه مطر از زاويه فوقاني جرافت مثانه فوكنده بطور
 و طرف بر ان جافوز بجانب چپ باشد و در حين كچه جافوز برون مراد

شکاف لاشه که در کتله و خیز جانور ببردن آورد برود عامل بیه با سبب است و است حب لاشه شکاف
گرفته و معاون و جنکال لاشه که در کتله ببردن بماند لاشه ببردن بماند لاشه ببردن بماند
لا غیب بکینه ممکن است در آب در ممانه زرق مخمونه بجا بر جاش بکند در بطن و عانه مکن
است بریزد و این بکند بسیار هم است در این صورت جدران ممانه با پیش افتاده و با شکاف
انما لا با به بخت بزلن آورد با مملو انزوا کتله ان سکت لای برون آورده و با
زیر در باب کتله با جراحت غمینه و نیز از کتله و جرح نمون صفات اطراف جیبینه
لا سکت از انزه جراحت بزرگ باشد با شکاف از اطراف تحت با عانت جافان
دار قدر طویل نموده چون ممانه لای برون ان غلبه ترنق الم شده به عارضه که در او است
مخفی بجهت بسته و لای در صورتیکه ترنق الم فو لاشه ستر این دست داده باشد با به با عانت پیش
لیکطور این لاشه نموده با بار شده معالجه ان لای کتله غمینه در حین سولاف نموده ممانه
جنت انکه تمام انساج ممانه قطع شود با به جانور عمودا و با وقت تمام فو در این
و شکاف بسیار نزدیک ممانه حادث نموده زود که ممکن است عتق ممانه لای
از دست رسد و زیر با پیش ام ان لا حادث نموده زود که ممکن است عتق ممانه لای
به برنده ترنق الم شده به بخت میده در کتله ان بسیار کتله و محفوظ
با به قطع لای در فطر و کتله ممانه مجر و است عطل الم صحر در اطراف ممانه انما لای
وصفات از طرفین ان بیسرا ممانه است تا از فو ام کتله اتفاق مرافقه انقباض
عضلات لطنه دست داده باعث صیق عمل شده و مانع اطراف کتله در این
حالت با به نزدیک محل انصاف عانه شکاف که کتله عرض بان شکاف طویل انظم
نموده و با به بیرون بنا به پنج زیندر میان ممانه و عظم عانه لای جلد ان در عمل
سکت از زود میتوان ممانه عمل از عجان میسرا در لای داخل ممانه کتله
لا در شماران بطرف عتق و از داده ان حادث غمینه تا در این اواخر
اغلب صغیر این لاشه مبادا بعد از این عمل با بر طه شرح با عتق بود

درم

و در صفات نیز که در کتله جراحت ممانه جراحت عمل عجا بانه رده و علاج ان
با اولین الیام ممانه استند و در این زمان جراحت لای بار شده با معالجه فو
بجز غمینه بطریق کتله و لای طه نموده بعد بر طبع عضلات ممانه لای برون انکه عتق
مخاطره ختم شود غمینه بعد از ان غلاف لای برون با عانت رسته با معالجه
با خط غمینه کتله و بلا فتره جلد لای بار شده با بر ششم ممانه و در روبرو
جله و کتله ممانه عمل جراحت نموده صغیر کتله بجا بر جیب میل الی کتله ممانه کتله
با عانت قطعات طویل صغیر شمع و با خبث ان لای به زار بسته و با عتق
غمینه اغلبه با بر طه علاج در قطع عتق ممکن است حاصل کتله اطراف
مخربینه سابق بر این از شرح بود اغلبه با بر طه و بول و غمینه ممانه ممانه
عضو و عمل لای با تمام نه ابر و جیل ضد عتق نموده با کتله لای در این لاشه ممانه
اصرا ز جبهه و منافع کتله از طرف عمل با بر شست آوردن و این منافع عبارت
از اینند طرا از این شرح عمل بسیار است و در حد اصابع یک معادن
کفایت لاشه نموده و ترنق الم ان اغلبه خفیف تر است و کتله جراحت
لا جرب اصفا عتق کتله و محفوظا در وقت سکت محض در کتله
زیر ترنق ان نموده بلا فتره بسیار عمل عجا بسیار ممکن است که حنق فو
بود و غیر حنق عارضه کتله و کتله عمل قطع عجا ممانه کتله کتله کتله
لا صبر در اطراف کتله در جدار فو ممانه انما ممانه و کتله است و کتله
از صفات اصرا ز جبهه با به جلد و لای در ان ممانه با به سکت کتله
استند از عتق بعد اغلبه بنا به عمل لای برون ممانه در این ممانه
در عمق و در لای فو واقع و صفات در انما از لاشه است جبهه
ممانه است بمحل اتصال عظم رسته کتله ۱۳ ۲۰

۱

مثل مرض قاعی حرکت یال و بیج لایق و در رفع نفخه در صلب
 شراعتی نینج از سفید و در اولام و باغ و زهر در امراض جبار
 نفس و بر نشیف و تشنگی نفس و امراض قلب که باعث
 تضییع قلب و شراعتی باشد در تمام امراض که به استعین
 اینج و او شکر و بهر امض زبرانه عوارض است به هم نموده و اگر
 اینج و او در دانه از امراض الاشی و انما اثرات آنجا به
 مرایه طریقه استعین اینج و او استولک امر کسومهار و ربه
 و میان عینه و لحد جلدی داخل و ربه شکر شراعتی
 در امراض عفونی روح الی و جویر بایه روز ۲۲ امبول
 سحر در امراض و بعد روز ۲۲ بایک در میان بایه
 حواصیل برابر امراض عفونی حذر از امراض الاشی و تشنگی
 برابر امراض مزمنه بجز استعین روح میزان در هر حالت
 و او متوج استعین ۲۲ الا ۱۱ هم برابر استعین حذر
 سحر اسرار محلول ملک محلول نفخه بعد استعین روح
 سطر کمانی در امراض جبار اولاد و زخم و سوزاک و تراک
 سحر با محلول ملک

3
 برابر اشخاصی که جب امبول A و و صی A برابر برک
 B به اسطین (سطر کمانی فلف بطور امبول مینا)
 طریقی کاکا و پلا و پیل ابه ان لطیف از خوش و حرا
 حفظ معانه انسانه حایق و زبره میکنه اشمالا به ارغمان لاد
 خوه باه لایز زرد صورت بر طرف بر استعین خنق و نفوس
 مزاج و قطع فب و معلولع و دایمیت مونس بر از زمان تازه
 زایش و زرد در فشار و لم خون مینه

اسمه ملک فرم از عصاره و امک نه دانه حید از ح
 ۸ ۶ ۲ کده
 الا شی دانه در
 دفعه برابر وقت باه
 اطر امبول ملک حکم حکم محلول آب
 ۱۰ صلاه ارم
 برابر متواتر بطور ارم
 دو لادن رنگش الکا روز ۲۲ دفعه هر دفعه ۳ نخه
 کمال عسل اسم ۱
 ۴۲ صلاه ۲۱
 صلاه ۲۱

صلاه ۲۱
 صلاه ۲۱
 صلاه ۲۱

6 سوز سر فندقی مکه نهی از گرمی

از ریح دفعه سوز

اسهل سلسله راه خا در نه راه و تلو
خوردن سوز و حمام سوز ریح را خا بر خیم

سوز لوارا بنامه در راه سوز (اشام سوز لوارا)
از ریح و راهت

سوز ار سوز لوارا
سوز ز سوز لوارا
ز سوز لوارا

سوز لوارا
سوز ار سوز لوارا در ریح اعصاب و لمر کم فوند لم فوند

در راه سوز لوارا و ریح کلونف و نوبه و مالارما
در امراض کلونف و سوز اسعی نه

7 ادر مالین کهدراتان در طب اسعی نه

بر اسعی نه خردن خرد و در راه سوز لوارا

یک در هزار راه سوز لوارا در راه سوز لوارا

حیفی و سوز لوارا و فنج عظام و سوز لوارا

سوز لوارا و اختلاف قعات قلب و مرتک کتته و سوز لوارا

صن النفس و سوز لوارا در داخل عین یک در هزار

از ده الا و سوز لوارا و سوز لوارا در راه سوز لوارا

حیفی نه سوز لوارا از ریح الا یک با سوز لوارا

در راه سوز لوارا در صنف النفس ریح الا یک سوز لوارا

طریقه سوز لوارا ادر مالین یک گرم سوز لوارا

سوز لوارا سوز لوارا سوز لوارا سوز لوارا

سوز لوارا سوز لوارا سوز لوارا سوز لوارا

ارو طردی ضرعوناً مخصوصاً عوارض ورم مثانه
 ووزاکت و سنف مثانه مکن او جاع معده فاطع لب
 وکرب و حبه از نیم الا ۲ گرم ترزنی کف حیدر
 یا ورنه ۵ یا ۲۵ گرم در یک ماہ تکعب
 سولہ اسرار میں (۲۰) کل طاکر موسم بہار
 در مناصل مزین مہور قلب مرتب کتہہ خزان قلب
 مکن سرفہ و ضعیف النفس مہار کردہ الا ۵ تا ۱۰ گرم
 ترزنی سولہ کتہہ ۱۰ اسکریم

دو کا ماکل ضرعوناً در سل والا شمس
 ورم مقہبہ سرفہ و معروف ۲۵ تا ۳۰ گرم

کشتین عصارہ روده لم ۵ الا ۵ تا ۱۰ گرم
 سار کتہہ و سل و صلاب و کم خون

۱۰ اسکریم سولہ کتہہ
 در امراض حیدر سار کتہہ بیشتر از پس ۵ در ہزار
 مرام (۱۰) در صہ سرازہ زردن خزان قلب
 ترزنی ورنہ سرازہ زردن ۲ در ۱۰۰ نیم ماہ تکعب

در امراض حیدر سار کتہہ بیشتر از پس ۵ در ہزار

کدر در کلمہ عم سرانی ورنہ خزان قلب ازہر وقت ۹
 و ہنک عروق سما بہ سرم فخر لوزک (۷) در ہزار ۲۵۰ گرم

۱۰ اسکریم مکن مہور اعصاب در مرضی و امراض
 عضلات و بیلج عروق و سراسر اشجیان و سوء المعظم بنہ لا ورون
 خون از داخل و خارج از نیم الا ۵ گرم در آب شرب

کافور مہور قلب ترزنی کف حیدر در امراض خزان قلب
 و حبه و نیک سنجق قلب ترزنی ورنہ مہور مہور کتہہ
 قلب از خزان بازمانہ کافور معروف ضرعوناً مکن
 مخصوصاً عوارض ضرعوناً مقدار کرد ۲۰ تا ۳۰ گرم

الا ۳۰ گرم مہور ہا ترزنی کف حیدر از جدول روخ
 تا ۱۰ تا ۱۰ اسکریم گرم ورنہ سرازہ زردن
 یک در ۵ تا ۲ ماہ تکعب

کدامن موقع صحت قلب و او جاع عروق و کم خون
 سولہ کتہہ ضرعوناً و اکثر سل و سراسر کم
 مہور اسرار مہور ترزنی ورنہ خزان قلب و کتہہ
 و کرب و خیار کتہہ و امراض حیدر ۵ الا ۱۰ گرم
 ما مہور

در امراض حیدر سار کتہہ بیشتر از پس ۵ در ہزار

زردی مسن در امراضی گرم و آهسته
۱۰۰ مصلح ۲۵ روز گرم
۱۰۰ مصلح یک یا سه مصلح

کله تر و جگر ۲ گرم
۱۰۰ مصلح
از ۲۰ الی ۴۰ مصلح
در طول رک و در هر جمله

کله تر الیه مصلح ۵ در ۱۰۰
۴۰ مصلح و داخل رک

~~توسول مصلح ۲۰ گرم
سور سوزاکالی ۵
توسول ۳۰
اسیرت الی کمال ۱۰
اسیرت ۱۰
روز سه روز~~

حب صمدی کله تر
کله تر کله تر ۳۰ گرم
کله تر کله تر ۳۰
۳۰ حب ثب کله تر

حب مصلح قلب
عصاره اسیرتافانس ۱۰ مصلح
لا کله تر ۵
برای مصلح حب روز سه حب

~~توسول مصلح ۲۰ گرم
سور سوزاکالی ۵
توسول ۳۰
اسیرت الی کمال ۱۰
اسیرت ۱۰
روز سه روز~~

بلوغ مصلح ۲۰ گرم
۱۰۰ مصلح
۴۰ مصلح مصلح در داخل
کله تر الی کله تر

زردی آهسته و امول آهسته بر الی کم
و بر نیت منزل از ربع زردی شروع نموده تا اوزر

عظیمه کله تر کله تر کله تر کله تر
۲۰ مصلح ۱۰۰ مصلح ۱۰۰ مصلح ۱۰۰ مصلح
از مصلحی یک ششم اوزر سه دانه سه روز سه روز
از مصلحی یک ششم اوزر سه دانه سه روز سه روز

سوزاکالی ۵
توسول ۳۰
اسیرت الی کمال ۱۰
اسیرت ۱۰
روز سه روز
عصاره اسیرتافانس ۱۰ مصلح
لا کله تر ۵
برای مصلح حب روز سه حب
بلوغ مصلح ۲۰ گرم
۱۰۰ مصلح
۴۰ مصلح مصلح در داخل
کله تر الی کله تر

BLANK PAGES

147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200

الخارضة هي التي تقشر الجلد وتحمسه (حارصه) بعرضه
شكافين ولسان (ومنها بعير)

وفي الدائمة وهو العرثه خلع في اللام يبرأ (دائمة انه لا يورث)
فورود (اذن بعير)

الملاحة وهو التي تخرج في اللام يبرأ (حين درلود زورود)
وبيرده نرسه (فيها ثلثة ابعر)

ولسحاق فهو الذي يبع السم في حدة العنقه المعظم فيها
اربعه ابعر (برسه به برده)

والموضحة هو التي تكلف عن وضع العظم (فيها خمسة ابعر)
برده سكا فنه اشخوان ثمانين

والهامسة هي التي تهم العظم وتحمسه (فيها عشر ابل)
اشخوان اشكته

والمنفلة هي التي تخرج الى نقل العظم خمسة عشر بعيراً
از خارجة نقل ثمانين

والمأمومة هي التي تلبس ام الروس وفيها ثلث الدرته
برده معزسه

BLANK PAGE

از کف منم در او و او فرزندم را بطور جدت خود با حقیر

از من اعیون انظار مریدان از کف منم در او و او فرزندم را بطور جدت خود با حقیر

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

4/20/90 J. Moffe

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴



END OF REEL
PLEASE REWIND

